نزد او فرستاده او را بسلوک طریق رشاد و انقیاد دعوت نمود اما اصلا مؤثر نیفتاد
و بوفور جنود اوزبک مغرور بوده قدم در وادی فرمان بری ننهاد و شیخ محی الدین احمد را
دران زمستان که نواب همایون در مملکت شروان بود با لشکری از راه بیابان بحدود
کرمان روان گردانید تا بعضی از قری آن ولایت را غارت کردند و نسبت برعایا
بیچاره لوازم حیف و تعدی بجای آوردند بنا برین مقدمات در اواسط سنه ۹۱۶ که
لوای کشورگشای سایه وصول بالنگ خرقان افکند و بموجب فرمان اعلا امرا و حکام
عراقین و فارس و آذربیجان و کرمان و کردستان و لرستان و شروان با سپاه فراوان
در اردوی همایون جمع آمدند عزم یورش خراسان جزم نموده جهة استمالت امرا و تومنان
در منزل سلطان بلاغی بترتیب طوی عظیم فرمان داد و از موجبات عیش و حضور آنمقدار که
سزاوار تواند بود سرانجام کردند و تخت ابهت را از یمن مقدم مکرم غیرت افزای بروج
آسمانی ساخته حکام و سروران سپاه را بار داده در باب یورش خراسان و محاربه
محمد خان قرعه مشورت در میان انداخت آنجماعت متفق اللفظ و المعنی آن سفر را مستصوب
شمردند و مضمون این مقال بر زبان آوردند شعر بغیر تو ای شاه فیروز بخت
کسی نیست شایسته تاج و تخت ٭ چه جای خراسان تمام جهان ٭ طفیل قدومت
بود بی گمان ٭ جز این نیست ما را مراد دگر ٭ که بازیم در خدمت جان و سر ٭ و بعد از
کشیدن اطعمه آغاز بخشش کرده آنچه بتحویل تحویلداران بیوتات بود حاضر ساختند
و مجموع آن نفایس اجناس و اموال بیقیاس و اسبان زرین زین مرصع لجام و
شمشیرهای مصری مذهب نیام و کمرهای مزین بدر و گهر و تاجهای زردوزی و دکلهای
مخمل فرنگی و قباهای دیبای و نقود نامعدود و جواهر زواهر همه را بر خدام درگاه

واران

محرف

قسمت

قسمت فرمود و وفور انعام و احسان آنروز بجایی رسید که یکی از اعاظم مستوفیان بعد از
تحقیق بمبلغ بیست و سه هزار تومان تبریزی جمع گردانید شعر گر دل و دست بحر و کان باشد
دل و دست خدایگان باشد ٭ بعد از آن مواکب کواکب مراتب از اطراف و جوانب
در حرکت آمده و از راه سلطانیه طی مسافت فرموده بخطه ری شتافت و آنجا نیز
توقف نکرده عنان یکران بصوب دامغان تاخت و داروغه آن بلده احمد
سلطان که داماد محمد خان شیبانی بود چون واقف گشت روی بوادی فرار آورد
و برینقیاس خواجه احمد قنقرات که در استراباد حاکم بود طریق گریز اختیار کرده
از دهانه زرده خاک با زرد درون رفت و از آنجا بخوارزم توجه نمود ارباب و
کلانتران جرجان مثل بابا نوذر و سید رفیع و غیرهما با پیشکش فراوان باستقبال
شتافته در بسطام بعز بساطبوس رسیدند و مشمول احسان شده بمنازل خود باز گشتند
و در آنوقت جناب سلطانی خواجه سیف الدین مظفر بتکچی در کبود جامه بود و چون خبر
وصول چتر زر اندود را شنود متوجه اردو گشته در خطه جاجرم شرف ملازمت
دریافت و نواب کامیاب بنام نامی آنجناب تفال نموده انوار الطاف بر وجنات روزگار
او تافت و در حدود اسفراین قامت قابلیتش بخلع فاخره زینت پذیرفت
و منصب وزارت خاصه بوی تعلق گرفت و با آنکه تا آن غایت هیچ یک از وزرا رخصت مهر زدن
نیافته بودند حکم شد که تمامی فرامین مطاعه را بمهر او رسانند و از آنجانب محمد خان
شیبانی که دران اوان از یورش هزاره بازگشته در باغ جهان آرای مقیم بود
چون از انهار احمد سلطان خبر توجه موکب نصرت نشان را شنود و با آنکه پیوسته
زبان بلاف و گزاف گشوده میگفت که عنقریب لشکر بآذربیجان و عراق خواهم کشید

و بعد از تسخیر آن ممالک عنان بصوب حجاز منعطف خواهم کرد آنمقدار خوف و رعب براو
استیلا یافت که پیش از آنکه مقدمه سپاه پادشاه بمملکت خراسان درآید
در اواخر رجب سنه ۹۱۶ روزی که قمر در طریقه محترقه بود از هرات بمرو گریخت
و در آن بلده تحصن نموده امثله در باب طلب جنود اوزبک بماوراء النهر فرستاد
و بعد از فرار او جان وفا میرزا که از قبل او داروغه هراة بود اقتدا بپادشاه
خود کرده راه مرو شاهجان پیش گرفت و از طایفه اوزبک و مردم ماوراء النهر
غیر خواجه خرد دیوان منفی در هراة نماند و خواجه مشار الیه بموافقت امیر سلطان
محمود ولد سید غیاث الدین محمد باغبان که نزد جان وفا میرزا بغایت معتبر بود
در قلعه اختیار الدین تحصن نمود و این اخبار در نواحی طوس بعرض نواب
شاهی رسیده آنحضرت داروغگان جهة ضبط ولایات خراسان تعیین فرمود
و خود متوجه مشهد گشت و بعد از فراغت از مراسم طواف و زیارت ابو الحسن علی
ابن موسی الرضا علیه السلام سادات و نقبا و سدنه آن سده سدره انتما را بصنوف
صلات و انعام مفتخر و مباهی ساخت و رایت نصرت آیت بصوب سرخس برافراخت
و بنا بر آنکه داروغه آنجا گریخته بود رعایا طریقه خدمتکاری بجای آورده شعار مذلت امامیه
اظهار کردند و از تعرض سپاه امان یافته از سرخس دانه محمد بیک را با فوجی از لشکر
برسم منقلای بجانب مرو فرستاد و در وقتی که او را اجازت میداد بر طبق کلمه ارباب
الدول ملهمون بر ضمیر منیر پرتو انداخت که دانه محمد درین یورش شهید خواهد شد
و بر زبان الهام بیان گذرانید که دانه محمد دیگر ما را نخواهد دید و چون محمد خان از قرب وصول
مقدمه جنود خبر یافت جان وفا میرزا و قیرتی را با جمعی کثیر از لشکر اوزبک باستقبال فرستاد

و در نواحی

و در نواحی قریه طاهرآباد تلاقی فریقین دست داده محاربه در غایت صعوبت اتفاق
افتاد و چنانچه بلفظ پادشاه گذشته بود بزخم تیر یکی از اوزبکان دانه محمد
شربت شهادت چشید معذلک غازیان بقوت دولت پادشاه فرقه اوزبکان را که
خیره شده بودند بدرون مرو دوانیدند مقارن آن حال ماهچه اعلام همایون پرتو
وصول بر ظاهر مرو انداخته عساکر در اطراف آن بلده قبه خرگاه و خیمه مرتفع ساختند
و آغاز محاصره و محاربه نمودند و محمد خان ابواب شهر مضبوط کرده هر برجی را بیکی از
امرای بزرگ سپرد و اگرچه تسخیر آن خطه سپاه کشورگیر را تیسیر میگرفت اما بنابر
ملاحظه تلف شجعان حکم همایون برخصت آن امر تعلق نمی پذیرفت و در اکثر آن
ایام فوجی از غازیان مستعد قتال گشته نزدیک دروازه مرو می شتافتند و از شهر نیز
طایفه بیرون آمده عنان بمیدان کارزار میشتافتند بیشتر اوقات غازیان را فیروزی
میسر میگشت و در هر معرکه فرقه از دشمنان کشته میگشتند و گاهی چنانکه عادت زمانه است
بعضی از غازیان سرجام شهادت در میکشیدند و احیانا جمعی اسیر شده بحکم محمد خان بقتل
میرسیدند چون چند روز برین منوال گذشت بیمن تدبیر صایب نواب همایون صورت فتح
و ظفر جلوه گر شد **بیان طلوع نیر ظفر از مطلع آمال و امانی** چون روزی چند ظاهر مرو
محل اقامت عساکر نصرت مآثر بود و بمجرد محاصره اختر فتح از مطلع مقصود طلوع ننمود
در مرآت ضمیر آفتاب تاثیر صورت این تدبیر عکس پذیر گشت که یکدو کوچ باز
پس نشیند تا محمد خان بمقتضای کلمه لا انصرف قبل التمکن هزیمة حمل بر فرار نماید
و عزم تکامشی کرده بقدم جرات از مرو بیرون خرامد آنگاه عنان فتح بجانب خصم
انعطاف دهد و بضرب تیغ و سنان سزای کردارش در کنار نهد و بی آنکه مکنون ضمیر

بر نواب و امرا ظاهر گرداند در آخر روز چهارشنبه ۲۸ شعبان سنه ۹۱۶ از ظاهر مرو شاهجهان
در حرکت آمده در نواحی قریه محمودی که از آنجا بشهر سه فرسخ است نزول فرمود
و یکروز و دو شب در آن منزل توقف نموده بعضی از امرا و ارکان دولت که بر حقیقت اطلاع
نداشتند بغایت متحیر بودند و زمره از خواص که متانت رای رزین نزد ایشان ظاهر
بود میدانستند که آن قضیه بی شائبه اشتباه منتج مقدمه فتح و ظفر است از نواب
حضرت سلطانی سیف الانامی لا زال کاسمه مظفرا علی الاعدا استماع افتاد که در منزل مذکور
پادشاه منصور یکی از منشیان را فرمود که مکتوبی بمحمد خان در قلم آورد مضمون آنکه سابقا
تو بما نوشته بودی که عزم گذاردن حج الاسلام در خاطر رسوخ تمام یافته و عنقریب
جهة امضاء آن عزیمت متوجه عراق و آذربیجان خواهم گشت و ما در جواب مرقوم قلم
اهتمام گردانیده بودیم که ما هم خیال طواف مرقد معطر امام فرق بشر علی بن موسی الرضا
داریم و علی اسرع الحال همت بر توجه آن صوب میگماریم چون وعده تو بوفا رسید
ما بمقتضای حدیث روح فزای العده دین عمل نموده لوای جهانگشای بجانب
مشهد مقدس برافراختیم و لله الحمد و المنه که بشرف طواف آن قبله اقبال
و کعبه امانی و آمال مشرف گشته از غبار آستان امامت نشان روشنایی دیده امید
حاصل ساختیم شعر غبار کوی او را می شنیدم کحل بینایی بحمد الله نمردم تا بچشم خویشتن
غرض از تحریر این مقدمه آنکه متصور آن بود بلکه لایق و مناسب چنان مینمود که آنجناب
چون از توجه موکب همایون وقوف یابد بقدم استقبال پیش آید و شرایط ضیافت و
مهمانداری بظهور رساند و چون این معنی از حیز قوت بفعل نیامد ما جهة دریافت ملاقات
تا بظاهر بلده مرو که مسکن ایشان است تشریف حضور ارزانی داشتیم و درین مقام نیز از

آنجناب

آنجناب لوازم انسانیت ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده در بعضی از ولایات
خراسان قشلاق خواهیم فرمود و در اوایل فصل بهار و مبادی جنود لاله و ازهار بمیدان
کارزار توجه خواهیم نمود تا صورتی که در پس پرده غیب مستور است بحیز ظهور آید
والسلام و آن مکتوب را یکی از قورچیان داده نماز دیگر روز پنجشنبه بجانب مرو روان شد
و صباح روز جمعه پادشاه امیر بیک موصلو مهردار با سیصد سوار جرار در سر پل نهر
محمودی باز داشته بنفس نفیس بصوب قلعه ملحتان توجه فرمود مقرر آنکه چون امیر بیک سپاه
محمد خان را مشاهده نماید بی توقف سالک طریق فرار گشته بموکب همایون ملحق گردد
تا اوزبکان دلیر شده از سیه آبی که در راه است بگذرند و در تعاقب اردوی همایون
استعجال نموده از شهر دور افتند و از آنجانب محمد خان چون معلوم نمود که پادشاه
کوچ کرده بطرف مغرب متوجه گشت پنداشت که غازیان تا حدود عراق و آذربیجان عنان یکران
باز نخواهند داشت مع ذلک روز اول جهة رعایت حزم از شهر بیرون نیامد اما
سحر روز جمعه با فوجی کثیر از بهادران قدم از دروازه مرو بیرون نهاده خود در قلب لشکر
بایستاد و جناحین را بفر وجود خان و وفا میرزا و قنبر استحکام داد و بغرور
موفور از عقب پادشاه منصور نهضت نموده در اثنای راه مکتوب مذکور بوی رسید
و مضمون معلوم کرده تصور نمود که سبب آن مراسله کمال عجز است از اقدام بمیدان مقاتله
بنابرین در تعاقب مواکب گردون مراتب از پیشتر اظهار اهتمام بیشتر نمود و خواجه کمال الدین
محمود ساغرچی فرمود تا قاصد را بمرو برده مضبوط سازد و از لشکر هر کس در شهر
مانده باشد بیرون فرستد و در طی مسافت طریق سرعت مسلوک داشته چون نزدیک
بقریه محمودی رسید امیر بیک مهردار حسب المقرر عنان بصوب فرار انعطاف داد

و محمد خان مجرد مشاهده ایمغر سرورشده بسان برق و باد از نسیه آب بگذشت
ازان پنجر کاندران دار و گیر بسر پنجه قهر کرد اسیر اما پادشاه پس از رسیدن
امیر بک از قرب دشمن وقوف یافت با سه چهار هزار کس از امرا و قورچیان
در آنزمان ملازم رکاب بودند عنان کمیت نورد انعطاف داده مانند شیر
ژیان که روی بصید آهو آورد روی بطرف دشمن نهاد و در نواحی محمودی تقارب و تقین
بتلاقی انجامیده از هر دو طرف آوای نفیر و نای زرین بلند گشت و اش و های شعله
یافته خرمن حیات ابطال رجال سوخت درین اثنا شاه کیانی مصاف سمسر ذوالفقار
اوصاف از نیام اشتهام آخته جواد دلدل آثار از جای برانگیخت و بر قلب لشکر
تاخته بهر حمله خون جمعی از فرقه ماغیه را با خاک راه برآمیخت و محمد خان شیبانی از روی
اختیار یا اضطرار عنان ثبات و قرار استوار داشته چنگی در پیوست که از شدت
ضرب حسام مغز شکاف بهرام شدید الاشتهام خایف شده شیرزین آجاب سر
سر کشید آخر الامر نوای فرح فزای و ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش پادشاه
رسیده جنود او زبکیه پشت بر معرکه ستیز دادند و دیران ایشان را تعاقب نموده
اکثر گردنکشان را بر خاک انداختند از جمله مردم خراسان امیر جلال الدین محمود پسر کلان امیر
امیر غیاث الدین محمد باغبان و خواجه مغز الدین حسین صاحب دیوان و خواجه
عبد الله مروی با جمعی کثیر از مرویان داخل مردمی بودند که در آنروز بر خرمن تیغ و
سنان غازیان از عالم اشتعال کردند و جانی و فایز را و قرنه اسیر گردیده و بحکم
همون نقبل رسیدند و محمد خان در حین فرار از غایت سراسیمگی و اضطرار از نواحی
سیه آب با پنجاه کس که ملازم رکاب او بودند اسب در چهار دیواری راند کرد راه بر دشمن

نداشت و بورود سلطان با فوجی از غازیان آن محوطه را احاطه نموده دست یاد آخر بر
برآوردند و اوزبکان سر زبر یکدیگر افتاده بسیاری از ایشان در زیر دست و پای
ستوران هلاک شدند چنانچه بعضی پا بر زبر مردگان نهاده بر سر دیوار آن محوطه بر
می آمدند و ایشان نیز بضرب سیخ و تیر غازیان از پای درمی افتادند و چون تمامی عرصه
سیخ و تیر گشتند بعضی از غازیان محمد خان را در شیب چندین چیفه یافتند که بجهت
افتادن گریبانش بر بالای دوشش منقطع شده بود و سرش از بدن جدا ساخته
نزد پادشاه بردند جهات و یراق ایشان را که افزون از چند و چون بود بغازیان مسلم
داشت و بر رعایا و متوطنان مرو ترحم نموده از سر ما رگشتگان منازعت جستند
خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که بردرگاه محمد خان منصب اشراف دیوان مشرف بود
بخدام امیر نجم ثانی توسل جسته نقش اخلاص نواب کامیاب بر لوح خاطر نگاشت
و امیر نجم زبان بشفاعت او گشوده امانی یافت و هم دران ایام در منصب وزارت و
صاحب دیوانی دخل کرد و منشیان بموجب فرمان فتح نامها بر صحایف انشا و املا
نگاشته باطراف و ولایات فرستادند از آنجمله قلی جان بیگ که از جمله ملازمان امیر نجم
ثانی بود فتح نامه بدار السلطنه هراة برده در شب غرة ماه رمضان بسامع آن مژده
پرجمع اقبال هرویان رسید ازین بشارت فرح کرنا کهان آمد هزار جان عیش شکرانه
وصباح روز دیگر سادات و موالی مانند شیخ کمال الدین حسین سیف الملة و الدین صاحب الشعار
و امیر نظام الدین عبد القادر مشهدی و سید غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف
رازی و قاضی صدر الدین محمد امامی و قاضی اختیار الدین حسن ترتی و غیرهم در دار السعاده
سلطانیه جهة تهانی پیشکشی و سواری مجتمع گشته جمعی از ایشان متوجه استقبال فتحیاب شدند

مصحوب ایچان

دران اثنا زمره از مردم اوباش هجوم کرده با تیغها کشیده بآن بقعه در آمدند
و محمد لکور که شحنهٔ شهر بود و محمد علی عسس که با مردم بوجه احسن معاش
نمیمود در حضور اکابر بقتل رسانیدند و مواد آشوب در میان آمده
قریب صد کس از جماعتی که اندک نسبتی بقوم او از یک داشتند کشته شدند و در
نماز دیگر همانروز قلیچ ملک بشهر رسید و خلایق را بوفور عنایت شاهنشاهی
وامیدوار گردانید و اهل فتنه و فساد را تسکین داده فتح نام معین را که باسم
هرویان صدور یافته بود با اشراف و اعیان رسانید روز دیگر خواص و عوام بمسجد
جامع شتافته حافظ رضیالدین زیارتگاهی جمع خواندند چون نام شاهنشاه بسر منبر
برآمد و منشور را قرائت کرد اما باوجود تلقین غازیان که در پای منبر بودند لب
بطعن و لعن مخالفان نگشود بنابران مواخذ شده هم در مسجد برخم قلیچان ملک نقد
جان تسلیم قابض ارواح نمود و از تهمته رعیت تمام برخواطر فرق انام استیلا یافته از مسجد
مصروف گشتند و هم دران ایام ایالت هرات بجان بدده بیک تعلق گرفت و اعلام
هدایت اعلام از ظاهر آن بلده بجانب دارالملک خراسان در حرکت آمد و نخست جناب
سیف کلاه خواجه مظفر سبکچی بدان بلده رسیده در باب استمالت اکابر و اشراف
بسایند و روز جمعه بمسجد جامع شریف رفته پیش از ادای نماز امیر صدرالدین ابراهیم
امینی بر منبر برآمد و آن فرمان را خوانده موجب اطمینان خواطر گردید آنگاه بر حسب
اشارت جناب سلطنت مآب و اتفاق جمهور امیر جمالالدین عطاءالله بر منبر صعود نموده خطبه
نماز جمعه را بذکر مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر و اولاد و ذریه او لاد خیر البشر سمارات
و منصف شهر رمضان مرکور امیر نجم ثانی و خواجه کمالدین محمود ساغرچی بسواد هراة

رسیده

رسیده سادات و قضات و علما و فضلا مراسم استقبال و پیشکش بجای آوردند و امیر نجم
در باغ سفید فرود آمده خواجه کمالدین نصیحت نامه نزد خواجه خرد که تا آن غایت
در قلعه اختیارالدین متحصن بود ارسال نمود و او را بترک عناد و لجاج امر فرمود و خواجه
خرد که تا آن تخلف را بسمع قبول جای داده از قلعه بیرون خرامید و در دامن
امیر نجم آویخته در سلک ملازمان آن آستان منتظم گردید و کوتوالی حصار اختیارالدین
در عهده ویس بیک تکلو شده مقارن آنحال خبر قرب وصول پادشاه شنوع یافت و
ضباع و محترفه باندین بستن شهر اشتغال نموده در صباح روز پنجم اکابر و اعالی هرویان
همون را استقبال نمودند و در حدود چشمهٔ خیر دوک دیده بخت هرویان روشنی یافته
بجمال و چشمتاب تمام از راه کوچهٔ خیابان بباغ جهان آرای فرخنده نزول اجلال فرمود
مصب داود عکی هراة بجبین بیک لله متعلق گشت و امر قضا بامیر غیاث الدین
محمد بن امیر یوسف تفویض یافت و چون هلال شوال منظور شد پادشاه بعیدگاه شریف
برده با آداب و سنن آن روز فیام نمود و دران زمستان دران بلده طرح قشلاق انداخت
و در باب امر معروف و نهی منکر مبالغه کرد که بعضی از اعیان ملازمان را که مرتکب شرب
شده بودند سرنگون آویخته معروض هم سیاست ساخت و جون صیت فتح خراسان
باقطار امصار و بلدان رسید طوایف انام جهة تهنیت احرام ملازمت بستند از انجمله سلطان
ویس میرزا بن سلطانمحمد میرزا بن سلطان ابوسعید که مشهور بود بخان میرزا از ترشیز
بسان شافته در باغ مرکور بغرسباطوی فارکشت و انیس نزم خاص شده بعد از
چند روز رخصت انصراف طلبیده سلطنت ممالک حصار شادمان و خسلان و بدخشان
بوی تفویض شد و با انعام تاج زر دوزی و کمر مرصع و خلع ملوکانه و اسبان راهوار و نقود بسیار

که بخشگاه خاقان منصور بود

پایه قدرش در افزود و هم دران اوقات اکابر و اشراف عراق و آذربیجان تهنیت فتح
خراسان قیام نمودند و امیر نظام الدین عبد الباقی که در سلک اخیار سید نعمت الله و
انتظام داشت و امیر جمال الدین محمد الحسینی که حالا بر مسند صدارت تمکن دارد و قاضی
عبد الرحمن ساوی از آنجمله بودند ذکر طوی روز نوروز و نهضت بصوب جهنه و فاریاب
در اول فصل بهار که حسن و ثوابت و سیار در بیت الشرف خویش بر سر افراز نشست
پادشاه عالیجاه بترتیب جشن نوروز و تزیین بزم عالم افروز اشارت علیه صدور
داشت و مجلس آرایان سرکار شاهی در فضای جنان فزای حوض ماهیان که در بالای
خیابان هراة واقع است بسرانجام اسباب طوی قیام نموده قبه بارگاه برافراختند
و خوانسالاران درگاه عالیشاه از انواع اطعمه و اجناس اشربه امتعه در ریت دادند
هر کز در دیک خیلی عشر عشیر آن طبخ نیافته بود و شیره چیان بارگاه از صراحیهای
زرین و سیمین چندان حاضر آوردند که در حیز تقریر نگنجد و در صباح نوروز سلطانی
پرتو کامرانی بر آمده از باغ جهان آرای لطوی خانه شریف برد و بر تختی که بوضعی غریب و بیان
در ان منزل ساخته شده است امرا و نویینان و وزرا و مقربان در مقام خویش استادند
و علی اختلاف مراتبهم آغاز کشیدن کمر کردند و نخست امیر بخم از صراحیهای زرین
و سیمین و قدحهای لعل پر ورده و مروارید و اوانی و ظروف چینی و زرین و سیمین و نقایس
اقمشه مصر و شام و فرنگ و چین و اسبان مرصع لجام و شمشیرهای مذهب نیام انعام
بیشکش نمود که جهة از ارکس کمتر نباشد و پادشاه در ریاض تمامیان نشود و احباس را
در عمال بقوت چیان و خدام بارگاه بخشید و مخلص سایر ارکان دولت قبر کمال لایقه همکس
بودند آنگاه دست عطای ملک انعام حاضران از رسمیات و قطعات و علما و حکما و امرا و ملازمان را

پوشانیدن تا جهای از دوزی و چکمهای سقرلاط قرمیزی و حاجبهای کمرسنجی و الطاق و
قبای اطلسی و ارایش سفره و سرانجام ساعت بعد از ان بکشیدن طعام و اشامیدن شراب
کلعام اشارت فرمود و آخر روز بباغ جهان آرای معاودت نمود بعد از روزی چند خیال
رزم ارخاطر همایون سر بر زده عازم فتح ماوراء النهر گشت و از بلده هراة متوجه جهنه
و فاریاب شد سلاطین اوزبک چون از توجه سپاه نصرت پناه اطلاع یافتند محمد تیمور
سلطان که بعد از قتل پدر در سمرقند لوای حکومت افراشته بود و عبید الله خان
در بخارا حکومت میفرمود و جانی بیک سلطان که ایالت قصبات کرمینه و توابع بعلق
بوی میداشت بیکدیگر پیوسته در تدارک آن مهم قرعه مشورت در میان نهادند چنین
و خواطر بکمان برین قرار یافت که دست درداعی متابعت و فرمان برداری زده از در عجز
و نیازمندی در آیند و بوسیله فرستادن پیشکشی و پیغام دادن سخنان دلکشی ابواب عاطفت
پادشاهی بروی خود باز کشایند و بر بنموجب علمنموده قاصدان ایشان بتوسط امرا
شرف سلطبوسی یافته و پیشکش کشیده شمه از عجز و اضطرار سلاطین خود بعرض رسانیدند
و نیز مراحم خسروانه بروجبات احوالشان تا فته جهة تاکید قواعد عهد و پیمان
خواجه کمال الدین محمد صاحب دیوان را همراه ایلچیان بآنطرف آب فرستادند و محمد تیمور سلطان
و عبید الله خان مقدم شریف خواجه را معزز و مکرم داشته مبانی میثاق را بنحوی
مستحکم ساختند که چون پادشاه اینطرف آب را جاسلم دارالدوله خود ساخته
خدمتکاری بیرون نتهیم و خواجه مزبور ایشان را امیدوار گردانیده مقتضی المرام بمجدد
مهنه و فاریاب مراجعت نمود و کیفیت مهمی که ساخته عرض فرمود و پادشاه
بر حسب التماس محمد تیمور و عبید الله حمالک ماوراء النهر بایشان مسلم داشته ایالت ولایات

بیخ واند خود و شیرغان و چیچکتو و مهنه و فاریاب و مرغاب و غرجستان را بیرام
قرامانی عنایت کرد و میل معاودت نموده توجه بقم فرمود **ذکر فوت آقارستم**
و رسیدن امیر عبدالکریم و آقا محمد بازدو قبل ازارتفاع علم سلطنت پادشاهی
آقارستم بر ولایت ساری و بعضی دیگر از بلاد مازندران مستولی شده بود و اطاعت
فرمان نمیفرمود و پیش ازفتح خراسان نوبتی برزبانش گذشته بود که دست مراعات
و دامن شفقت خان و این بحر مسجور نواب شاهی گشته تا برین در آنولا که محمد
خان شیبانی در نواحی مروازپای درآمد حکم شد که درویش محمد یاول که در سلک
ملازمان سیف کلاهی انتظام داشت یکدست اورا بسازی برده در کنار او افکند
و درویش محمد این مسافت بعیده را پیموده بعد ازوصول ببارگاه آقارستم حسب الحکم
عمل نمود و حاکم ساری ازشاهراه ایمنی غایت رسیده همان شب محموم گردید و بعد از
چهار روز روی بعالم جاودانی نهاد و این خبر در مملکت خراسان بعرض نواب رسیده
حکم شد که جناب سلطانی سیف کلاهی مازندران رود و اموال چندین ساله آنولایت را تخلص
کرداند و آنجناب اعلام توجه مرتفع گردانیده پس ازوصول بدان حدود امیر نظام الدین
عبدالکریم که ایالت آمل و بازدوشده تعلق بوی میداشت و پسر آقا محمد بخدمت
مبادرت نمودند و با یکدیگر در نزاع آمده مدعای امیر عبدالکریم انکه خلوت مازندران چنانچه
معوض پاباو اجداد اوش بوده بدو متعلق شود و مطلوب آقا محمد انکه در ایالت ساری و
توابع قایم مقام پدر خود گردد و جناب سلطانی ایشانرا مراعات ساخته بجانب اردو
درحرکت آمده و در نواحی کمنای بحر رسیده ایشانرا با نثار و پیشکش ببارگاه درآورد
و قضیه منافق ایشانرا عرض کرد پادشاه ایشانرا بانعام تاج زرنگار و خلع شاهوار مشرف

ساخته

ساخته حکم شد که مواضعی که در تصرف آقارستم می بوده متعلق آقا محمد باشد و سایر بلاد
مازندران از امیر عبدالکریم مشروط بانکه مالیهات چندین ساله آن ولایت را که ادا نکرده
بودند بخزانه عامره رسانند و درین باب گفتگوی بسیار واقع شده آخرالامر امیر عبدالکریم و آقا
محمد مبلغ بیست هزار تومان قبول نمودند و جناب سلطانی نوبت دیگر جهة تحصیل آنوجه بمازندران
تشریف برد و در باب وصول آنمبلغ لوازم اجتهاد بجای آورد و بعد از فراغ از مهم مازندران
بصوب عراق توجه فرموده در قم فشلاق شد و اکابر و اشراف ممالک محروسه که جهة تهنیت
بدرگاه آمده بودند مشمول عواطف پادشاهانه گشتند و من درین اوان ایلچیان سلطان مصر قنصوه
و قیصر روم ایلدرم بایزید با تحف پادشاهانه جهة مبارکباد فتح خراسان بآستان
سلطنت و منظور نظر انعام و اکرام شده باز گردیدند **ذکر شکار کردن و شمه از وقایع**
در بلده قم فشلاق فرمود ضمیر مهر تنویر بشکار آهو و نخجیر مایل گشته فرمان شد که عامه
صغار و کبار آن دیار بر صحاری محیط شده جانوران شکاری را بجانب خندق آن بلده رانند
و حسب الحکم پیاده و سوار از شهر بیرون رفته و برکه انداخته بادشاه شیرشکار زین عنان
عزیمت معطوف ساخت و در نماز پیشین بمازور جرکه بهم رسیده آنمقدار آهو و نخجیر
مجتمع گشت که کمیت آن از شمار مستوفیان درگذشت و شاه فلک اقتدار و امرای
کامکار خانچه معهودست بنوبت خنجر و شمشیر و تیر شکاری سانیده در عرض یکدو ساعت
بیست و شش هزار جانور بقتل رسید ندوا چیان آن کشتگان را برغازیان قسمت نمودند
و بعد از اندک زمانه مار دیگر عازم شکارصحرای فرامان گشت و بدستور استمرار امرا
و عساکر ملوازم آن کار پرداخته مدت دوازده شبانروز در بیابان از راندن جانوران
شکاری نیاسودند و چون جرکه بهم رسید آنمقدار و حوش جمع آمدند که گرگ و آهو

آن زمستان

کور و شیر بهم آمیخته از هم نمیرسیدند و پادشاه نخست تنها آغاز صید افکندن کرد و بضرب
نیزه و تیر چند هزار کور و نخجیر غرقه بخون ساخت و دران روز چهل و پنج هزار آهو و دوازده هزار
کور بقتل رسید و بر غازیان مقسم گردید پس ازان دو نوبت دیگر در حدود ساوه
بآن امر مشغول گردیده کرت اول شانزده هزار آهو و نخجیر و کرت ثانی پانزده هزار
بقتل رسیدند و درین اثنا جناب سلطانی سیف الاسلامی از مازندران باز آمده امیر عبدالکریم
و آقا محمد را با مبلغ ده هزار تومان که از وجوه تقبل ایشان نقد شده بود بدرگاه
رسانید و مناقشه را که در باب تتمه آن وجه در میان مشار الیهما واقع بود معروض گردانید
و جناب سلطانی باصناف اعزاز سرافراز گشته فرمان شد که حکام مازندران چند گاهی
در اردو توقف نمایند و ایشان آن زمستان در ملازمت بپایان رسانیدند و از جمله
وقایعی که در یورت قشلاق بوقوع انجامید این بود که محمد جان بیک ایسک آقاسی امیر نجم که
برسم رسالت نزد ظهیر السلطنه محمد بابر پادشاه رفته بود باز آمده عرض نمود که
آنحضرت تمامی بلاد ماوراء النهر را بامداد امراء عظام احمد بیک صوفی اغلی و شاهرخ بیک
افشار فتح نموده خیال مخالفت و استقلال دارد بنابران مقرر شد که امیر نجم با فوجی سپاه
عازم ماوراء النهر گشته دیو سلطان را که در کالپوش جرجان قشلاق کرده بود
بخود ملحق گرداند و از آب آمویه عبور نموده محمد بابر را از بادیه خلاف بشارع مستقیم
وفاق رساند مقارن این حال خبر فوت ایلدرم بایزید پادشاه روم شایع گردید و یکی
از نبایر او سلطان مراد نام از عم خود سلطان سلیم که جانشین پدر بود گریخته
التجا بدرگاه عالمپناه کرد بنابرین فرمان اشرف صادر گشت که دیو سلطان باردوی
همایون پیوندد و امیر نجم با بعضی دیگر از امرا که اسامی ایشان مذکور خواهد گشت متوجه

ماوراء

ماوراء النهر گردد و هم دران ایام نوبت دیگر حکام مازندران مشمول عنایت بیدریغ گشته
رخصت انصراف یافتند مقرر آنکه تتمه وجه تقبل را که مبلغ بیست هزار تومان قرار
یافته بود وصول دهند و ایشان در خدمت سیف الاسلامی روی بالکاء خود آوردند

ذکر محارباتی که میان ظهیر الدین محمد بابر و سلاطین اوزبک دست داد و توجه امیر نجم ثانی بجانب ماوراء النهر

دران ایام که هراة مضرب سرادقات شاهی بود
بابر پادشاه ایلچیان سخندان با پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاده
اظهار اخلاص و دولتخواهی فرمود و چون نقد اعتقاد او تمام عیار نمود قاصدان او
مشمول عواطف خسروانه گشته حکم بنفاذ پیوست که از ممالک ماوراء النهر آنچه بحیز تسخیر
در آورده برو مسلم باشد لاجرم بابر پادشاه در سنه ۹۱۷ با لشکر زابلستان متوجه
ولایات موروثی شده بعد از وصول بحدود بدخشان سلطان اویس میرزا را
بخود ملحق گردانیده نخست علم نهضت بطرف حصار شادمان برافراخت حکام
آن مملکت حمزه سلطان و مهدی سلطان چون از توجه وارث ملک خبر یافتند لشکر خود را
فراهم آورده عنان یکران بمیدان کارزار تافتند و در نواحی وخش بهمدیگر رسیده
محاربتی در غایت صعوبت دست داد و شکست بر سپاه اوزبک افتاده حمزه و
مهدی در معرکه کشته گشته ولایت حصار شادمان و ختلان و قندز و بغلان بحیز تسخیر
آن خلاصه دودمان امیر تیمور گورکان در آمد و کیفیت آن فتح بدرگاه پادشاه
اعلام نمود و مرقوم قلم نیاز گردانید که اگر یکی از امراء عظام با فوجی از غازیان کرام
باین مخلص ملحق گردند امید هست که علی اسرع الحال سایر ممالک ماوراء النهر مفتوح گردد
و درین ولایات سکه و خطبه باسم و القاب نواب کامیاب مزین سازد و چون ایلچیان رسیده

مضمون آن عریضه را معروض گردانیدند حکم شد که احمد بیک صوفی اعلی و شاه بیک
افشار با زمره ارشیر آشیک بکار بحصار شادمان رفته امداد محمد بارا بش نهادمت
سازند و ایشان بحصار شادمان ساخته محمد بارا بسلطان ایشان متوجه سمرقند گشت حاکم
آن دیار محمد مومن سلطان دوالی بخارا عبید الله خان چون خبر یافتند مرکز دولت را خالی گذاشته
بجانب ترکستان شتافتند و محمد بار بسمرقند درآمده کرت دیگر در تخت گاه اجداد
خود قدم بر مسند سروری نهاد و خطبه و سکه بمعاخر امدای عترت و القاب پادشاه مظفر
مرتبی ساخت و برطی بشان بموجب ولایت حصار شادمان رفته و خلقان و بدخشان را
بخان مرزا ارزانی داشته و بر بلده بخارا و سایر اطراف آنجا که بچنگیز بسخر درآمده بود
حکام برگماشت احمد بیک صوفی اعلی و شاه بیک افشار را بانعامات برکات بمنصوبات
مسرور گردانیده اجازت انصراف داد و جمعی نوازگانسان بکشتهای خرواره گرستاد
اما در باب رعایت محمد جان بیک اتابیکی که بر بنم رسالت نزد او رفته بود طریقه
اغفال مسلوک داشت بنابرین چون او در قشلاق قریه سر را علار سید عرض
نمود که حضرت باری سر خلاف و سرکشی دارد و چنانچه مذکور شد بجمعی کثیر از
امرا و ارکان دولت مثل زین العابدین بیک و باد بخان بیک و خواجه کمال الدین محمود بساغرقی
متوجه ماوراء النهر شد اما قبل از آنکه بمجرد رسیدن این خبر شیوع یافت که سلطان
اورنگ بار دیگر لشکر بماوراء النهر کشیده و ما بر را منهزم گردانیده
انکه محمد مومن و عبید الله بعد از استماع خبر مراجعت صوفی اعلی و شاه بیک افشار
نوبت دیگر خیال تسخیر بلاد ماوراء النهر کرده با جانی بیک سلطان و سایر قرابتیان
اتفاق کردند و سپاهی جرار از اوزبکیه فراهم آورده در اوایل سنه ۹۱۸

علم بهضت بصوب بخارا برافراخته و منغلای سپاه ایشان برجناح استعجال طی مسافت
کرده بیک ناگاه بنواحی آن بلده رسیدند چون این خبر بسمع بابر رسید از غایت
جرات لشکری که در ملازمتش بودند از سمرقند متوجه دفع ایشان شد و هر چند
محمد مزید ترخان و جمعی عرض کردند که بمجنین بیراق بر سر دشمن رفتن صلاح نیست
بسمع رضا نشنود و در حوالی بخارا استماع نمود که ایشان چند کوچ بازپس نشسته اند
لاجرم دلیر تر شده عنان بتعاقب ایشان انعطاف داد و چون دو سه مرحله طی شد
بیک ناگاه محمد تیمور و عبید الله و جانی بیک سلطان با سپاهی گران صف قتال ارا سته
صبح انموذ ارشدند بابر پس از مشاهده این تهور بتعبیه سپاه پرداخته و تبع کین
از نیام آخته جمعی کثیر از فرقه اورنگ قتیل و جریح ساخت و اردوس بی و خواجه احمد
قنقرات و کوکه ی را در حمله اول با بعضی از دلیران سپاه اورنگ اسیر کمند کرده آنیده
بنظر حضرت باری رسانیدند اما سایر بهادران اورنگ از روی استمام بعزم اشقام پای
در میدان مردانگی نهاده گرد نبرد باوج سپهر رسانیدند و بنابر بی رسوخ پای بری از
لوح بقا ستردند و آنحضرت بعد از امکان پای ثبات فرانیده بعد از بعزم سپاه عنان بصوب
بخارا کرده آنجا رسیده و در آن بلده نیز اقامت مصلحت ندیده بسمرقند رفت و آرائی را بجنود
ملکی گردانیده براه حصار پیشی گرفت و سلاطین اورنگ را کره بعد از فتح تسخیر ممالک بسمرقند
و بخارا و توابع میسر گشت و رعایت رعیت خود همچکس را تعرض نرسانیدند و در جمادی
الاولی سنه مذکوره باز بهم پیوسته رایت عزیمت بصوب حصار شادمان برافراشتند
محمد بار چون از توجه اعداد خبر یافت با بقای خان مرزا در ارک حصار را مضبوط گردانیده و خود
تا بر کرد شهر خندقی کندند و محلات را کوچه بندی نموده کپان جبه استعداد نزد والی بلخ فرستاد

وبرام بیک امر محمد شیرازی را با سیصد سوار از دیران مجابد غانی با ستمداد ایشان
ارسال داشت و سلاطین اوزبک تا حمامان آمده پس از انکه اخبار استیلا محمد تیمور
وعبید الله بر دیار ما و راء النهر بسمع نجم ثانی رسید با ده دوازده هزار نفر از غازیان
که همراه داشت بحدود خراسان در آمد و حسین بیک لله از هراة و حکام و دارغگان
سایر ولایات بوی پیوسته ما وراء النهر روان شدند و محمد سلطان و قتضان و اشراف
و اعیان اطراف بلدان مشی رسیده و نوازشی یافته امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف
نگاه داشته سایر اکابر را رخصت معاودت فرمود آنگاه از زراه حمام بکنار آب
مرغاب رفته از آنجا بلخ شتافت و برام بیک قرامانی موکب اورا استقبال نموده
شرایط ضیافت بتقدیم رسانید و امیر نجم قریب سه روز در ظاهر بلخ نشسته فوجی از اردو
بکنار آب فرستاد و کشتیها را در گذر ترمذ جمع آوردند و امیر غیاث الدین محمد را مقرر کرد
بحصار شادمان رفته محمد بابر را بالطاف شاهی امیدوار کرده او را با جنود آنجا نزد وی بیاورد
وبعد ازان بمعبر ترمذ شتافته در ماه رجب سنه مذکوره از آب عبور نمود و همدران نواحی
ترمذ بود که امیر غیاث الدین محمد از حصار باز آمده خبر قرب وصول موکب ما بری رسانید و امیر نجم
با بعضی از اعاظم امراء اندکی از ملازمان خاصه او را استقبال نموده در یک منزلی که آنرا
در بند آهنین نیز گویند همدیگر را ملاقات و اجناس شرایط پیشکش مقدم
رسانیدند و از انطرف جوشی سلاطین اوزبک از عبور نجم ثانی خبر یافته علامات و
جنوبات را بدرون ملاع کشیدند و ضبط هر بلده را یکی از سلاطین با امرا معهد شد
مقام خود را مضبوط گردانیدند و امیر نجم تا انگاه از بادشاه رخصت یابد معاودت او را
معهد شده آن امر خطیر را باسانی تمشیت داد و پس از عبور بر آب آمویه و ملاقات خلیفة السلطنة رایت عزیمت

بکابل

به تسخیر و تسویر غالب مشار الیه مقرر است و بدرستی هر تنها وزیره حاکم بلوچستان بوده
و در خدمت پادشاه جم جاه در خان نهایت اعتبار و اقتدار داشت و

بکنار حصار مزار افراخت آق قولا سلطان که حاکم آنموضع بود با تفاق
ارباب کلانتران از در مصالحه در آمده بعد از طلب عهد و پیمان ابواب شهر
و حصار باز کشاده امیر نجم او را مقید ساخت و دملقوتو و یوزبکی را با
جماعتی از اوزبکان کشته متعرض رعایا نشده و از انجا بجانب قرشی حضت
نمود حاکم آن بلده شیخ مرزا در مقام ممانعت ثبات قدم ورزیده نجم ثانی
اطراف شهر را بمراتب تسخیر فرموده هر کس بمورچال خود فرود آمده آغاز تیر
و تفنگ کردند و بزخم تفنگ رعد در بیرج و باره قرشی رخنه افکنده در عرض
دو سه روز قهرا قسرا بر ان بلده استیلا یافته و شیخ مرزا اسیر تقدیر شده حکم بقتل
عام صادر شده و هر چند امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و جمعی دیگر از اعیان خود
بعضی پیکها نزد او در خواست نمودند بسمع رضا نشنود و قریب پانزده هزار کس از
سپاهی و رعایا تیغ سعدی بگذرانیده عازم ظاهر بخارا شد زیرا که جانی بیک و
عبد الله خان با معظم سپاه اوزبک در ان بلده مقام داشتند و چون امیر نجم بدو
فرسخی بخارا رسید شنید که محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان با فوج از سپاه بسیار
بخیال ستیز متوجه شده اند خود در همان منزل توقف کرده برام بیک قرامانی را
با جمعی کثیر بدفع ایشان مامور گردانیدند و آن دو سلطان از توجه برام بیک خبر
یافته در قلعه مجدوان متحصن شدند و برام بیک کیفیت حال را اعلی نموده امیر نجم
با تمامی عساکر بظاهر مجدوان شتافته و ایشان اطراف حصار را مضبوط ساخته
هر روز فوجی از اوزبکان خونخوار بجنگ بیرون میفرستادند از انجانب نیز غازیان
دلیر برابر رفته گاهی غالب و احیانا مغلوب میشدند و چون چندروز بر بینوال بلدیت

وآزق در میان سپاه مفقود گشت خواجه کمال الدین محمود که از اطوار سلاطین اوزبک صاحب
وقوف بود میدانست که تسخیر این قلعه بمحاربه بسیر پذیر نیست بعرض رسانید که
درین زمستان فایده بر محاصره عجدوان مترتب نیست زیرا که این قلعه بذخیره
بسیار و کثرت آلات پیکار مشحونست و اگر توقف شود غازیان جهت فقدان
حبوبات تنقیص خواهند یافت مناسب آنست که در نواحی قرشی و خزار طرح
قشلاق اندازیم تا از ولایات بلخ غله و اجناس آورند و چون زمستان بپایان
رسد و ذخیره اوزبکان روی در نقصان نهاده علیق الاغان در صحرا پیدا شود متوجه
فتح بلاد و قلاع شویم امیر نجم جواب داد که اگر کوچ کرده بطرف آب رویم اوزبکان
تصور خوف ما نمایند و این معنی موجب جسارت ایشان خواهد شد و محمد بابر پادشاه نیز
درین باب مبالغه بسیار نمود امیر نجم بظاهر گفت که فردا کوچ کرده بدان طرف رویم اما
روز دیگر که سه شنبه سیم ماه رمضان سنه ۹۱۸ بود علی الصباح طلیعه سپاه سلاطین
ماوراء النهر از میان درختان ظاهر عجدوان ظاهر گشت و مهم از تدبیر امیر و وزیر در گذشت
صورت حال آنکه چون در بخارا بمسامع جانی بیک سلطان عبد الله خان رسید که کار امیر
نجم در عجدوان از پیش نمیرود و غازیان جهت آزق دست آوردن متفرق میشوند عزم
رزم جزم نموده با حشر بسیار از پیاده و سوار بر سبیل ایلغار متوجه شدند و محمد
تیمور و ابو سعید نیز با اوزبکان حصار بدیشان پیوسته همعنان روی بمیدان آوردند
و امیر نجم پس از مشاهده میمنه و میسره بامرا استحکام داده خود در قلب ایستاد
و محمد بابر را با لشکر خاصه طرح قرار داد که هر طرف بکومک احتیاج شود توجه نماید بعد از
تسویه صفوف قرب دویست سوار از برانغار سپاه اوزبک در میدان تاخته بر جوانغار

لشکر امیر نجم حمله کردند و بیرام بیک که در آنجانب بود متوجه دفع شر آنجماعت شده
بزخم تیری از پای در افتاد و این معنی باعث جسارت اوزبکان شده به
یکبار تاختند و امرا بنابر عداوتی که با امیر نجم داشتند بی آنکه دست باستعمال
آلات جنگ برند پای در وادی فرار نهادند و محمد بابر با سپاه روی بحصار شادمان
نهاد و امیر غیاث الدین محمد متعاقب او با خواجه کمال الدین محمود در حرکت
آمده حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی متوجه گذر کرکی گشتند و فوجی
از سپاه عبد الله خان در معرکه با امیر نجم رسیده او را اسیر کردند و نزد
پادشاه خود برده بقتل رسید و زین العابدین بیک نیز با بسیاری از
غازیان و جمعی از خراسانیان در آنروز بشهادت رسیدند و طایفه دیگر که بکوهها
و مغارها گریخته بودند مانند خواجه محیی الدین یحیی ولد خواجه شمس الدین محمد مروارید
و خواجه میرجان بن خواجه قوام الدین محمد بن استاد عبدل معمار نیز بدست
سمرقندیان افتاده جام هلاکت در کشیدند و در ۱۷ ماه رمضان این خبر بهراة
رسیده امیر عماد الدین محمود اصفهانی که وزیر و صاحب اختیار خراسان بود بضبط
برج و باره پرداخت و پس از سه چهار روز حسین بیک لله و احمد بیک که حاکم آن
بلده بود آمدند اما امیر غیاث الدین محمد که متعاقب بابر پادشاه بحصار شادمان رفته بود
ازو رعایت یافته با خواجه کمال الدین محمود در راه بلخ پیش گرفتند و در ۱۰ رمضان بآنجا
رسیده خواجه محمود آنجا توقف نمود و امیر غیاث الدین بهراة آمد و این اخبار در قشلاق
اصفهان بعرض همایون رسید و بار دیگر یورش خراسان پیش نهاد همت گردید ذکر
نهضت و استیجان و پیش برماق و توجه بعراق چون زمستان سنه ۹۱۸

در قلعه اختیار الدین نزول نمود

در بلدهٔ قم بپایان رسید در ابتدای بهار بار دیگر هوای صید و شکار در خاطر
در آثار پدید آشده متوجه استخلاص کشت و دران نواح بیست و چهار هزار جانور
صید کرده متوجه ییلاق پیش برمانخ و سورلونخ شد و دران بهار و تابستان دران
مرغزارها بتخرج افراج راح خوشگوار و احیانا بصید کوزن و قوقجان که دران
حدود بسیارست اقدام فرمود و در فصل پاییز عازم اصفهان گشته دران بلده
طرح قشلاق انداخت و کاهی مجلس بزم را ناضر و سیراب میگردانید و احیانا بخرت
سلطنت پرآمده داد سپاهی رعیت میداد و در تضاعیف آن حالات خاطر انور
متوجه رعایت سلطان مراد بنبیره ایلدرم بایزید گشته ایالت بعض از ولایات
فارس بدو رجوع شد و او بجانب مقصد روان شده در اثنای راه زمان حیاتش منتهی
رسیده قبل از وصول متوجه عفی گردید **ولادت ابوالفتح طهماسب میرزا** و درین
زمستان که بلده اصفهان از یمن مقدم شاه جهان غیرت افزای ریاض جنان بود بخشنده
بی منت که مهر ارکان امکان بیرون آورده در کنار عطوفت شاه وافراحسان داد
کل بشکفت در کلزار شاهی و وجودش مظهر نور الهی و در اواخر سنه ۹۱۸ بساعت
سعادت اثر بسر خورشید منظر متولد گشت و ایمنی موجب ابتهاج مزاج خواص و عوام
شده موسوم بطهماسب و مکنی بابوالفتح گردید و چند روز طوبهای دلپسند وقوع یافته
امرا و ارکان دولت عقود جواهر و نقود ابیض و لفر نثار مهد همایون کردند و درین ایام خبر
شهادت امیر بنجم و بهرام بیک و زینالعابدین بیک بتواتر الحاق پیوست بنابران عزم یورش خراسان
جزم نموده بجانب ساوه نهضت نمودند اما چون امیر بنجم شربت شهادت چشید هوس
تسخیر بلاد خراسان در ضمیر سلاطین ماوراء النهر پیدا شده بخست جانب بیک سلطان از آب آمو

لعبد وعبد خان بر بعض خراسان

گذشته

گذشته متوجه هرات شد امرا و اشراف خراسان چون وقوف یافتند احمد بیک صوفی اوغلی
قلعه اختیار الدین را مضبوط ساخت و حسین بیک لله در برج ابادر اضبط نمود
و امیر غیاث الدین بر پشت دروازه خوش با میر سلطان محمود ولد غیاث الدین محمد
باغبان تعلق گرفت و محافظت دروازه عراق بدیگری از اعیان انتظام گرفت
و جانی بیک در اوایل ذوالقعده بظاهر هراة رسیده بخدمت در الملک کهندستان
فرود آمد و یکدو نوبت زمره از لشکر او بعد مجاربت از طرف باغ سفید جوذرا
نزدیک بخندق رسانیدند و از اصابت بیکان دلشان هرویان مجروح و سیده
مایوس باز گردیدند و سه چهار کرت دیگر از جانب دروازه فیروزآباد جنگ را
پیش آوردند و از دست بلارسان امیر عماد الدین محمود مقتول شدند و در بعضی از معارک
با باعشقی تبرایی که معتمد للبیک بود بدست اوزبکان گرفتار شده مقتول شد و متعاقب
آن عبد الله خان نیز بنواحی شهر رسیده در حوالی قریه آزاداه و ساقلمان منزل گزید
و چند بار سپاهیان بخارا تا کنار خندق دروازه ملک و دروازه عراق تاخته بجد
تمام با در محاصره پرداختند و چون اکثر محصولات آن بلوکات نیک نیامده بود نرخ
حبوبات ترقی تمام کرد و امرا بر محلات شهر غله حواله نمودند و تفتیش سپاه بغارت کار
رسید و ایام محاصره نزدیک دو ماه کشید بعد ازان از عنایت الهی میان جانی بیک و
عبد الله خان مخالفتی روی نموده صباح سیم محرم سنه ۹۱۹ که موافق اول روز نوروز بود
هر یک بجانب دیار خود توجه نمودند و جانی بیک بی وقوف از آب گذشته تکرمنه
رفت اما هم دران ایام محمد تیمور بیگ بجانب آمویه آمده در حدود مرغاب بسعید خان پیوست
و با تفاق بطرف مشهد مقدس آمده از مرو تا حدود اسفراین بتحت تصرف در آوردند

چون این خبر بهراة رسید امرا مصلحت در توقف ندیده از راه بیابان طبس روی
بعراق نهادند و خواجه ابو الوفا و بعضی دیگر از هواخواهان اوزبکان آن بلده را ضبط نموده
مسرعان جهة بشارت بطوس فرستادند لاجرم محمد تیمور متوجه هرات شده اکابر و اعیان
استقبال نمودند و کلید قلعه و شهر پیش برده محمد تیمور در باغ جهان آرای فرود آمده خطبه
بنام خود خواند و چون میدانست که تفرقه بسیار بهرویان رسیده با مردم بوجه احسن سلوک
نمود اما متعصبان اهل سنت و جماعت آغاز غمز و سعایت نموده جمعی را در ورطه بلا انداختند
و مولانا شمس الدین محمد نهی و مولانا حبیب الله واعظ و موذن مسجد جامع را بزخم کارد شهید
ساختند و ساعت بساعت آتش فتنه اشتعال می یافت تا آنکه مولانا خواجه علی صدر که
خوارزمی الاصل بود بنا بر التماس امیر غیاث الدین محمد بعرض محمد تیمور رسانید که تقویت ارباب
غرض که در مقام انهدام بنای زندگانی مردم شیعه شده اند موجب تخریب مملکت میشود
در منع آن طبقه حکم حاصل کرده پسر مولانا خلیل صحاف را که یکدو کس بزخم کارد او شهید شده
بودند سیاست نمود لاجرم آن فتنه تسکین یافته چون قریب یکدو سه ماه محمد تیمور در هراة
و عبید خان در مشهد و غیره حکومت کردند ناگاه خبر وصول منقلای سپاه پادشاه بحدود خراسان
شایع شد و هر کس از اوزبکان در هر جا بود عنان بصوب ماوراء النهر تافت مشرف شدن
امیر عبد الباقی و سید شرف الدین بمناصب مناسب و نهضت خراسان سید
شریف الدین علی که حاوی علوم موروث و مکتسب بود و بعلو نسب و حسب از اکثر سادات ممتاز مینمود
بعد از واقعه قاضی محمد کاشی بمنصب صدارت سرافراز شد و چون چندگاه بلوازم آن امر
پرداخت از امیر نجم الدین مسعود ثانی نسبت بخود سوء المزاجی فهم کرده از آن امر استعفا
جست و در وقتی که پادشاه از خراسان مراجعت فرموده بعراق رسید رخصت طواف عتبات

یافته

یافته روی بجانب بغداد آورد و امیر نظام الدین عبد الباقی بمنصب وزارت مفتخر شده
بواسطه وفور التفات امیر نجم کوکب جاه و جلالش باوج سعادت و اقبال رسید و در آن
اوان که امیر نجم متوجه ماوراء النهر میشد او را بنیابت خود مقرر کرد و چون خبر شهادت
امیر نجم رسید و رایت شاهی از اصفهان متوجه ساوه شد در رودخانه ولایت مذکور
مجددا منظور نظر کیمیا اثر گشته وکالت نفس همایون بعهده او شد و ایضا سید شریف که
از بغداد باز آمده بود بار دیگر بتکفل امور صدارت نصب گردید و چون اعلام ظفر انجام
سایه وصول بر حدود ساوه انداخت حکم شد که غازیان جهة یورش خراسان آزق
سه ماهه بردارند تا آنکه در آن سال غله در ساوه نهایت قلت بود و ده روز در آنجا توقف
نموده بری شتافتند و از ری براه کبود گنبد متوجه فیروزکوه گشته جهة اجتماع جنود ده روز
در آنجا هم اقامت شد بعد از آن بسلطان میدان خرامیده زینل بیک را با بعضی از امرا منقلای
گردانیده ببسطام فرستاد و خود متعاقب ایشان روان شد در اثنای راه بنواحی دامغان
جناب سیفالانامی که جهة تحصیل وجوه تقبل بمازندران رفته بود باز آمد و در الکنک بسطام
حکم بعرض لشکر و مشاهده یراق ایشان نفاذ یافت و علی الصباح بر اشهب گردون نورد
برآمده بر یسال بی اختلال ابطال رجال آغاز عبور فرموده میمنه و میسره و قلب و مقدمه جنود را
بنظر در آورد و پس از عرض سپاه از الکنک بسطام به ییلاق کالبوش خرامیده خلیل سلطان
حاکم شیراز را برسم منقلای متوجه مشهد گردانید و او روان شده عبید خان چون خبر یافت
چاره کار منحصر در فرار دانست و در وقتی که خلیل سلطان بیک منزلی مشهد رسید بعضی
ارباب و کلانتران آن خطه را کوچانیده عنان بصوب مرو انعطاف داد و آنجا نیز مجال
توقف نیافته از راه شبرشیر بمصر چارجوی رفت و از آب آمویه عبور نموده راه بخارا گرفت

و برین قیاس از استماع قرب وصول شاه ظفر اقتباس رعب و هراس بخاطر محمد تیمور که در
هراة بود راه یافته عازم سمرقند گشت و امیر غیاث الدین و امیر سلطان محمود و خواجه
جلال الدین فرنخودی و مولانا قاسم خواند امیر و خواجه شاه حسین خیابانی را کوچانیده
همراه برد و هنوز مواکب همایون در ییلاق کالیوش بود که نیر فتح و فیروزی طالع گشت
و از فرقه اوزبکیه در آن دیار دیار نماند و محمد تیمور چون بسمرقند رسید قاصد استیصال
نهال زندگانی امیر غیاث الدین گردید و او بر ما فی الضمیر وی اطلاع یافته بامداد مولانا
نظام صدر گریخته پیاده بحصار شادمان شتافت و محمد بابر کرت دیگر او را منظور الطاف
ساخته اسباب سفر عنایت فرمود و او در زمان ایالت زینل خان بهراة خرامید

ذکر فتنه ابو القاسم بخشی ابو القاسم در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا
در سلک اعاظم امرای بخشی منتظم بود و محمد خان شیبانی هم در وقتی که خراسان را در
تصرف در آورد با وی در مقام التفات سلوک کرد و ایضا محمد تیمور نیز او را منظور تربیت
گردانید و در مهمات دخل داده بمرتبه نیابت رسانید لاجرم او نوکری چند فراهم آورده
بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافت و بعد از فرار محمد تیمور در هراة توقف
کرده دل بر محافظت آن بلده نهاد و هم در آن ایام خواجه عطاء الله و خواجه محمدی و میرزا
قاسم ولد زبدة الوزرا خواجه جلال الدین میرکی و ملا میر سمرقندی و بعضی دیگر از اشراف
عراق در دولتخواهی نواب شاهی کوشیده میان ایشان و ابو القاسم صورت خلاف روی
نمود و او بکرج و حدود بادغیس شتافت و از مردم مغول غانجی و احشام آن
ولایات قریب دو هزار سوار و پیاده فراهم آورده عنان بصوب خراسان تافت
و ارباب و کلانتران هراة از آن حادثه وقوف یافته دروازها و بروج و باره مضبوط کردند

وخاطر

و خاطر بر مدافعت قرار دادند و ابو القاسم در باغ سرافراز که تا شهر نیم فرسخ است
نزول کرده جمعی کثیر از مردم بلوکات را با خود متفق گردانید و خواجه شهاب
الدین غوری که سالها وزارت امیر محمد ولی بیک کرده بود و در زمان محمد تیمور بتحقیق جهات
سالکان مذهب امامیه مینمود از شهر گریخته بوی پیوست و امیر نظام الدین عبد القادر
مشهدی که شمه از احوال او در ذیل وقایع ایام دولت خاقان منصور سبق ذکر یافت
در آن وقت در شهر بود جمعی کثیر از مردم فتنه جوی مجتمع ساخت و خانه خود را بحیطه
ضبط در آورده صیت هواداری ابو القاسم در انداخت لاجرم فتور تمام باحوال
هرویان راه یافته اکثر دست از محافظت برج و باره باز داشتند و ابو القاسم
روزی از طرف دروازه خوش جنگ پیش آورد و نزدیک بکنار خندق رسیده
فوجی از پیادگان او بقدم جرات از خندق گذشتند و در دروازه را آتش زدند
اما بواسطه اشتعال نیران بشهر در نتوانستند آمد و خواجه محمدی و میرزا قاسم که
حراست دروازه ملک بدیشان تعلق میداشت ازین صورت خبر یافته خواجه
محمدی اندیشه فرار نمود اما آخر باستصواب میرزا قاسم و ملا میر سمرقندی را بخود ملحق
ساخته با معدودی از مردم جنگ ساز تیر انداز بباره دروازه خوش رفتند و بضرب
خدنگ مرگ آهنگ ابو القاسم و اتباعش را خایب و خاسر باز گردانیدند و صباح
روز دیگر امیر عبد القادر متوهم گشته از دروازه فیروز آباد بیرون رفت و با ابو القاسم
پیوست و او هشت روز دیگر در ظاهر هراة نشسته در تضییق مسلمانان کوشید
آنگاه خبر قرب وصول منقلای سپاه پادشاه متواتر گردید و پیری سلطان که
بموجب فرمان داروغگی ولایت بوشنج تعلق باو میداشت و بر سایر قراولان

از الکنک رادکان سبقت گرفته بود با سصد نفر از غازیان دلاور صباح عن بواحر
هراة رسیده و هر دو [illegible] به شابه توقف و اهالی متوجه مخالفان گردیده و از مردم
شهر خواجه عطاء الله و خواجه مجد و میرزا قاسم و خواجه ملامیر و غیرهم از دروازه
ملک بیرون رفته متعاقب پیری سلطان در حرکت آمدند و خواجه مجد و میرزا قاسم
بران جماعت بشی گرفته در وقتی که در کوچه باغ سرافراز میان پیری سلطان
و محمدخان نیران قتال اشتعال داشت بمعرکه رسیدند و دست تیغ و تیر کرده
غایت جلادت بتقدیم رسانیدند در ان اثنا ملامیر بمرقندی و خواجه عطاء الله
که در عقب مانده بودند از پس پشت ابوالقاسم بباغ درآمده دست تعدی
و تاراج دراوردند و سلک جمعیت آن بی سعادت ازهم گسیخته امیر عبدالقادر
بطرف ارب کریخت و ابوالقاسم تا حدود غرجستان عنان بگران باز نکشید
و غازیان تیغ اشقام آخته شهاب الدین غوری و قاسم کوجی را با سیصد کس از مردم
که متابعت ابوالقاسم کرده بودند بقتل رسانیدند و سرهای آن بی دولتان را از تن
جدا ساخته اجساد ایشان را طعمه کلاب و ذیاب گردانیدند و روز دیگر ازین فتح
حساب سلطانی خواجه اسعد الهی منظفر سنگجی بآن بلده رسیده جراحات ایام را بمرام
مراهم مندمل ساخت اما ابوالقاسم چون از ظاهر هراة بکریخت در حدود غرجستان
باحشام قپچاق پیوسته باسطهار انجماعت تا بکار لشکر مقدسه غیاثیه آماخت و هم
در آنحدود می بود تا وقتی که امیر اردوشاه خروج کرده تیغ تیز بخونریز او بیالود
ذکر وصول الکنک رادکان و رجوع ایالت خراسان بزینل خان لواسانی
بعد از توجه خلیل سلطان بسه چهار روز از کالپوش بهضت فرموده کوچ بر کوچ

بخونو

بخموشان شافته در اثنای راه خبر انهزام سلاطین اوزبک مشوع و یافت لوازم سکر بجای
آورده با لکنک رادکان فراهید و دران مرغزار چند روز اقامت نموده در ان اثنا
حاکم مرو ده ده بیک که از قوم سیاه اوزبک مرور اکذ اشته بود بپایه سریر اعلی
رسیده و بواسطه آن وکالت نامنجار حکم شد که اورا کسوت نسوان پوشانیده در زیر
سوار کرده گردارده گردانیدند اما هم در آنروز بار دیگر عنایت شاهی شامل حال او شده
و مخلع شده در سلک امرا منظم شد و زینل بیک الوقت خانی داده بایالت هراة و توابع
مفوض شد آنگاه اوزام طواف علی بن موسی ع بسته از رادکان بدرنجا شتافت
و ازانجا بولایت بادغیس نهضت فرموده چنان معلوم شد که یساقیان و صحرانشینان
نسبت بغازیان که از معرکه عجدوان مراجعت نموده بودند تعرض بسیار رسانیده اند
و جماعتی را کشته اند اشان بغارت برده اند و در وقت عبور اوزبکان از آب
مرغاب عاشیه اطاعت ایشان بر دوش گرفته انه نا برین حکم بقتل عام ایشان فرمود
و دیلو بختی که بنا بر اقتضای ای کشورکشای جوجی سلطان بود و او را اقربا شان جوجه
سلطان وجوقه سلطان نیز گویند باجمعی آن نکاره اشتغال نموده اموال ایشان را بغارت
بردند و موکب همایون در الکنک باخاکی که مرغزاریست در غایت طراوت یک روزی
چند اقامت نموده چون مردم هراة و توابع از وصول آنعزیز خبر یافتند بار دیگر شتافتند
و امیر نظام الدین عبدالباقی باتفاق زینل خان جهة سرانجام مهام سلطانی بآن بلده
رفته و در ضمن حکایات سابقه مذکور شده که خواجه کمالی نمود بعد از واقعه عجدوان از
آب آمویه عبور نموده در بلخ توقف کرد و اطراف آن بلده را مخبوط ساخته چند گاه
مقاومت با سلاطین اوزبک نمود و در وقتی که محصول بلخ بدو رسیده در شهر ذخیره نماند

بوبای سلطان بفرمان برادر خود جانی بیک سلطان عازم تسخیر آن بلده شده ماه
فراوان از کذر ترمذ عبره کرد و بلخیان با طاعت اوزبکان مایل شده خواجه
محمود با متابعان از انجا بیرون آمده بکشم بدخشان که مضرب سرادقات
پادشاه خجسته صفات محمد بابر پادشاه بود رفته دو سه ماه در خدمت
او بسر برد و در ماه جمادی آخر سنه ۹۱۹ استماع نمود که بوبای سلطان با اتفاق اوزبکان
بلخ را کذاشته بماوراء النهر رفت نابرادر خواجه محمود بار دیگر بلخ شتافت
اما اشراف و اعیان انجا متصور انکه شاید خواجه ایشانرا بحرم اطاعت اوزبکان
مواخذ نماید اورا در شهر نکذاشتند و او در آخر ماه متوجه قراساق شد پس از
وصول بمنزل پیل چراغ ادهم نامی که سردار بعضی از احشام آنولایت و فرزندان
بوده خودرا از جمله هواخواهان اوزبک میدانست تاخت برخورده اورا دستگیر
نموده و در اوایل رجب شربت شهادت چشانید و چون این خبر بعرض پادشاه رسید
خاطر انور متوجه انتظام مهمات طخارستان کشته در الکنا باجای حکم
شد که دیوسلطان و امیر سلطان بجانب بلخ رانند خود و مضافات را
از تعرض مخالفان صیانت فرمایند و امیر سلطان جهة کومک زینل خان بحرا بسال
باز آید و ولایت قایین سیورغال او باشد و امرا روی بمقصد آورده پس از وصول
بشبرغان ارباب و کلانتران آن بلده بلوازم استقبال استعجال نمودند و ابواب
شهر بروی مراکشوده و از بلخ نیز سادات و اشراف چند مات رسانیده
اما مردم اندخود یکی از اهالی ضلال را که موسوم بود ببوتراب بیشوای خود
ساخته طریق عدوان مسلوک داشتند و امرا از شبرغان بظاهر اندخود

آمده آغاز تولیت اسباب قلعه کیری کردند و قراباق و اتباع او در مقام
مدافعت ثبات قدم ورزیده ابواب جنک و جدال کشودند و زمان محاصره بجایی
رسیده پیش دولت شاهرخ آن بلده مفتوح شد و دیوسلطان بقتل عام فرمان داد
و قراباق را بند کرده ببارکاه عالمپناه فرستاد و بقیه کاسلیم بلخ شتافت
و تدارک اختلالی که روی نموده بود مشغول کردید اما امیر سلطان چنانچه مقرر شده بود عنان
بخراسان معطوف کردانید و بعد از مراجعت لوای شاهی بمقصد رسیده بمجالکاهی
کردید

توجه شاهی بتنبیه افاغنه بصوب کرمسیر و قندهار

دران ایام که پادشاه از مهم محمد خان شیبانی خاطر فارغ ساخته در بلده هراة
لوای نشاط برافراخت پسر کلانتر امیر ذوالنون ارغون بیک مانند سایر
حکام بلاد از ولایت کرمسیر و قندهار ببارکاه آمده اظهار اخلاص نمود زوری
چند در رسیده کرامت بسر برده پادشاه در وقت مراجعت از خراسان علامت عصیان
در ناصیه اومشاهده فرمود بمقتضای حکم همایون بشجاع بیک ذالجبین بیک لله
سپرد تا در قلعه اختیارالدین محبوس کرداند و شجاع بیک بعد از چندکاه در حبس
یکی از موکلان را بوعید دلفریب با خود مشفق کردانیده و عزم فرار جزم کرده بعضی از
نوکران خود که از قندهار آمده در نواحی هراة مختفی بودند بپیغام فرستاد که در شب معین
اسبانی رهوار بآن در قلعه که بجانب بازار است است آورده نکاه دارند و او
در لیلهٔ موعوده موکلان را باطعام اطعمه که مخدرات در وقت تعبیه کرده بود ضیافت نمود
و چون ایشان در خواب شدند بکمند حیله و تدبیر از بالای قصیله خود را بجای رسانید
و بپای جلادت از خندق کذشته بنوکران خویش که منتظر و مترصد مشغول بودند ملحق کشت

وسوار شده بصوب قندهار فرار نمود روز دیگر که این معنی بعرض حسین بیک رسید حکم کرد که
از سپاهیان خراسان هر کرا بینند بقتل رسانند لاجرم در آن روز فتنه عظیم در هراة
حادث شد و درین اوقات که فروغ ماهچه علم شاهی بر ممالک خراسان تافت خاطر
متوجه تسخیر قندهار گشته حکم شد که شاهرخ بیک افشار با فوجی بدانجانب
شتابد و اگر مهم بلخ و اندخود فیصل نیافته باشد بدیو سلطان ملحق گردد و
شاهرخ بیک راه قندهار پیش گرفته چون بدانحدود رسید شنید که شجاع بیک بجانب
سوی رفته و عمش امیر سلطانعلی در قندهار تحصن نموده بظاهر آن بلده شتافت
و چندگاهی بامر محاصره پرداخت اما کاری از پیش نرفت در آن اثنا شنود که
اوروق شجاع بیک در شال و مستونست بدان طرف ایلغار کرده مردم آن خطه را
غارت کرد و مراجعت نموده عازم اندخود گشت در اثناء راه خبر واقعه آن
ولایت را شنوده عازم اردو گشت و در وقتی که پادشاه از خراسان متوجه
اصفهان بود بپایه سریر اعلا رسیده کیفیت آن یورش بعرض رسانید و اردوی
همایون در اوایل میزان از الکنک بابا خاکی نهضت نموده بمرغزار کهدستان
شتافت و در منزهات هرات اندک توقف کرده بصوب عراق توجه فرمود
و کوچ بر کوچ بولایت نیشابور رسیده بمسامع جلال رسید که جمعی از مردم اوباش و فتنه انگیز
سلطان محمد بایقرا ولد ابوالحسن میرزا بپادشاهی برداشته اند و بعضی از قلاع را مضبوط
ساخته بنابران حکم شد که امیر عبدالباقی و محمد بیک آسیاجلو که بجایان سلطان ملقب شده با فوجی
بدفع شر آن جماعت متوجه شوند و ایشان بدان عمل نموده سلک جمعیت آن طایفه را از
هم گسیخته جمعی را بر خاک هلاک انداختند و سلطان محمد گریخته ایشان مراجعت نموده در اصفهان

وبعد از فتح آن ولایت

بپایه

بپایه سریر اعلی رسیدند و در آن زمستان قشلاق در اصفهان شده فصل بهار بجانب همدان
نهضت فرمود و آن بهار در ییلاقات آنجا اوقات گذرانیده در آن اثنا
خبر توجه سلطان سلیم از روم بطرف آذربیجان شایع گشت و پادشاه
عازم میدان رزم شده مجلس بزم در نوشت

گفتار در بیان شمه از احوال ملوک روم تا زمان سلطان سلیم

حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان
بعد از فوت ایلدرم بایزید ایالت برسا و توابع را بپسرش موسی چلبی مفوض کرد
و میان موسی و برادران و برادرزادگان مواد خلاف در هیجان آمده آخر الامر مراد
سلطان مراد بن کرشجی بن ایلدرم بایزید بدرجه اقبال تصاعد نمود و سلطنت مملکت روم
بروی قرار گرفته از حدود روس تا کفه و قرم بحیز تسخیر درآورد و بر اکثر کفار آن امصار
جزیه مقرر کرد آنگاه لشکر بجانب مصر کشید و سلطان فرج بن فرقوق شرفاء حرمین
شریفین را شفیع ساخته بین الجانبین صلح واقع شد مشروط بآنکه من بعد هر ساله
سلطان مراد خانه کعبه را جامه پوشاند و از آن یورش مراجعت نمود و چون سی و سه سال
در غایت عظمت و استقلال اوقات گذرانید بملک بیزوال انتقال کرد و ولد ارشدش سلطان محمد
صاحب تخت و تاج گشت و سالک مسالک غزو و جهاد شده مرتبه او از مرتبه آبا و
اجداد درگذشت و او پادشاهی بود بصفت عدل و نصفت موصوف و بوفور علم
و فضیلت معروف پیوسته محاربه با کفار فرنگ کردی تا آنکه قسطنطنیه را که باستنبول
مشهور است مفتوح ساخت و آن بلده را دار الملک گردانیده لوای جهاد در سایر
بلاد برافراخت و باندک زمانی دوازده جزیره از جزایر فرنگیان فتح نمود و مدت
۳۸ سال پادشاهی کرده متوجه عالم مخلد گشت و پسرش ایلدرم بایزید قیصر شده

رایت معدلتش از فرقدین درگذشت و او نیز خسرو عادل مجاهد بود و نسبت بشاه
عالم پناه در مقام محبت سلوک میفرمود و بعد از ۴۴ سال سلطنت در سنه ۹۱۷ بعالم باقی
منتقل گردید آنگاه ولد ارشدش سلطان سلیم پای بر سریر جهانبانی نهاد و او با شاه
دین پناه در مقام عصیان آمده در شهور سنه ۹۲۰ از اطراف ولایت روم لشکری عظیم
فراهم آورده متوجه آذربیجان گردید و ایلچی او در همدان بدرگاه آمده کیفیت توجه او
بعزم رزم اعلام داد و پادشاه در جواب فرمود که ما نیز بعزم مقابله رایت توجه افراخته ایم
و در هر منزل که ملاقات واقع شود آنچه در پرده غیب است بظهور خواهد آمد و ایلچی را
خلعت پوشانیده رخصت انصراف داد **توجه بمقاتله سلطان سلیم**
چون هوای تبریز از غبار موکب همایون عطر بیز گشت بوضوح پیوست که سلطان سلیم
سایه کوچ بر کوچ متوجه است لاجرم پادشاه بی آنکه باجتماع سپاه پردازد با ده
دوازده هزار سوار که در آن وقت ملازم اردو بودند عنان بطرف ایشان منعطف گردانید
و در اوایل رجب سنه مذکوره در منزل چالدران که در بیست فرسخی تبریز واقع است
تقارب فریقین اتفاق افتاد پادشاه میمنه لشکر را بوجود خان محمد و بعضی دیگر از امرا
مشید گردانید و در میسره دورمیش خان با جمعی از بهادران منزل گزید و ماهچه علم
انجم حشم از افق قلب طالع گشته مقرر شد که امیر نظام الدین عبد الباقی و سید محمد کمونه
و سید شریف الدین علی صدر با فوجی در سایه رایت ظفر آیت توقف نمایند و آنحضرت بنفس
اشرف با بسیاری از دلاوران در یک جانب صف کشیدند تا در هر طرف که بکومک احتیاج
افتد امداد نمایند و از آنجانب سلطان سلیم چنانچه معهود ملوک روم است بر فراز پشته
فرود آمده بر گرد معسکر خود از عرابه و چپر حصاری بلند گردانید و عرابها را بزنجیر بیکدیگر

خوف و بیم

بسته

بسته در آن حصار استوار منزل گزید و از ده هزار تفنگ انداز که پیوسته در خدمتش
بودند مقرر شد که در پیش صف ایستاده بکار خود پردازند و زیاده بر دویست
هزار سوار و پیاده بمیدان هیجا فرستاد که رایت قتال و جدال برافرازند آنگاه
از هر دو طرف آغاز ستیز کرده در میدان تاختند و در یکدیگر آویخته دست
باستعمال آلت حرب بردند شعر فرو ریخت خون از دم تیغها ٭ چو اقطار امطار
از میغها ٭ سنان یلان شعله افروز گشت ٭ چو برق بهاری جهانسوز گشت
و در آن روز جمعی کثیر از رومیان بضرب تیغ و سنان شاهی بر خاک افتادند
[illegible] سلطان سلیم بی نهایت بودند و توپچیان ایشان در آتش
دادن تفنگ بمرتبه جد و اهتمام مینمودند که بهر لحظه پنج شش هزار تفنگ و توپ
بیکدفعه صدای مرگ در عالم می انداخت فوجی از امرا و اعیان سپاه مثل
حسین بیک لله و خلفا بیک و سارو بیره قورچی باشی و امیر عبد الباقی و
سید محمد کمونه و سید شریف الدین علی صدر و سلطانعلی میرزا برحم خدنگ
و تفنگ دشمنان شربت شهادت چشیدند در آن اثنا آتش غضب
پادشاه زبانه گرفته شمشیر ذو الفقار آثار از نیام انتقام آخته بی اعانت
انصار بر صف ایشان حمله کرد و گرد از وجود خلقی برآورد و کارزاری نمود که
اژدهای فلک اخضر از سهم خدنگ مار پیکرش زبان زینهار بگشاد شعر
ز بس کشته کانداخت بر یکدگر ٭ نهان شد زمین نبرد از نظر ٭ در آن اثنا
از سپاه اعدا ملفوج اغلی که نهنگی بود از بحر پردلی در برابر آنحضرت درآمد

اما پیش از انکه دست تیغ و سنان بر آنحضرت بمشیر برفرق سرشش فرود آورد
تا شیشه او منشق گردد از ثقات استماع افتاده که یکی از ملازمان
ملنوج اغلی جد اورانزد سلطان سلیم برده آن ضربت را ملاحظه نموده
برزبان راند که غیر از کسی که منت بتزرندی مظهر العجایب شهامت آفریده را
قدرت آن نیست که این نوع تیغ تواند راند و چون سپاه سلطان سلیم
آن شهامت و تیغ گذاری مشاهده نمودند عنان اختیار از قبضه اقتدار ایشان
بیرون رفت و عنان بصوب حصاری که از عراب و خیر مرتب داده بودند گردانیده
دلاوران موکب نصرت نشان بر ایشان تاخته و جمعی دیگر را بر خاک هلاک
انداخته بقیه السیف اطراف آن محوطه را محفوظ گردانیدند و چون بر ضمیر انور
لایح بود که در اتمام اصرار بر پیکار موجب هلاک خواهد بود موکب نصرت شعار متوجه
خاطر بران قرار داد که چند کوچ باز پس نشیند که رومیان دلیر گشته جهت
نگاهبانی از عراب بیرون آیند انگاه عطف عنان کرده بار دیگر بر سر ایشان تازد
بنا بران با جیش و خشم بتبیر بزرقه از آنجا بدر کرین مشاقت و ایلخان طرف
ممالک محروسه فرستاده با جماع لشکر فرمان داد و سلطان سلیم بعد از مراجعت
آنحضرت از چالدران بآذربیجان خواهد شنید که بادشاه سپاه جمع کرده متوجه
تبریز است بنابران معاودت نموده از سر ضبط آذربیجان در گذشت و زیاده
از شش روز در آن بلده توقف نتوانست نمود و در اواخر همان ماه بصوب
روم توجه فرمود و این خبر در موضع درکرین بسامع جاه و جلال رسیده متوجه
تبریز گردیده و در شعبان سال مزبور در نواحی آن بلده منزل گزیدند و اعیان و اکابر

استقبال

استقبال کردند و آن زمستان در آنجا قشلاق افتاد و زمام امور ملک و
وفق مهمات سلطنت را در قبضه درایت میرزا شاه حسین اصفهانی که سابقا
در سلک نواب دوران مشمول توجهات و حکم شده که تمامی وزرا و اعیان
حضرت طریق متابعتش پیمایند و منصب صدارت را بجناب امیر شهاب الدین
عبد الله ولد سید نظام الدین احمد لاله که از اکابر سادات آذربیجان بود تفویض
فرمود و چون او اکتفا بنیابت از عهده سرانجام امور آن منصب بیرون نتوانست آمد
منصب صدارت بوجود فایض الجود امیر جمال الحق والدین محمد الحسینی الشیرازی
مشرف شد و در اوایل فصل بهار بفحوای اوضاع مشاقت و ازانجا بصوب
اردبیل نهضت و موسم تابستان و فصل پاییز در مهد کذرانیده در زمستان
دیگر به تبریز نزول همایون فرمود و در ییلاق و قشلاق اندک اندک تردد
خصال القاب میرزا در مساعی مسعود متولد گشت
خلیل سلطان را آنجا در بلده شیراز حکومت میفرمود و در آنوقت
حصاری چالدران نار و محاربه میان لشکر بهادران شعله کشته بود و نگاه
نظر مبارک بروی افتاد که با قشونی آراسته از لشکر فارس در یکجانب
معرکه ایستاده نه جهت اقدام برامر جنگ و نه بتیر و کمان می برد و نه
اندیشه نام و ننگ در خاطرش میگذرد مشاهده این صورت موجب تعجب
آنحضرت گشته یکی از تورچیانرا فرمود که برود خلیل سلطانرا بگوید که متوهم
ایضوب شود و با نوکران سایر ملازمان روی بمحاربه مخالفان نهند آن تورچی
فرمان ببرد رسانید بخلاف بدعا جواب شنود و آمده شده قاصد مکرر بانته

فایده نکرد و حقوق تربیت نواب کامیاب را نابود انگاشته روی بصوب فرار نهاد
و نافرمانی او بخاطر اشرف خطور کرده کور سلیمان قورچی بسوختن خرمن حیاتش
مامور گردید و بسرعت تمام روی بشیراز آورد و در وقتی رسید که خلیل مجلس آراسته
با امرا و مقربان خود بتجرع مشغول بود چون دید که جمعی کثیر حاضر ند اندیشید که
باظهار ما فی الضمیر پردازد شاید که خلیل قدم در وادی طغیان نهاده او را ناچیز
سازد لاجرم آهسته در گوش وی گفت که حکم اشرف بفساد یافته که ترا بضرب
دوازده چوب تادیب نموده مراجعت نمایم و درین بزم ارتکاب بدان ناموس
ترا زیان دارد لایق آنکه بخلوتخانه درآیی و خلیل بخانه درآمده کور سلیمان هم از
عقبش بشتافت و نشانی که در باب قتلش داشت ظاهر کرد خلیل گفت
چکند بنده که گردن ننهد فرمان را و کور سلیمان علی الفور سرش از تن جدا ساخته
از آن خانه بیرون آورد آنگاه بموجب فرموده اشرف که در وقت رخصت شده بود
ضبط شیراز را در عهده یکی از ملازمان خلیل سلطان کرده همان روز مراجعت
نموده سر خلیل سلطان را باردوی همایون آورده از دار اعتبار بیاویخت و علی بیک
ذوالقدر منظور نظر اشرف گشته قایم مقام خلیل شد و حرم و سرافراز شیراز
خرامیده بحکومت مشغول گردید **ذکر وقوع قحط و غلا در خراسان و رسیدن
امیر سلطان و دیو سلطان بآستان** بسبب عبور عساکر و حدوث نوایب متواتر و قلت
زراعت و تفرق رعیت و عدم فیضان غمام عنایت الهی در اواخر سنه ۹۱۹
در بلاد خراسان سیما هراة و توابع قحط در غایت شدت روی نمود بمرتبه
بخوردن گوشت سگ و گربه هر کس را میسر میشد داد تنعم میداد بعضی از اهل تنعم

انبان

انبان پوشیده و سختیان جوشیده می نوشیدند و زمره بمغز پنبه دانه
اوقات میگذرانیدند و هر روز جمعی کثیر در سواد هراة فوت میشدند
فشرد آنچنان قحط پای ثبات که نایاب شد نان چو آب حیات
دو صد منزل از دیگ شد آب دور فراموش شد نام نان بر تنور ز قحط
آتش دیگدانها بمرد چو قحطی که آتش از آن جان نبرد و سالی دیگر نیز
حال برین منوال جاری بوده خلق کثیر از گرسنگی هلاک گردیدند و اگر نادرا
خرواری گندم از ولایتی بهراة می آوردند اغنیا بشش هزار دینار میخریدند
و جمعی از رنود و اوباش از گوشت بنی نوع تغذی نموده در کوچهای خلوت
کمین میکردند و چون بیچاره تنها بدانجا میرسید یکبار در او آویخته در خانه
میکشیدند و بقتل رسانیده و جوشانیده روغنش را ذخیره می ساختند
و گوشتش را میخوردند و هر چند روز فوجی ازین طایفه بواسطه فروختن روغن
آدمی و دیگر اسباب رسوا گشته ملازمان زینل خان ایشان را سیاست مینمودند
القصه بجهة امتداد بلای قحط و غلا ویرانی هراة و مضافات بمرتبه انجامید که
در اکثر بازارها و محلات اجساد اموات متعفن شده افتاده بود و کسی را بتجهیز
و تکفین مساعدت نمینمود و معذلک گاهی تاخت فرقه اوزبکیه ببعضی حدود
میرسید و زینل خان را دفع آن طایفه کما ینبغی میسر نمیشد بنابران در اواخر
سنه ۹۲۱ امیر سلطان که ولایت قاین انکار او بود بدرگاه پادشاه
در قشلاق تبریز رسیده شمه از جراءت معاندان و خرابی خراسان معروض
داشت و مقارن آن حال دیو سلطان نیز از جانب بلخ آمده قصه طغیان محمد زمان میرزا

وامیر اردوساه در غرجستان وضجران بعرض رسانید لاجرم سرانجام مهام آن
مملکت را پیش نهاد همت ساخته در باب اندام مبانی شوکت اعدا و اقامت
رایات اجتهاد و اهتمام برافراخت تفویض ایالت خراسان ببطهماب میرزا
چون اختلال احوال خراسان بر ضمیر منیر پرتو انداخت بخاطر همیون رسید که هم
سلطنت آنمملکت از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه شاهزاده طهماسب
میرزا داده و امیر سلطانوالله ساخته زمام رتق وفتق مهمات در قبضه اقتدار او
نهند و بر یمنوجب فرمان نفاذ یافته صدارت آن شاهزاده با میر غیاث الدین
محمد بن امیر یوسف مرجوع باشد و امیر سلطان در رکاب شاه راه روی بهراه
آورد و جهت استمالت رعایا برادر خورد تر خود میرزا ابراهیم را بیشتر
آن بلده فرستاده و او در اوایل سنه ۹۲۲ ببدار الملک عراق رسیده و
زینل خان متوجه درگاه عالمپناه گشته در ماه ربیع الاول سال مزکور خبر قرب
وصول موکب عالی شاهزاده و امیر سلطان شایع شد امیر غیاث الدین محمد مزکور که در آنجا
بعضی از ممالک و اشراف بلوازم استقبال مشغول بود در روز اعتدال اثنای
ربیع بافق شهر از نور طلعت شاهزاده کوکب فردوس برین گشته و از مین
قدم شاهزاده در ان ملک محصولات در کمال خوبی رفع شد و امیر سلطان بمنصب
وزارت و ضبط اموال دیوانی بشیخ مجد الدین محمد کرمانی که جامع کمالات صوری
بود رجوع نمود اما حضرت اعلی در بهار و تابستان آنسال در رکاب دولت و اقبال
در ییلاق تبریز اوقات گذرانیده بهنگام دم سردی دنی بدار الملک آذربیجان
شافته قشلاق مزبور و در اوایل سنه ۹۲۳ بهنگام بهار بییلاق سوانوج

واز آنجا

ایضا حکم شد که

ذکر ولادت شاهزادگان عظام کرام

واز آنجا متوجه نخجوان گشت نوای روح افزای عندلیب گلزار تنزیل حمد وای فواصل الصلوات باکمل الشوصل
شاکحوا فتوالدوا تکثروا دلیلست براینکه وفور اولاد از جمله فرایض نعماء
الهیست وکثرت اخلاف از قبل آلاء نامتناهی زیرا که بقای نوع منحصر
در وقوع توالد و تناسل و نظام حال عالم بازبسته بوجود این سلسله پیشگاه
عنایت سبحانی بدو تمندی از اشراف طبقات انسانی در ترایید آید هر ایینه علی
التعاقب والتوالی عقد امید اورا از وجود لآلی متلالی بیاراید خنانچه دران ایام
میمون فرجام کرباکن آفتاب احتشام از سیلاق سوانوج متوجه قشلاق نخجوان
بود در عرض یکهفته از مطلع مرام آنحضرت سه کوکب سعادت اثر طلوع نمود
اول اکم در منزل ورزار و در مراغه بتاریخ روز سه شنبه ۲۱ شعبان سنه ۹۲۳
کل گلشن شاه ملک عرب ابو النصر سام حسینی نسب برآمد جوجو خور
برسپهر وجود نظام جهانزاد جوکش سبب وام الملکی او با نیسی الحضرت
دور مهتش خال مفوض گردید و آن خان بلند مکان طوی عظیم کرده
پیشکشهای لایق گشیده و کلک دلپذیر مولانا شهاب الدین احمد الخوئی در
تاریخ این تولد مطلع برلوح روزگار نگاشته که
شد کوکبی زبرج شهنشاهی اشکار
کامد زجان و دل فلکش جایگزوری سام است نام نامی این کوکب وزام
باد اکند سعادت و اقبال بنمری او کوکبست و برج شهنشاه مهتش مقام
تاریخ اوست کوکب برج شهنشهی ۹۲۳ و همنوز نشاط جشن و طوی سام
مطوی نشده بود که در روز جمعه ۲۶ ماه شاهزاده رستم قدم از کتم عدم

و ایمنی موجب تضاعف مواد بهجت و سرور گشت و بعد از چهار روز عقد سلطنت
و جهانداری بکوهری دیگر آرایش یافته تولد شاهزاده مغز الدوله بهرام روی نمود
و چون ایام جشن و طور نهایت انجامید اردوی کیهان پوی بخوان شتافت و ایلک
در انجا قشلاق نمود و میرزا کامران شاه حسین و امیر جلبر صدر بحانب شروان
روان فرمود **اطاعت شیخشاه و رفتن میرزا شاه حسین بشروان** شیخشاه والی شروان که
در اول حال در طریق مخالفت سلوک نموده عاقبت بارشاد الهام توفیق قرار داد بحق شفیق
سالک طریق ندامت گشته بتمهید بساط اعتذار و استغفار پرداخت و قاصدان
با تحفوفات و تبرکات فرستاده اظهار فرمانبرداری نمود و پیغام داد که اگر فتوحی ازلات
این دولتخواه باب عفو و اغماض او گشته شود مدتی بعد بر جاده مستقیم بندگی بوده
سر از خلقه عبودیت بیرون نیارم و بتپای اخلاص ساحت بارگاه سلاطین پناه پیموده
خود را یکی از بندگان شمارم و تنها لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا و چون این معنی
بعرض مقربان آستان رسید سایه الطاف خسروانه در اهتزاز آمده دعا تر و ابرام
و اثام او را اصفت مباهاة منشور انجشید و حکم شد که وکیل السلطنه میرزا جعفر
و امیر جلبر صدر بشروان شتافته خاطر شیخشاه را تباکید مراسم عهد و پیمان مطمئن گردانند
تا بی دغدغه بر شارع فرمان بری رایج بوده دیگر ملل خلاف ننماید و هرگاه که
خواهد ببارگاه آید و آنحضرات چون نزدیک بدانجا رسیدند شیخشاه لوازم استقبال
بجای آورده و جناب میرزایی او را امیدوار ساخته عزیمت انقلب طریق انتیاد پیش
گرفت و آن دو بزرگ راحب المدعا رخصت انصراف داده و مصحوب ایشان ارسلانی
بدوی و استران بردعوی و اجناس روم و فرنگ و نقود و جواهر لایقه فرستاده و وعده کرد که

متعاقب یکی از اولاد خود را بملازمت فرستد و اگر حکم همایون نفاذ یابد خود نیز بسته
سینه بشتابد و میرزا و میرزا هم در قشلاق پایه سریر باز آمده تحف و هدایای معتدبه
گردانیدند و موجب ازدیاد فرح گشته آن زمستان در غایت کامرانی اوقات
مصروف داشت **ذکر توجه از بخوان بییلاق ابقاپه و صید و شکار**
چون خورشید بلند محل معزم صید حمل علم توجه برافراخت قوق مهر منجوق پادشاه
از بخوان در حرکت آمده روزی چند در ییلاق ابقاپه نزول انداخت آنگاه بفضای
سور لوغ شتافت و از آنجا عنان عزیمت برودخانه تلوار تافته مدت یکماه
در آن مرغزار بصید ماهی پرداخت بعد از آن اوتاق همایون مصحوب میرزا شاه حسین بحانب
قم نهضت فرموده نواب کامیاب عازم کوه بیستون و رودخانه جمجمال گشته و چند روز
در اینمواضع نزهه بشکار اوقات صرف کرده و از انجا روی بییلاق قم آورده و در ماه
رمضان سنه ۹۲۴ بدان خطه رسیده تا دو بیست صیام قیام فرموده و پس از انکه **صوم**
هلال عید بدور قدح اشارت کرد بمسامع جلال رسید که حکام ماوندران مستمدار
سر از انقیاد پیچیده در اداء مال و فواضل اهالی مسامحه حکم شد که دو میش خان فرزند جان
و بعضی دیگر از امرا بانطرف بتاخت روند و بعد از انقضای فصل دی حضرت اعلی
از قم بری فرا میده در آنجا مزاج همایون از سر حد اعتدال بمقام اعتلال انتقال کرد
و اندک سقمی عارض شده قوی طبیعی روی بضعیفی آورد مولانا علاء الدین محمد که
قانون کلیات شفا از طب انفاس روح فزایش هویدا بود اغذیه نافعه
اشربه مناسبه ترتیب کرده و حکیم علی کاطلاقا از دار الشفای اذا مرضت هو یشفین
شفای عاجل کرامت فرموده و مرض روی بانحطاط آورد و روز دهم از نوازش صحت کلی

فتح رستمدار و مازندران بساعی دورمیش خان

حکام مازندران امیر عبدالکریم خام عنبر شمیم نکته و نوبت بذکر مجمل از احوال او عطر افشا شده و آقا محمد ولد آقا رستم روز افزون در خلال احوال گذشته از جاده مستقیمه اطاعت خداوند موکب ها منحرف گشته سلوک طریق عصیان می کرد و اعتماد بر حصانت قلاع و صعوبت مسالک آن دیار کرده در ادای مال و فراج امهال ورزیدند و این خبر در بلده قم بسامع جلال آن سید دورمیش خان و زینل خان و حمزه از ابطال رجال متوجه تسخیر آن ولایت گشتند و بخت روی بوجه بقلاعی که در تصرف آقا محمد بود آوردند و چون این خبر باو رسید خود در قلعه او لاد که در متانت حکم حصار سبع شداد دارد بخصن خود و قلعه کلیس را که از غایت رفعت متوطنان آن کلیس برجیس اند پیکی از امهات اعتماد سپرد و ما بحر رایت خاوری در ۷ ذی حجه سنه ۹۲۴ پر تو وصول بر ظاهر قلعه کلیس انداخته همان روز سپاه را باد و حتی آتش جنگ و انداختن تیر و تفنگ مامور گردانیدند و دلیران مازندران در مقام دفع و منع در آمده ناوک دلدوز بسان باران از غمام نیسان باریده جمعی را بر خاک هلاک انداخت و دو روز حال بر این منوال بوده در صباح ۱۱ ماه مذکور عازمان منصور از اطراف قلعه جنگ پیش بردند و از خندق گذشته مانند کبک دری بر خاک ریز آمدند و برغم خدنگ و تفنگ معاندان را از فراز فصیل منهدم ساخته فتح آن حصار استوار تیسیر پذیرفت و مفاتیح خزاین و ذخایر بقبضه اقتدار دورمیش خان قرار گرفت آنگاه موجه قلعه اولاد شده چون آقا محمد وقوف یافت بنا بر کثرت رعب و هراس قاصدان چرب زبان نزد خانی عالیجاهان فرستاد بجان امان طلبید و خانی ترحم نموده از سر جرایم او در گذشت و اشارت فرمود که آصف سیاه نظام الدین احمد بیک قاضی جهان بقلعه در آمده

خاطر

خاطر او را بعهد و پیمان اطمینان دهند تا بیرون آید و ایشان بفرموده عمل نموده آقا محمد بیرون آمده بملازمت خان معزز شد و مقالید خزائنی که سالها اندوخته بود بخدام سپرد بعد از آن خانی متوجه ولایت ساری شد و والی آن دیار امیر عبدالکریم غیر مسلوک خدمتکاری چاره ندانست لاجرم پسر خود سید سلطانحمد را با دو هزار تومان نقد و دیگر تحف لایقه با شتاب خانی ملتزم ادای باج و فراج شد و پیغام داد که چون موکب عالیجاه خانی مراجعت فرماید من نیز معاقب بملازمت پایه سریر اعلی خواهم شتافت و خانی سید زاده را مشمول انعام گردانیده جهة امیر عبدالکریم تاج و خلعت فرستاد و مقارن این حال حکام هزار جریب و رستمدار و ولاة و سایر آن بلاد و دیار چون امیر حسین و ملک کاوس و ملک بهمن بآستانه انیس الحضرت التهیه شتافته بتبشیهای موفور و تبرکات غیر محصور کشیدند و اظهار چاکری کرده در ملازمت خان متوجه لشکر دوم همین که در حدود اصفهان بود گردیدند بیان توجه موکب همایون از ری باصفهان و اشغال مولانا علاء الدین محمد

در آن ایام که فراج با ابتهاج در مملکت ری از عارضه صحت یافت عازم صید و شکار گشته حکم شد که عساکر و اکابر و اصاغر جمع گردیده بجانب اصفهان در حرکت آیند و پادشاه پای در رکاب آورده بنهضت فرمود و چون بکاشان رسید مولانا علاء الدین محمد طبیب بمرض ذات الصدر مبتلا گشته بهلو بر بستر ناتوانی نهاد و چون اجل مقدر رسیده بود بعد از سه روز در منزل بلهار که داخل ولایت اصفهان است از عالم در گذشت و پادشاه از فوت او بغایت متاثر گشته تیمارش حکیم علاء الدین بمزید الطاف نواخته عالم بدر ساخت و بدستور لوای صوب شکارگاه اصفهان بر افراشت و در منزل چال سیاه قمور قاهم رسیده که بسیار رو آهو و بحر و بسیار جانوران شکار که تعداد

در بیان وفات مولانا علاء الدین محمد طبیب و شرح حال او

اصول بعضی از علوم را از مولانا

آنها به پانزده هزار رسیده بود بتملک آمدند و مشورچیان سیاه مضرب خیام بودکه در اردوی همایون
بپایه سریر رسیده حکام مازندران و استمدار را با پیشکشی فراوان بشرف پای بوسی رسانیدند
و موکب همایون بعد از فراغ از شکار چاپاره براه دلیجان عازم خطه قم شده و در آن بلده
جهة سرتراشی ابوالنصر سام میرزا اطوی بزرگ فرمودند و نوروز در آنجا کرده در آن
موسم بدیع آیین پادشاه ظفرقرین مایل صید و شکار و راغب سیر دشت و کوهسار شده
نواحی ساوه را شکارگاه فرمود و بعد از وصول بآن منزل حاکم ساوه امیر عبدالکریم بر طبق معهود
با پیشکشی فراوان بآستان رسیده ملحوظ عین عنایت گردید بیان اطاعت امیره دباج
در آن زمانی که پادشاه کامران در فضای غرجستان بود بمسامع جلال رسید که امیره دباج که
بعد از فوت والد خویش امیره حسام الدین در قومس در رشت فرمانروا شده در
طرق عصیان سلوک مینماید علی هذا امور شیخ داود میشخانی و زینل خان حکام استمدار
و مازندران را بخود ملحق گردانیده از راه دریاکنار بلا بجان شتابند و با نفاق والی آنجا
دیار کارکیا سلطان احمد غازی بطرف رشت تاخته موکب پادشاه رایع مسکون بطارم
رود و از آنجا بطرق قومس متوجه امیره دباج شود و دور میشخان بصوب لاهجان در
حرکت آمده بحدود سلطانیه رسیده و این خبر بسمع امیره دباج رسیده عزم بحرب او
و پیشباز گشت و اضافت تحف از جمله و انواع هدایا دلپسند ترتیب کرده
معروض ساخت که عبدالله دیوانه و خلیفه سید علی که از اعیان مملکت گیلان بودند
با جمعی دیگر از اشراف و مشایخ بدرگاه عالمپناه شتابند و لوازم نیاز و تضرع
بجای آورده اشتعال نایره غضب شاهی را تسکین دهند و وجه التماس شفاعت رعیه
نیازی بکارکیا سلطان احمد که در اردو بود ارسال نمود و عبدالله دیوانه و خلیفه متوجه درگاه شده

در آنجا

در اینکه سلطانیه بار دوم بظهور عطارد رسیده نزد نوئین والاجناب زبان اعتذار کشادند و قبول
نمود که از مال و مضات سنوات گذشته مبلغ پنجهزار تومان عجالة الوقت ادا نمایند و مابقی بعد سال نصف
خراج مقرر بخزانه عامره رسانند بعد از زور مبالغه و الحاح آن طایفه و شفاعت محارکیا
سلطان احمد غفوشاملحال امیره دباج گشت و حکم شد که سلطنت مملکت قومس
و رشت بدستور سابق بر امیره دباج مسلم شود و دور میشخان با متابعان مراجعت نماید
و چون آن گمشده نشان بدریافت سید عنان معاودت انعطاف داده سم در اینکه
سلطانیه بایه سریر رسیدند و ایلچیان گیلان با انعام خلع فاخره مباهی گشته متعاقب
نزد امیره دباج شتافتند و پادشاه اسلام ماه مبارک صیام در سلطانیه قرین اقبال و
خیرات بپایان رسانیدند و چون هلال فرخ فال شوال هویدا گردید در آن اثنا خبر رسید
که جمعی کثیر از سپاه روم خیال کرده اند که بجانب بغداد توجه نمایند و چون بر ضمیر مهر پذیر واضح
بود که اگر غربت رومیان از قوت بفعل آید حاکم دارالسلام شاه علی بیک که موسوم بود
بعوض سلطان بداماد غازیان بمعاندت اعداء دولت قیام نمیتواند نمود حکم شد که زینل
خان و حاکم کردستان با جوچی سلطان غازی بکومک عوض سلطان تاخت آنگاه پادشاه
اورنگ همایون را مصحوب میرزا شاه حسین بجانب قم کسیل کرده بنفس نفیس عازم بیستون گشته
گشت و در آن دشت ملوازم صید پرداخت و غازی نصوب خطه قم معطوف عنایت
و رفرزی چند در منزلهای آنجا اوقات گذرانیده متوجه کاشان گردید و چون نزول
بسیورغال میرزا شاه حسین بود بیراق طوی عظیم قیام فرمود و در مرغزاری که غدوت
زلال خوشگوارش از عین سلسبیل حکایت میکرد و اطراف چابکدست فرگاه های
منقش طلا و خیمه های زرکش سپهر آسا برافراخته شد و افراخته خیمه و سایبان

[illegible]

وچون بساط طوی مطوی گشت وارث خلافت از کاشان باصفهان خرامیده طرح
قشلاق انداخت و میرزا شاه حسین را باستخلاص اموالی که حاکم گیلان قبول نموده بود
پس از ده روز بقم روان ساخت و دران ایام که وکیل آصف احتشام از درگاه
دور بود جمعی از اهل حسد فی جیدها حبل من مسد انتهاز فرصت نموده در وقتی که
شاه بنده نواز در مجلس بزم نشسته بود عرض کردند که میرزا شاه حسین مبلغ پنجاه
هزار تومان از مال خاصه تصرف دارد و ما متعهد میشویم که اگر او را در موقف یرغو
حاضر کنند این مبلغ را خاطرنشان کرده بحصول رسانیم آنحضرت از شنیدن این سخن
متاثر شده بر زبان همایون گذرانید که لله الحمد والمنه که مرا همچنین وکیلی است که میتواند
پنجاه هزار تومان از مال من تصرف نماید و ابواب خیر و احسان بر روی طوایف انسان
برگشاید و هم دران مجلس تاج و دستار و خلعتی را که در بر داشت بمیرزا شاه حسین
فرستاده مقرر انرا منزجر ساخت و چون فصل شتا نزدیک باتمام رسید
از اصفهان متوجه قم گشت و جشن نوروزی بدستور معهود دران بلده واقع شد
و بار دیگر هوای صید و شکار در خاطرش پیدا شده متوجه ولایت ساوه گردید
و عساکر تمام دشت و بیابان را فرو گرفته خبر که انداختند و بر اندک آهو
نخجیر قیام نموده قمورقا در صحرای راسخجان بهم رسیده بدستور استمرار بلوازم
آن کار اشتغال فرمود و بعد از فراغ بصوب ساوه مراجعت فرمود و در یک
فرسخی آن بلده امرا که ببغداد رفته بودند باز آمده موکب همایون از بغراهان رفت
و از انجا بکره رود و از آنجا بدامن کوهی که در دو فرسخی مزار امامزاده سهل علی است
شتافت و زیاده بر بیست روز ان مرغزار دلفروز مضرب سرادقات جلال بود

دران

دران ایام بعرض رسید که طایفه از لشکر ماوراء النهر خیال عبور از آب آمویه
و مرور بر ولایت خراسان بخاطر رسانیده اند بنابران حکم شد که دورمیش خان
و زینل خان و سایر امراء عراق و مازندران بحدود فیروزه کوه رفته ییلاق بمانند
و اگر خبر اوزبک بممالک محروسه محقق گردد امداد امیر سلطان را پیش نهاد همت گردانند
و انیس آنحضرت بدان مملکت رفته مدت دو ماه بفیروزی و اقبال در ییلاقات فیروزکوه
و لار اوقات مصروف داشت و پادشاه از منزل مذکور بمزار بزرگوار امامزاده سهل
علی ع شتافت آنگاه از راه میلاخور باق النگ همدان خرامیده از آنجا اهنگ
النگ همدان کرد و پس از وصول امیره دباج که سابقا در مقام اطاعت
آمده بود دباج و خراج گردن گرفته بدرگاه رسید و در صباحی که پادشاه
کامرانی قرار داشت بسعادت پای بوسش فایز شده پیشکش بسیار کشید
و از انجمله هزار تومان نقد بود نصفی زر احمر که بشر الناظرین در شان او بود
و نصفی سیم ابیض که دل اهل جهان خواهان ایشان و چون نقد اخلاصش
تمام عیار بیرون آمد بانواع الطاف خسروانه مخصوص شده در دانه که در
صدف عز و شرف پرورش یافته بود نامزد ازدواجش گشته تاج امید او
از ان گوهر قیمتی ترصیع پذیرفت و موکب نصرت نشان از النگ همدان برودخانه
تلوار رفته جهت شکار ماهی چند روز آنجا توقف فرمود و در آن منزل کارکیا سلطان
احمد که سابقا باردوی همایون آمده بود بشمول انواع اکرام اجازت یافته روی
بلاهیجان نهاد و نواب از رودخانه تلوار متوجه مراغه گشته در اثناء راه لوازم
صید بتقدیم میرسید و بعد از وصول بنواحی آب قزل اوزن امیره دباج مجددا

پوشیدن افسر زرنگار و خلع شاهوار مفتخر شده برفتن گیلان مرخص گردید
و اعلام ظفر اعلام در ماه مبارک صیام که داخل شهور سنه ۹۲۶ بود سایه شرف
بر منزل بناب مراغه انداخت و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور دورمیش
خان از ییلاق لار و فیروزکوه باز آمده بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر رسید
زیرا که در اثناء وقایع مذکوره رای نواب اعلی متوجه تشخیص مهمات حکام و امرای
دار المرز گشته بود و حکم باسم دورمیش خان صادر شده بود که جماعت مذکوره را
بدرگاه آورد القصه صباح روز جمعه غره شوال که پادشاه پاک اعتقاد بر جواد
تازی نژاد نشسته جهة اقامت نماز عید بمرغزاری نزاهت آثار تشریف حضور
ارزانی داشت و بعد از ادای نماز در مجلس بزم نشسته رایت عشرت
برافراشت و هم در آن هفته انیس الحضرت رخصت قم که الکاء ملازمانش بود
یافته متوجه گردید و در همان ماه خبر فوت والی روم سلطان سلیم شایع شد
و درین مقام مجملی از حالات او بر زبان خامه سخندانی خواهد گذشت

استیلای سلطان سلیم بر مصر و شام و وفات او عزیز مصر نبوت صلعم میفرماید که لو کان
لابن آدم وادیان من مال لابتغی الیهما ثالثا و لا یملأ جوف ابن آدم الا
التراب تقویت ایراد این حدیث آنکه در آن ایام که سلطان سلیم از تبریز
بجانب روم بازگشت ملک الامراء حلب خیربا که از سلطان مصر قانصو
توهمی داشت رسل و رسایل نزد او فرستاده اظهار اطاعت کرده عرضه
داشت که اگر موکب عالی بدانجانب شتابد بنده غاشیه خدمتکاری
بر دوش گرفته در سایه علم سعادت پرتو جهت دفع سلطان قنصو بجانب

مصر

مصر توجه مینمایم و در فتح آن مملکت مساعی جمیله مبذول داشته ابواب تسخیر
آن بلاد بر روی روزگار خدام عالیمقام میگشایم و سلطان سلیم این معنی را
فوزی دانسته با لشکری ظفر سلب متوجه حلب گردید و خیربا بوعده وفا
نموده لوازم استقبال مرعی داشت و مقالید قلاع و خزاین تسلیم نمود و دوازده
هزار شتر را آب بار کرده از راه بیابان همعنان خیربا روی توجه بمصر آورد
و چون بحدود آن مملکت رسیدند شنیدند که سلطان قنصو رایت حرب افراخته
و لشکری عظیم مستعد قتال ساخته ازین خبر ترس بر سلیم غالب گشته بمصلحت
وصول بقایای سپاه که در عقب بودند در یکی از جبال حصین که در آن نواحی بود
توقف نمود و بحسب تقدیر در آن ایام روح عزیز قنصو از مصر بدن بعالم آخرت
انتقال کرد و سلک جمعیت او از هم گسیخته هر کس روی بطرفی آورد و سلیم
بعد از اطلاع برین حادثه بمصر خرامیده عروس ملک بی مزاحمت اغیار در کنار
گرفت و بعضی از امرا که خیال سرکشی داشتند بقتل رسانید و تمام ممالک مصر و شام
و حجاز و یمن در حیز تسخیرش قرار گرفت و در حرمین شریفین سکه و خطبه بنام او زینت
پذیرفت آنگاه زمام ایالت مصر در قبضه اقتدار خیربا نهاده از آن مرز و
بوم عنان بطرف روم انعطاف داد بعد از وصول باستنبول مرض جانگزای
بر مصر بدنش مستولی شده در روز شنبه نهم شوال سنه ۹۲۶ عنان ملک آخرت یافت
امرا و ارکان دولت جسد او را در مقبره اجدادش بخاک سپردند و پسرش
سلطان سلیمان که در صغر سن بود پادشاه کردند و در آن تیرماه که پادشاه
آن سپاه در بناب مراغه بود خبر فوت قیصر روم بمسامع جلال رسید و هم در آن منزل

رسیدن سلطانی پدرگاه پادشاه بی عدیل خلیل

شیخ شروانی بموجب وعده که با نواب کرده بود تحف نفیسه مصحوب پسرش سلطانی خلیل روانه کرده اینده و عرضه داشت نمود که اگر پسرم منظور نظر تربیت گشته پایه منزلتش بازدواج یکی از محدرات شبستان عصمت ارتفاع یابد ان کمینه زاویه تمام بر التماس بساط شاهی سر بر آسمان علی ارفع الحاک بر کاشته بود در ان ایام که منزل نشاط معرف خیام زرین طناب بود سلطانی خلیل بازدوی همون رسیده و التماسش بعز اجابت اقتران یافته یکی از بنات مکرمات نامزد او گشت و چندروز در خدمت بوده در وقت رخصت بانعام تاج مرصع و خلع زرنگار و کمر مرصع بند دربار طلبیده و اسب سرافراز گردید و در وی بسر دوان آورده بعد از ملاقات پدر چشمه از عنایتی که مشاهده نموده بود عرض کرد سروانشاه نیز عازم ملازمت تابرکاه شده خدام حدود را بپرانی آنی سفره پیشکش پادشاه مامور گردانیده و پادشاه از منزل نشاط ظفر همعنان نصرت اینده برکاه به تبریز نشاط و زیاده برکاه در انجا بعیش گذرانیده عنان بقشلاق نخجوان تافت و دیو سلطان را بعزو کرجستانی فرستاده چند قلعه و شهر سنجر ساحت و از حکام آنمملکت قرقره و داود بیک و لوند بیک و منوچهر طوعا و کرها بملازمت دیو سلطان شافته ایشانرا بجانی امان داد و همراه خود باستان آورده هم در قشلاق نخجوان بتقبیل قوام سریر سرافرازی و امرا کرجی نیز مشمول عواطف سدیه گشته تاج و خراج قبول نمودند و بانعام تاج و خلعت سرافراز شدند و فرامین مرحمت عنوان در باب مواضع که متصرف بودند حاصل نموده روی بمواطن خویش آوردند و هم در ان اوان در باب قرار جهات و لاة مازندران و هزار جریب و سمنان ارتوا کوه سار

در شب سه شنبه ۱۶ رجب آن سید حسینی نسب در عالم رؤیا مشاهده نمود که در کوچه سرگردان شده بهر طرف توجه مینمود راه نمی یابد در ان اثنا حضرت خیرالبشر صلی الله علیه بنظر شریف در آمد که میفرماید اگر میخواهی خلاص شوی نزد ما آی امیر محمد بدان جانب روانه گشته پیدا نشد و صباح این واقعه را با بعضی از دوستان در میان نهاده در انمجلس یکی از محرمان گفت من نیز دوشی در خواب دیدم که پدر شما است نوازش کرده و شمارا سوار ساخته همراه خویش برده و بدیخت دعدغه نام بر خیمه مزراه فشه آنروز سوار نشده و حال انکه امیرخان با ملازمان قرارداده بود که هرگاه میر بباغ شهر در آید او را بی اختیار ساخته بقلعه اختیارالدین برند و چون دو ساعت از روز بگذشت و میر در باغ پیدا نشد امیرخان بر اصه بگرد قاسم خزار و الحق بگرد جمع کثیر نخواهی خرد بدو نخواهد آن یکانه زمانه فرستاد ما او را اگر فکنه بقلعه برند و سامان لحظه منازل او و متعلقان و خاصانش را غارت کرده نگاهبانان حالت بعضی از مصاحبان و ممالیکان نیز سرایت کرد و امیر زین الدین علی و زمره دیگر از اصحاب آنجناب بر اخذ و صید کشتند و طوفان بلا در انزور بحربه بالا گرفت که هر کس از نوکران امیرخان در هر جا کان چیزی از امتعه دیدند بهانه انکه جهات امیر محمد درین منزل است بردند و باین صورت بعرض امیرخان رسیده خواجه علیجان را با جمعی از ملازمان سوار ساخت تا کرد شهر بر آمده تسکین فتنه نمایند القصه امیر عبدالرزاق انزور و آتش در دل و احشای اختیارالدین مجوس بوده این بیت را در سلک نظم کشیده نزد امیرخان فرستاد

بتیغ ظلم مرا میکشی و خواهی دید
که عاقبت چکند با تو خون ناحق ما

اما سیچ فایده بر ان مترتب نگشت و صباح روز دیگر

زنده اولاد خیر البشر امر جمال الدین عطاء الله نزد امیر خان رفته التماس مخلصی مر
نموده و امیر خان نخی او را نشنیده با خواص خویش مشورت نموده جازم شد که شبخون
شبستان ولایت را منطفی سازد و سه روز چهارشنبه که منتصف رجب بود
بوقت نصف النهار قاسم مهردار را تعلیم فرمود او را ملک ساخت چکویم که تو طال
بلده هراة را از حدوث این واقعه ها یلم چه مقدار اضطراب دست داد الغصه
شب پنجشنبه خواجه شاه حسین خیابانی و بعضی دیگر از امیر خان استخاره نموده
مطهر نور را از علم خانمان برده بحمیر و یکفن کرده بکوه مختار که مقبرهٔ آباء و اجداد
اوست بخاک سپردند اوقات حیاتش بچاه و شش سال بود و نوا
میرم در تاریخ شهادتش فرمود چون میر محمد خلف آل عبا زین دیر فنا
سوی دار بقا تاریخ شهادتش رقم کرد ضیا واللہ شهید هو یحیی الموتی
و این رباعی دیگر نتیجه طبع مولانا شهاب الدین احمد الخزرجی است که فرموده
چون کرد به تیغ جان ستان چرخ فلک از لوح زمانه نام میرک را حک
کو هم که حساب سال این واقعه چیست دل گفت که قتل بندگان میرک
و امیر خان بعد ازین واقعه بدو سه روز اصحاب و اقربا و اولاد او را طلبیده تسلی نموده و
منصب قضا را برای امیر نظام الدین عبد الحی و امیر کمال الدین حسن بعرض رسانید
و بعضی از کتب سید شهید را به امیر حمزه که خویش و داماد او انتخاب بود باز داد
و بعد از شهادت او امیر خان شاه علی نام خواجی را بدرگاه فرستاده عرض کرد
امیر محمد بن یوسف چون داعیه کرده بود که محمد بابر پادشاه را بهراة آورده با ما
معاقب گردیده اوقات حیاتش بتیغ سیاست بانقطاع رسید و امیر خان بعد از

فرستادن

دوران زمان نمانشد راک کسی
با ما مکن و عوغا مهموز
چون با خرد آن خون ناحق همراز
این خاطر ما ز غم و اندوه نیاموز

فرستادن شاه علی ملاحظه انکه مردم را مخالفت محمد بابر و موافقت امر محمد با او
باور آید آوازه یورش قندهار شایع گردانیده روز یکشنبه ۸ ماه رمضان
سنه ۹۲۷ از شهر بیرون رفت و در الک کهدستان منزل کرده و روز دوشنبه
۱۰ ماه مذکور شاه علی از پای علم باز آمده بسمع او رسانید که خبر شهادت
سید موجب اشتعال نایرهٔ غضب شاهانه شده لکن که اثر آن عنصریت نظهور آید
لاجرم اضطراب جهان شر کشته و امراء و اعیان او دل از حکومت فرا بالی کرده
آغاز ظلم و تعدی کردند و سر شمار کرده رعایا و بچاره را بتحمیلات بیازردند
و خان از کهدستان به پل مالان شتافته از آنجا عنان بکران بالنک شتین
تافت و قرب یکهفته آنجا بسر برده از غایت سراسیمگی روز چهارشنبه ۱۲
همان ماه حکام عطاء زین الدین سلطان و بیورون سلطان که بعد از استماع خبر
مراجعت اوزبک از استراباد و استیزان علامت طلایب میرزا آمده بودند رخصت
انصراف داده و روز جمعه ۱۸ از ملازمان دوربیش خان حسین بیک و کبرا سحق
و از نواب رنیل خان امیر شیخ بنیاد بهراة رسیدند و خبر توجه آنحضرت را بصوب
خراسان شایع گردانیدند و حیرت خان روی دراز دیار نهاده روز پنجشنبه یکم
والی طوس و مشهد مقدس امر سلطان افشار که مصحوب بن الدین سلطان نزد امیر
آمده بودند اجازت طلبیده روی بانکار خود آورد و امیر خان از غایت خوف
نوبت دیگر خیال یورش قندهار کرده روز دوشنبه ۱۹ ذی قعده از باغ جهان آرای
در ملازمت شاهزاده بصوب قصبهٔ سبزوار در حرکت آمده و منور دران نواحی بود که
دور بیش بخراسان رسیده شب سخت هروبان بروز راحت تبدیل یافت

ارتفاع قدر ابو النصر سام میرزا بتفویض ایالت ممالک خراسان

چون اراده قادر بیچون مقتضی آن گشت که دست حیف و تعدی امیرخان از دامن
عرض و مال اهالی خراسان کوتاه گردد رای گیتی آرای پادشاه کشورگشای بعد از اطلاع
بر صور مذکوره بر آن قرار گرفت که شاهزاده طهماسب و امیرخان را بپایه سریر
اعلی طلبیده شاهزاده سام را نامزد سلطنت دار الملک شاهرخ میرزا
کرده لوای معدلت انیس الحضرت الهیه دورمیش خان را در اطراف امصار خراسان
برافرازد و فرمان جهان مطاع بر این جمله صدور یافته ایالت آن ولایت از سرحد سمنان
تا کنار آب آمویه باسم ابو النصر سام میرزا مرقوم گردانیدند و یکی از نواب از درگاه
نزد دورمیش خان که در النگ خرقان بود رفته گفت که حکم همایون بر موجب
صادر شده که موکب عالی خانی بر سبیل استعجال بجانب خراسان شتابد و جناح
مرحمت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلدان مبسوط سازد و انیس الحضره
عنان بطرف مقصد انعطاف داد و چون متصور بود که هرگاه امیرخان از توجه
ایشان وقوف یابد بنابر توهمی که بسبب شهادت امیر غیاث الدین محمد بر ضمیر
استیلا یافته بود گردن از طوق فرمان پیچد و پای در وادی عصیان نهد در اثنای
راه دورمیش خان و زینلخان مکتوبات محبت آمیز بامیرخان نوشتند مضمون
آنکه ایالت خراسان بدستور متعلق بآنجناب است و ما از جهت کومک
متوجه آنجانب شده ایم و این مکاتیب را مصحوب حسین بیک و قاسم مهردار و کبیر
اسحق و شیخ بنیاد بیک بهراة ارسال داشتند و ایشان در روز جمعه ۱۸ شوال
رسیده نوشتها رسانیدند معهذا خاطر امیرخان اطمینان نیافت و ببهانه یورش

قندهار

قندهار روز دوشنبه ۱۹ ذی قعده در رکاب شاهزاده طهماسب بصوب سبزوار شتافت
و در آخر روز چهارشنبه پنجم ذی حجه منزل پل مالان از فر نزول دورمیش خان و زینلخان
نضارت ریاض رضوان گرفت روز دیگر سادات و اشراف با تحف و نثار بخدمت
شتافته روز جمعه بباغ جهان آرای خرامیدند در آن اثنا بوضوح پیوست که
امیرخان نقش عصیان بر لوح ضمیر نگاشته داعیه مراجعت بدار السلطنه هراة
دارد بنابر آن دورمیش خان بنفس نفیس بجانب سبزوار ایلغار انداخته شرف
ملازمت طهماسب میرزا دریافت و امیرخان در ملازمت شاهزاده طهماسب
مراسم استقبال بجای آورده از جانبین لوازم گذرانیدن تحفه و تبرک بتقدیم
رسید و مجلس بزم تمهید یافته جامهای خوشگوار دایر گردید و در آن
مجلس انیس الحضرت چندان سخنان محبت آمیز بسمع امیرخان رسانید که
او را یقین شد که ایالت خراسان بدستور متعلق بوی دارد لاجرم از مقام
فتنه و فساد گذشته عازم هراة گردید و دورمیش خان هم از آن منزل مظفر
بیک را نزد ظهیر السلطنه محمد بابر فرستاده پیغام داد که درین ایام که ما بموجب فرمان
بدیار خراسان رسیدیم طهماسب میرزا باتفاق امیرخان متوجه قندهار بودند و
بنابر آنکه سلطان مهر و محبت آنحضرت بر شهرستان دل اینجانب استیلا دارد
بالتماس تمام شاهزاده را بطرف هراة بازگردانیدیم امید که خدام عالیمقام
نیز طریق اتحاد مسلوک داشته از ظاهر قندهار بصوب کابل کوچ فرمایند تا شجاع بیک
مجال یافته بدرگاه عالی شتابد و طریقه وفا و وفاق بین الجانبین بشیوه خلاف
و نفاق تبدیل نیابد و بعد از رفتن مظفر بیک دورمیش خان باتفاق امیرخان در ملازمت

و سحر روز شنبه ذی حجه با فوج را
روان گشته روز عید

شاهزاده عالیمقدار رو بدار السلطنه هراه آوردند و روز چهارشنبه ۱۹ ذی حجه بمقصد
رسیده شاهزاده و امیرخان بقاعده مستمره بباغ شهر نزول فرمودند و انیس
الحضرت در منزل امیر محمد ولی بیک فرود آمد و روز سه شنبه ۲۵ همان ماه خضر بیک
از نزد آصفجاهی حبیب اللهی که حسب الحکم از قم باردو رفته بود رسید و سواد حکم
در باب سلطنت خراسان باسم سام میرزا و تفویض اختیار ملک و مال بدورمیش خان
رسانید لاجرم امیرخان عازم عراق گشته در روز پنجشنبه ۳ صفر سنه ۹۲۸
از باغ شهر سفر کرده در ملازمت طهماسب میرزا بنواحی قریه ساقسلمان منزل گزید
و آخر روز یکشنبه خبر قرب وصول آصف سلیمان جاه بمسامع هرویان رسید
و صباح روز دوشنبه سادات و اعیان استقبال نموده تا نواحی رباط پریان
رفتند و همین صباح امیرخان از صحرای ساقسلمان کوچ کرده روی بعراق
آورد و آصفجاهی در سر خیابان بدستبوس انیس الحضرت رسیده خلع فاخره
شاهی که همراه داشت در قامت قابلیت آنحضرت پوشانید و پروانچه که پادشاه
بحسن اهتمام آصفی با نامل همایون مرقوم گردانیده بود ظاهر ساخت مضمون
آنکه امرا و اعیان خراسان بدانند که دورمیش خان نسبت بما رتبه فرزندی
دارد بنابران زمام اختیار آن ممالک و عزل و نصب حکام را در قبضه اقتدار
او نهادیم و رخصت دادیم که هر کس گردن بحلقه اطاعتش در نیاورد بتیغ
سیاست سرش از تن بردارد و خان عالیشان آصف بلند مکان را باصناف
الطاف و احسان بنواخت و بدستور معهود مهر عالی را بآنحضرت سپرد و آن
خواجه بصفت نهاد من حیث الاستقلال و الانفراد بر مسند دارایی تکیه زده همگی همت

بساط رعیت پروری مصروف داشت و بی تکلف بواسطه عدالت خان عالیمقدار
و خلق آصف بصفت دثار دیار خراسان در آن زمستان نضارت ایام
بهار گرفت و هم در آن ایام بموجب اشارت خان نظاما للوزاره احمد بیک
جهت عرض مهم خراسان و التماس توجه سام میرزا متوجه پایه سریر اعلی گشت
و روز پنجشنبه ۲۹ ربیع الاول حضرت سلطانی سیف الانامی که حسب الحکم از مازندران
متوجه خراسان بود بسر خیابان رسید و انیس الحضرت باتفاق امرا و ارکان دولت
باستقبال فرموده در باغ خیابان ملاقات نمودند و مجلس بزم تمهید یافته همچنین
در آن ایام حکام ولایت خراسان بتمامی و سادات و قضات و اشراف و ارباب و
کلانتران از سرحد مازندران تا غور و غرجستان و سیستان با تحف بملازمت
خان عالیشان رسیده در هراة جمعیت تمام دست داد و در صحرای خوض ماهیان
جشن نوروزی فرموده امرا و ولاة و نقبا و سادات و علما و قضات و اکابر
و اهل قلم و فرازعان محتشم را علی تفاوت مراتبهم خلع فاخره پوشانید
در خلال آن احوال مظفر بیک از سفر قندهار باز آمده بوضوح پیوست که محمد
بابر بر حسب التماس خان از ظاهر آن بلده کوچ نموده بصوب کابل توجه
فرموده است مقرر شد که عالیجناب صدارت مآب حسن چلبی جهت تاکید
قواعد محبت بکابل شتابد و آنجناب روز دوشنبه ۲ جمادی الاول سنه ۹۲۸
از هراة روی بمقصد آورد و قبل از مراجعتش بتاریخ یکشنبه ۲۷ جمادی الاولی
ایلچیان محمد بابر بدرگاه عالی رسیده خبر استیلاء آنحضرت را بر ولایت قندهار
رسانیدند و پیشکش گذرانیده بنیان موافقت و یگانگی را موکد گردانیدند

واعیان

و تاجهای زرنگار

وکیفیت فتح قندها رچنان بود که چون محمد بابر بموجب التماس خان از ظاهر آنجا
بجانب کابل فرمود بجناح بیک یکی از نوکران خود را مولانا باقی نام در آنجا
حاکم ساخته بوعده که باحکام فراسانی کرده بود وفا نموده رایت توجه
بکنار آب سند برافراخت وملا باقی رقم بطلان بر حقوق تربیت بجناح بیک
کشیده قاصدی مانند برق وباد بطلب محمد بابر فرستاده او بعد از رسیدن
حسن جلیر بدو روز از کنار بعضی بازگشته آن خطه را بجیز تسخیر در آورد
وجلیر را باضافت احسان نوازش نموده از مخصوصان خود میرزا قلی اکم آش
ساخته رخصت معاودت ارزانی داشت آنگاه زمام ایالت قندها را در
قبضه اقتدار ولد خود محمد کامران میرزا نهاده بازگشت وجلیر در روز پنجشنبه ۲۳
شعبان بهراة رسیده کیفیت حالات زابلستان بعرض رسانید وپیشکش را
گذرانیده ملحوظ عین لطف گردید ومیرزا قلی بعد از چند روز که در ملازمت شده
خانه بود با نعام خلع فاخره ونقود وافره سرافراز شده مراجعت نمود و
دران اثنا اعلیحضرت همت بر سرانجام مهام ولایات گماشته اینالخان را
بتفویض حکومت هرجان مخیر ساخت وزین الدین سلطان را در ولایت شاور
واسفزار حاکم ساخت وفرمان دهی سبزوار بدستور استمرار بحکومت بر سلطان
داد وزمام قبض وبسط طوس ومشهد در کف کفایت سلطان نهاد وچون وزیر
امیرخان دارایی آنسر کار را جد سلطانی افشار بعلق میداشت غبار نقار
برخاطر شش نشسته اجازت توجه بدرگاه طلبیده مرخص گشت وغیاث
تا ولایت ری باز نگشید وایمغر بعرض نواب رسید حکم شد که هم از آنجا باز گشته

در خراسان توطن نماید ومحکوم فرمان اعلیحضرت بوده در طریق سلیمان بیک فرماند
لاجرم طلبک مراجعت فرو گذاشت وبعد از وصول بهراة خاطر عالیشان از جانب
سلطان را منظور عاطفت ساخته حکومت ولایت هراة رود وسرکار لنکر
مقدسه غیاثیه وسافر وتولک وفراه وادق وقلعه کاه برای او مفوض گردانید
وبرین قیاس مهام جمهور حکام واشراف انام بسرانجام اقتران یافته فرامین
مشعر غلامات ارباب عمایم از اصاغر واکابر واعاظم بامضا رسانید وچون
نظام الوزاره احمد بیک بپایه اعلی رسید وکیفیت انتظام مهام خراسان معروض
گردانید هرچند مفارقت شاهزاده سام برخاطر مهین صعب مینمود ولما بایر
آرامش ملک وآسایش خلق حکم شد که مشارالیه متوجه خراسان گردد وازامرای عظام
خلیفه محمد سلطان وسراج الدین بیک وملهب بیادر با فوجی از اهل جلادت وتهور
در ملازمتش روانه شوند وشاهزاده در ساعت سعد روی بدان ولایت آورده در
اوائل شعبان سنه ۹۲۱ بحدود آنجا رسید ودر روز یکشنبه ۳ رمضان بهراة رسیده
در منزل مناسب رحل اقامت انداخت اما چنانچه سابقا بر لوح بیان ثبت گردد
امیرخان در رکاب شاهزاده ظهیر تا تاریخ سه شنبه ۲۰ ماه صفر سنه ۹۲۸
از صحرای قلمان روی بآذربیجان آورده وبرطبق کلام منجی بعمل سوء بخریبد
در اثنای راه مرضی هلاکت انجام بروی طاری شد ومضمون لحوم العلماء مسمومه
بظهور آمده عارضه مفاصل عام اورا از پای در انداخت چنانچه قوت سوار
منعقد گشته واز اسب غرور پیاده شده در محفه ناتوانی نشست لاجرم
روزی زیاده از دو فرسخ مسافت قطع نمی توانست نمود وچون نزدیک بآذربیجان رسید

اعاظم امرا شاهزاده را استقبال نموده لوازم پیشکش نثار بجای آوردند و میرزا در بعضی از ملاقات نواحی تبریز بعز تقبیل انامل میمون معزز گشته پای و سر و چشمش را ببوسید و دران اثنا امیر فرود و امیر زینالدین علی که بمجرد قرابت و مصاحبت امیر غیاث الدین محمد امیرخان مبلغهای کلی از ایشان گرفته بود از همراه بدرگاه مغلی رسیدند و آغاز داد خواهی نموده خون ان سید شهید را طلبیدند لاجرم پادشاه روز جمعه ۲۶ رجب در اوجان بر تخت عدالت نشسته تمت بر پرسش آن قضیه گماشت و چون امیرخان بواسطه اشتداد مرض مجال حرکت نداشت میرابوالمعالی و هدایت بیگ و خواجه علیجان و قاسم مهردار و ملا نظام الدین احمد طبسی و خواجه عنایت راتی فاتی مهمات قزاسان بود بدیوان برغوا حاضر کردند و امیر فرود و امیر زینال کیفیت آن ظلم معروض داشتند و پادشاه کاپنغ بغور آن قضیه رسیده بحقیقین پیوست که آنجماعت بنا بر اغراض فاسده دنیویه امیرخان را بر شهادت آن سید اغوا کرده بوده اند و اکثر جهات او و مصاحبان و ملازمانش را جهة خاصه خود تصرف نموده لاجرم حکم شد بقصاص آن کروه بابراهیم سلطان رجوع شده میر بلاسل و اغلال مقید گشتند و مبلغ کلی بحصول پیوسته از انجمله سیصد تومان بامیر فرود و امیر زینال و بعضی دیگر که امیرخان جهات ایشان را گرفته بود متعلق گشت و مرض امرخان اشتداد یافته در شب یکشنبه ۲۷ شعبان نقد جان تحویل ارواح سپرد و مطلع خون آن سید عالم فاضل را آبا فرزند و امیر فرود با بغام خلع فاخره و سیورغالات وافره سرافراز گشته مراجعت نمود و پادشاه بقیه تابستان در ییلاقات آذربیجان سر کرده چون هوا آغاز دم سردی نمود

واخذه آنجماعت و استرداد اموالی که از هر کس گرفته بودند صادر شد

بتبریز

پادشاهی

به تبریز مراجعت فرمود ذکر امتزاز صرصر فوت بر چنین رند کانه میرزا کامگار حسین اصفهانی

چون خورشید جاه و جلال وکیل السلطنه میرزا شاه حسین باوج کمال رسید نایرهٔ رشک که لازمهٔ ذات صغیر و کبیرات در کانون ضمیر استاد کامگار پایه سریر خلافت مصیر اشتعال یافته در زمستان سنه ۹۲۹ میرزا شاه حسین با فراغ محاسبه داد و مستند مهرشاهقلی که جهت افراجات رکابخانه مبلغهای کلی بحویل داشت اشتعال نموده و مبلغ هفت هزار تومان براو باقی کشیده طالب آن وجه می بود و مهتر بواسطه صعود بر درجات تقرب چندان التفاتی بآن نمینمود تا در اواخر ایام مشتا میرزا شمه از آن بعرض اعلی رسانیده حکم بتحصیل وجه مزبور حاصل نمود و از کمال سلامت نفس با مهتر مدارا و مواسا می نمود اما او از غایت شرارت نفس استیصال نهال رندکانه آن ملاذ افراد انسانه را با خود دوار داده منتهز فرصت می بود درین اثنا نسیم اردی بهشتی در اهتزاز آمده میرزا پیوسته از فروغ جامهای ارغوان رنگ رنگ کدورت از لوح دل می شست و از مکر زمانه غدار غافل تا در تاریخ ۲۸ جمادی الاولی پادشاه هفت کشور در هشت بهشت بر نر مجلسی در غایت زینت و زیب ترتیب داده و ساغرهای لالهٔ مالا مال در ایوان نشاط و انبساط برکشاد میرزا در ان صحبت تا وقتی که ساغر زرین مهر در انجمن سپهر دایر بود از دست ساقیان شراب ناب تجرع نمود و چون شاه خورشید جاه از مجلس بر خواسته بجانب خوابگاه توجه فرمود میرزا نیز متوجه بافقی خانه خود شده در ان حین شاهقلی از غفلت حضرت اعلی باز گشت و آنجناب را نهاده بدست تیز خنجر خونریز از میان برکشیده و ان تیغ را بسینهٔ برگشته

آن یگانهٔ زمانه فرو برده قورچیانی که در کشیک بودند گفت که حکم همین بر سبیل صدور
یافته که این بخص را پاره پاره کنید لاجرم ایشان نیز بمشیر تیز بر کشیدند و بقتل
وجود او را یکسر از صفحهٔ روزگار محو گردانیدند در بیغاره که این فرخ پی را فرط آ
همیشی بخونریزی دارد شتاب و قبل از انکه این خبر بعرض همایون سر سانحه
برساند کمر بر میر سوار شده عزیمت از بخان و حدود دیار بکر نمود صباح روز دیگر
حکم باخذ و قتل جمعی از قورچیان که امداد شاهقلی نموده بودند صادر شد و همان
روز که پنجشنبه ۲۹ جمادی الاولی بود کور سلیمان با چند کس دیگر از ان زمره بخزای
اعمال هولناک گرفتار کشته بقتل رسیدند و فرود از ملازمان میرزا بتعاقب شاهقلی
مامور شده متوجه گردیدند و خدام بارگاه بتجهیز و تکفین بدن او مشغول شده
حسب الحکم جسدش را بکربلا برده در جایی بخاک سپردند و از نوادر وقایع انکه قبل
از شهادت میرزا بسه چهار روز قاضی نورالدین عبدالرحمن ساوی که برادرزاده
قاضی عیسی بود در اوافر مهمی بمرگ وفات یافت در عالم رؤیا مشاهده فرمود که
میرزا از جانب آسمان عروج کرده یکبار بر زمین آمد و رخت هستی بباد فنا داد
واز وقوع این متحیر گشته در ان اثنا کسی باو گفت که اوقات رندکانی میرزا
شاه حسین اصفهانی بنهایت انجامید و مهمی نام و نسبت تاریخ وفاتش
گردید آنگاه جناب قاضی از خواب در آمده لفظ میرزا شاه حسین اصفهانی را
حساب نمود و چون اعداد ان حروف را با انچه در خواب باو گفته بودند موافق
یافت حیرتش زیاده شده بملازمت صدارت دستگاه خال المعظم والدین
شفاقت و کیفیت واقعه را از خلوتی عرض کرده اشظار میکشید که بتعبیر ان

خواب

خواب چگونه صورت بندد که ناگاه آن حادثه از خیز قوت بفعل رسید خواجه
ضیاء الدین میرم در مرثیه و تاریخ شهادت میرزا فرماید و از انجمله است

چون کربلاست مدفن او خاک مرقدش خوشبوی تر ز عنبر سارا و مشک سا
باشد همی شاه شهیدان ازین شرف نور مزار اوست تو بسته تا سما
تاریخ فوت او چو ضیائی ز عقل جست آمد بگوش جان من از غیب این ندا
بر صفحهٔ ز نور نوشتند کلک صنع خطی که خون چکیده از و در دم قضا

مضمونش انکه چون بجوارش مقام یافت تاریخ اوست شاه شهیدان کربلا

بعد از واقعهٔ مذکوره بنا بر انکه از نواب میرزایی کسی که از عهده سرانجام کشورگیری
بیرون تواند آمد غیر خواجه جلال الدین محمد بیزدی کسی نبود منصب وکالت بدو رجوع
شده با نعام خلعت فاخره سرافراز شد بوی پیراهن یوسف جهان گم شده بود
عاقبت سر ز گریبان تو بیرون آورد اما شاهقلی که بحدود دیار بکر گریخت
چون شنید که قزلباش مراد سوار او را تعاقب نموده اند در انجا محال توقف نیافته
بجانب شروان شتافت و از شیخشاه التماس نمود که او را در ظل حمایت خود
جایی داده قاصدی بجهت شفاعت بدرگاه فرستد شیخشاه جواب داد که جریمهٔ
تو از ان عظیمتر است که شفیع آن توان گشت معذلک او را مصحوب قاصد بدرگاه
فرستاد و کیفیت شفاعت او معروض گردید و او را بعضی از غلامان میرزا بسیاست رسانیدند
تا واقعه او را بمقتضای شریعت غرا نقش وجود آن مردود را از صفحهٔ هستی سترند

شمعیان هر کسی که سر کشی او فتاد میرد چون شمع آخر سر بباد بیان

وصیت شاه دین پناه بشیخشاه بنا بر حدیث صحیح النکاح سنتی فمن رغب

عن سنتی فلیس منی خاطر عاطر پادشاه والانژاد متوجه آن شد که از ثمره
شجره زندگانی شیخشاه شروانی کام دل حاصل نماید و جهت تمشیت این مهم
در سه شنبه بیستم شهر شوال سنه ۹۲۹ افتخار الصدور و النقبا امیر جمال الدین محمد
و دمری بیک تواجی عازم شروان گشته از عقود جواهر و نقود و اقمشه چندین
شتروار و اسبان رهوار همراه بردند و شروانشاه و ملازمان استقبال نموده
شرایط مهمانداری بجای آوردند و چون دانست که سبب آمدن ایشان چیست انگشت
قبول بر دیده نهاده در ساعتی سعد بوکالت صدارت پناه ناهید سپهر دولت و
اقبال در عقد ازدواج پادشاه منتظم گشت و مقربان شروانشاه زر و جواهر
بسیار نثار کرده غلغله تهنیت و مبارکباد از ایوان کیوان درگذشت آنگاه
به یراق فرستادن مهد علیا پرداخت و اسباب تجمل و حشمت چنانچه باید و شاید
مرتب ساخت و عماری زرنگار بلقیس روزگار را بجانب تختگاه پادشاه سلیمان جاه
روان فرمود و در چهارشنبه ۲۵ ذی حجه در منزل واسفنج که در دو فرسخی تبریز است
خبر قرب وصول ستر عظمی بپایه سریر اعلی رسید پادشاه امرا و ارکان دولت را
باستقبال روان گردانید و در روز پنجشنبه ۲۶ در یک فرسخی تبریز بساط بزم و سرور
ممهد گشت و شاه جمشید جاه بر مسند کامرانی قرار گرفت و چون مشاطه روزگار
گیسوی مشکبوی شب را شانه زده نقاب حجاب از پیش روی عروسان شبستان
آسمان برداشت پادشاه خورشید طلعت از بارگاه اختصاص بخلوتخانه خاص خرامید
مقارنه اتفاق افتاد و برجیس اوج شرف و نامداری از ناهید برج عزت و بختیاری
کام دل حاصل کرده بدست مهربانی بند از کمر آمال و امانی برگشاد و علی الصباح

پادشاه در غایت تنعم و ناز بر مسند سلطنت نشسته امرا و ارکان دولت ساچقها
کشیدند و لوازم تهنیت بجای آوردند و پادشاه نیز ایشان را خلع ملمع و تاجهای مرصع
پوشانید و سه روز متعاقب بر موجب در بزم نشاط نشسته در آن ایام هر روز
بانعام هزار تومان از نقد و جنس سروران شروان را مفتخر ساخت و لله الحمد و المنه که
تا غایت که تاریخ هجری بماه ربیع الاول سنه ۹۳۰ رسیده این پادشاه مرتضوی
خصال در پناه حمایت ایزد متعال در دار السلطنه تبریز بر سریر سلطنت و استقلال
تمکن دارند و عمده ممالک روی زمین یعنی از کنار آب آمویه تا نهایت دجله در
معموری و آبادانی بدرجه ترقی کرده که زیاده بر آن نتوان نمود شمه از بدایع وقایع
حالات این پادشاه عالیجاه از مبادی طلوع صبح سلطنت الی یومنا هذا این بود که خامه
مشکین شمامه بر بیاض کافوری این صفحات تحریر یافت آنگاه بموجب التزامی که
درین تالیف کرده شده قدم در ساحت شمه از احوال بعضی از فضلاء علما
بلغای این دولت میمنت انجام می نهد **ذکر طایفه از سادات و علما که بعضی با**
سلاطین آق قویونلو معاصر بوده اند و زمره در ایام دولت شاهی کسب
از جمله اعاظم اولاد خیر البشر زمان جهانبانی امیر حسن بیک و یعقوب بیک امیر صدر الدین محمد
ببلده شیراز بنشر علوم محسوس قیام مینمود و بجودت طبع از جمیع علمای متبحرین ممتاز بود
و آنجناب ولد ارشد امیر غیاث الدین منصور است که در سلک سادات عظام فارس
انتظام داشت و امیر صدر الدین محمد در ایام شباب نزد جناب مولانا قوام الدین
کلباری تحصیل علوم نمود و باندک زمانی بدرجه کمال ترقی کرده آغاز درس و افاده
فرمود و در بلده شیراز مدرسه وسیع رفیع بنا نهاده هر روز بآن بقعه رفته طلبه علوم را

فضایل نموده اند

مستفید میگردانید از جمله مولفاتش رساله تحقیق علم و اثبات واجب و حاشیه
شمسیه و حاشیه مطالع و حاشیه تجرید مشهورست وفات امیر صدر الدین مه
بعد از فوت یعقوب میرزا باندک زمانی اتفاق افتاد و چون راقم حروف را
معلوم نبود خامه بتقریر آن زبان نگشود و از و پسری ماند امیر غیاث الدین منصور
نام و آنجناب حالا بوفور علم و دانش در اطراف مشهورست و مهارتش در فنون
حکمت و ریاضی ضرب المثل جمهور در مدرسه پدر خویش پیوسته بافاده
قیام مینماید مولانا جلال الدین محمد دوانی از غایت تبحر در علوم معقول و منقول بر تمامی
فضلای بنی آدم فایق بود سپهر علم را بود آفتابی فنون فضل را جامع کتابی
و او ولد ارشد مولانا سعد الدین اسعد است که بعلو نسب و دانش مشهور
بود و در قریه دوان از اعمال کازرون بقطع و فصل قضایا شرعیه اقدام
مینمود و او نخست نزد والد خود بتحصیل اشتغال داشت و آخر بشیراز رفته
در درس مولانا محیی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال همت بر کسب
گماشت و این دو بزرگ از تلامذه محقق شریف بودند و در زمان میرزا محمد بن
بایسنقر در شیراز بلوازم درس و افاده قیام مینمود و ایضا مولانا جلال الدین
در درس مولانا همام الدین گلباری که بر طوالع شرحی مفید دارد مطالعه بعضی
از متداولات کرده و در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین
ایجی که سیدی دانشمند بود شرایط استفاده بجا می آورد و هنوز در سن شباب بود که
از شمیم فضایل و کمالاتش مشام مستشعان گلزار علوم معطر گشت لاجرم
در ایام دولت امیر حسن بیک و یعقوب میرزا از اقطار امصار عراقین و روم و آذربیجان

و هرموز

و هرموز و کرمان و خراسان و جرجان و مازندران و طبرستان اعاظم افاضل
متوجه ملازمتش بودند و آنجناب در ایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده
یوسف بن میرزا جهانشاه مشغولی کرده بود و بعد از استعفا از آن مهم
در مدرسه بیگم که بدار الایتام مشهورست بلوازم درس و افاده قیام نمود
و در زمان دولت سلاطین آق قویونلو منصب قضاء ممالک فارس من حیث
الاستقلال تعلق باو داشت و بعد از فراغ از درس همت بر فصل قضایا
میگماشت و در اواسط ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا علی قوشچی
حاشیه در کمال دقت تالیف نمود و آن رساله بنظر شارح رسیده از روی
انصاف زبان بتعریفش گشود اما امیر صدر الدین محمد هم در آن ایام حاشیه
بر حاشیه مرکور نوشته اعتراضات کرد و آنجناب حاشیه دیگر بهتر از پیشتر
جهت رد آن سخنان در قلم آورد و بر این قیاس پیوسته میان آن دو عالم
مباحثات میشد و هر کس والی شیراز بود جهت تحقیق دقایق طبع ایشان
مجالس ساخته مستفید میگردید و از جمله تصانیف مولوی رساله زورست
در علم حکمت راقم حروف از جناب شیخ مجد الدین محمد کرمانی استماع نمود که
جناب مولوی در وقتی که بنجف اشرف رفته بود در روضه شاه ولایت روزی
بر پای ایستاده این رساله را تصنیف نمود و باین مناسبت این مصنف را
بزور موسوم گردانید و چون روزی متین است در غایت اختصار و متانت
بعد از چندگاه جهت حل عبارت آن شرحی منقح در سلک انشا کشید
دیگر از مصنفات او شرح هیاکل است که در علم اشراق شیخ شهاب

در آن سال که امیر نجم الدین مسعود ثانی متوجه ماوراء النهر بود همراه
و در معرکه مجدوان از جهانی گذران اشغال نمود مولانا اهلی شیرازی
از اکثر سالکان مالک سخن سازی بود و در مهارت در فن شعر امتیاز داشت
قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان را متبع نمود و آن ابیات را بمدح امیر
علی شرموشح ساخته بهراه ارسال فرمود مآل حال او بعد از آن
معلوم نگشت امیر حسب الله از احفاد امیر سید شریف الدین علی الجرجانی
است و سید شریف الدین علی صدر که در جنگ سلطان سلیم شربت شهادت
چشید برادرزادهٔ آنجناب بود حالا امیر حسب الله بعلو مکان و سمو
ارتباط در سلسلهٔ سادات مملکت فارس امتیاز دارد و بمنصب قضا شیراز منصوب
سید نعمت الله ثانی سرور اولاد امجاد پیغمبر صلعم بود باطن مجبته متاسش
مهبط انوار ولایت و وارث و ذات فایض البرکاتش بانواع فضایل
کمالات آراسته و آنحضرت در سلک اولاد عظام سید نعمت الله ولی کرشمه از
مناقب او در ذیل وقایع شاهرخ میرزا مسطور گشت اشتهار دارد و در دارالامان
کرمان در گذشت امیر تاج الدین علی کرمانی سید عظیم الشان است همواره
خوان کرم گسترده و آینده و رونده را محظوظ و بهره مند میگرداند قاضی امیر حسین
یزدی در سلک افاضل عراق بل اعاظم دانشمندان آفاق انتظام داشت
و در مملکت یزد بامر قضا منصوب بود از جمله مولفاتش شرح دیوان حضرت
امیر المومنین علیه السلام است و بر کافیه ابن حاجب و هدایه حکمت و طوالع و شمسیه
منطق شروح و حواشی دقیقه در عقدان انتظام داده و در فن معمایز رساله دارد

احلاق

الدین محمود محرر فرمود و مجموعهٔ مسمی بسالم ابیات واجب و اخلاق جلالی که در این
ناصر نوشته داخل مصنفات آنجناب است و از جمله حواشی که بر کتب
متداوله مرقوم نموده حاشیه بمسیه و حاشیه مطالع و حاشیه انوار شافعیه
است و فاتش بعد از فوت یعقوب میرزا بانداک زمانی روی نمود مدت
حیاتش زیاده بر معتاد سال بود و دو پسر داشت مولانا سعد الدین اسعد که
حالا در سلک دانشمندان معدود است و مولانا عبد الهادی که در زمان حیات
پدر وفات کرد مولانا امام الدین ابو زید دانشمندی متبحر بود و در عصر مولانا
جلال الدین محمد در شیراز از بنشر فضایل قیام مینمود در زمان یعقوب میرزا باصل
موعود در گذشت و در وطن مالوف مدفون گشت مولانا شرف الدین علی شیعی
در سلک اشراف علمای کرام انتظام داشت و در درس مولانا محیی الدین
کوشکناری و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نموده همواره بموعظه و نصایح
خلایق می پرداخت و بنوشتن فتاوی قیام مینمود و تفسیر آیات احکام قرآن
و شرح محرر و شرح ارشاد و حاشیه تیسیر شافعیه از جمله مصنفات اوست
در سنه ۹۷۰ در هرموز فوت شد و دو پسر نیک اختر یادگار گذاشت مولانا
رشید الدین عبد الله که در اواخر اوقات سلطانی حسین میرزا از شیراز بهراه آمده
در مدرسهٔ اخلاصیه رحل اقامت انداخت و منظور نظر امرا علی شیر شده
ایام شباب را بتحصیل علوم مصروف داشت و بادراک زمانی در سلک علما انتظام
یافته در خطیره والدهٔ حافظان مرحوم بمنصب تدریس سر افراز گشت
و تا غایت در آن بقعه ملوازم افاده می پردازد و مولانا صدر الدین محمد برادرش

در آن شهر

در اوایل ایام دولت شاهی سجل حیات قاضی بخاتم انقضا مختوم گشت امیر
غیاث الدین محمد ولد ارشد میر میران بود که از اجلهٔ سادات اصفهان بعلو
نسب و سمو حسب ممتاز و مستثنی مینمود و کثرت ثروت و مکنت آنجناب
نه آن مرتبه داشت که بدستیاری قلم و بنان شرح شمه از آن توان داد و کمال
اعتبار و اقتدارش نه بآن مثابه بود که به تبیین آن زبان بلاغت بیان توان گشاد
و او در اوایل ایام کشورگشایی شاهی مواخذ گردید و ببعضی از امور نالایق متهم گشته
دست قضا منشور حیاتش در نوردید خواجه ملا اصفهانی جامع بسیاری از فضایل
نفسانی بود و در علم حدیث دعوی مهارت مینمود و نوشتن تاریخ وقایع
احوال یعقوب میرزا تعلق بوی میداشت و در آن باب کتابی بلاغت انجام
بر صحایف روزگار نگاشت و چون در مذهب تسنن بغایت متعصب بود
در زمان ظهور دولت شاهی از آذربیجان بهراة آمده مشمول انعام خاقان منصور
و اولاد عظامش گشت و بعد از آنکه محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان استیلا
یافت کمر ملازمت درگاه خانی بر میان بست و خان اگرچه گاهی با وی اظهار
التفات مینمود اما در اکثر اوقات او را بعداوت اهل بیت طعن میفرمود و پس از
واقعهٔ محمد خان در ماوراء النهر متوطن گشت و در جمادی الاولی سنه ۹۲۷ ببلده بخارا
وفات فرمود سید قوام الدین حسین از عظمای نقبای اصفهان بوفور علم و دانش
ممتاز است و جمال حالش بحلیهٔ فصاحت و بلاغت مزین است منثورات طبع
فیض آثارش مانند عقود جواهر آبدار مزین رخسار عرایس ابکار سخن و منظومات
گهر نثارش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش بلغای زمان و در آن سال که

ماهچه

ماهچهٔ رایات شاهی پرتو وصول بر حدود خراسان انداخت در ملازمت همایون بود
و بعد از فتح آن ممالک بموجب فرمان بقبة الاسلام بلخ شتافت و مهام شرعیه
آن خطه را بر نهج ملت بیضا قرار داد سید معز الدین محمد از جملهٔ اتقیای
نقبای اصفهان بمزید تقوی و دین پروری امتیاز تمام یافته ذات فایضة البرکاتش
باداء وظایف طاعات و عبادات موصوفست پدرش شاه تقی الدین محمد است
برادر عالی گهر سید قوام الدین حسین بود و سید معز الدین محمد درین ایام در دار السلطنه
اصفهان بر مسند شیخ الاسلامی تمکن دارد مولانا نور الدین محمد در ایام سلطنت روز
افزون در بلده اصفهان بتفویض منصب قضا اختصاص یافت و تا غایت در آن
ولایت پرتو انوار امانتش بر وجنات روزگار اهالی آن دیار تافته امیر اسمعیل
شنب غازانی حاوی فضایل و کمالات نفسانی بود و در اوایل ایام اقبال شاهی
از عالم انتقال نمود امیر عبد الوهاب در سلک اجلهٔ سادات آذربیجان
منتظم بود و در زمان یعقوب سلطان بلوازم امر شیخ الاسلامی قیام مینمود و از
اکتساب فضایل و کمالات بهره تمام داشت در اوایل ایام کشورستانی
هراس بیقیاس بخود راه داده از تبریز بهراة شتافت و پرتو انوار عنایت
خاقان منصور و اولادش بر وجنات احوال او تافت چنانچه در مجالس بر اکثر
سادات خراسان او را تقدیم دادند و سیورغالات و انعام مناسب تعیین کردند
و چون خاقان منصور بجوار مغفرت ملک غفور انتقال نمود از بدیع الزمان میرزا
رخصت حاصل کرده بآذربیجان مراجعت نمود و بعد از وصول بمقصد مشمول عواطف
بیدریغ شده در ظلال امثال لایزال از تاب حوادث ایمن گشت و در سنه ۹۲۱
برسم رسالت نزد سلطان سلیم رفت و باعزاز مخصوص گشته رخصت معاودت نیافت

آفتاب

لاجرم نباکام در آنولایت رحل اقامت انداخته تا غایت که تاریخ هجری سنه ۹۳۰
رسیده در قید حیات است و بزاغت اوقات میگذراند شیخ صنع الله ازاولاد
زمان سلطان یعقوب تا حال در بلده تبریز بسجاده تقوی ممکن است و نزد اکثر
مردم آن دیار بتزکیه نفس و تصفیه خاطر اشتهار دارد و جمعی کثیر از درویشان
طریق ارادتش می پویند و ازوی طلب ارشاد و تلقین مینمایند قاضی میسافر
عالمی است متبحر و بطلاقت لسان و فصاحت بیان مباهی و مفتخر و در ایام دولت
شاهی در تبریز بمنصب قضا سرافراز مشده تا غایت بلوازم آن امر مشغول
دارد و گاهی ابواب زهاد علوم نیز بروی طلبه علوم میگشاید قاضی شیخ
فاضلی است عالم بخوب و حالا بمنصب تدریس و تولیت مدرسه نصریه
تعلق بجناب میدارد قاضی مظفر الله بغدادی در تبریز بر مسند قضا متمکن است
واز علوم شرعیه وقوف تمام دارد مولانا عبد الصمد بجودت ذهن و حدت
طبع سرآمد فضلاء آذربیجانست و بواسطه سعت مشرب اکثر اوقات بشرب مدام
العنب اشتغال مینماید تدریس یکصف از مدرسه نصریه تعلق بدو جناب
میدارد و در مدرسه خواجه علیشاه گیلانی نیز شرایط افاده بجای می آرد
مولانا میرک کبابی در سلک علماء تبریز منظم است و در علم تفسیر و معانی
بیان مهارت کامل حاصل دارد مولانا رضا معاصر یعقوب میرزا بود و در
اوان عنفوان جوانی جهت تحصیل بهراه توجه نموده بعد از چند گاه که دران
دیار در ظل تربیت امیر علیشیر بسر برد میل وطن کرده بار دیگر روی بتبریز
آورد و او بجودت ذهن و لطف طبع اتصاف داشت و اشعار دلپذیر بر صفحه
روزگار میگذاشت این مطلع ازان جمله است مطلع خوش آن ساعت که آید ترک من

تمشیر کین ما او

افسار او

رفیقان جمله بکبر برندمی ما نیم مهین ما او شیخ علاء الدین علی ابن عبد العالی
علوم مرتبه آن نقطه دایره تقوی و طهارت در تحصیل علم و فضیلت بمرتبه ایست که
در مذهب امامیه بر حد اجتهاد رسیده از جمله مولفات بلاغت سمات ش
حاشیه الفیه و رساله لغبیه و جعفریه و حاشیه قواعد و ارشاد و حاشیه
مختصر نافع و غیرهم در میان علماء معروف است و حدود بغداد و نجف اشرف
از پرتو طلعت خورشید سیمایش فایض النور و موصوف شیخ ابراهیم چلبی
بصفت علم و عمل موصوفست و بغایت تقوی و دیانت معروف هرگز از هیچ
بادشاهی انعام و سیورغال قبول ننموده و بمجرد چیزی که از زراعت حاصل
میکند قناعت فرموده جمعی کثیر از طلبه علوم و درویشان در صحبت سر بعیش
بسری برند و از نتایج طبع و میامن باطنش بهره ور بوده شرایط تلمذ بجای
می آورند شیخ محمد لیث قدوه نقبای نجف و زبده اصحاب فضل و شرف
است ذات مجسمه صفاتش بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف موصوف و
اوقات فرخنده ساعاتش باضناف طاعات و عبادات مصروف شیخ
زین الدین علی قدوه اشراف علماء عرب و جامع اصناف فضل و ادبست بکمالات
و دیانت موصوف و آنجناب در شهور سنه ۹۲۸ بهراه تشریف آورده منظور
نظر عاطفت نواب دوران پناهی خان گشت و بمنصب شیخ الاسلامی و قضا منصوب
شده پایه قدرش از امثال و اقران در گذشت و بعد از دو سال که
بلوازم آن منصب پرداخت میل وطن مالوف نموده علم عزیمت بصوب دیار
عرب برافراخت سید نعمت الله حلی در سلک اجله سادات و علماء حله انتظام دارد

ودر اواخر سنه ۹۲۹ ببلده هراة آمده چندگاهی در صحبت شیخ زین الدین علی بسر برد و آخر همراه انجناب متوجه عربستان شد قاضی ضیاء الدین نور الله ولد قاضی درویش محمد بن خواجه شکرالله وزیر برادرزاده قاضی عیسی بود و در ایام حکومت امیرخان در بلده هراة چندسال بار قضا اسعاف داشت و از اقسام فضایل بهره تمام داشت و اشعار دلفریب بر صفحه روزگار میگذاشت در انشاء مکاتیب غایت بلاغت بجای می آورد و فاتش در اوایل شعبان سنه ۹۳۷ بوده و در کارزگاه مدولت مدت عمرش مرتب نصف سال بوده و از وی پسری ماند در غایت رشد و صلاحیت موسوم بمیر مخدوم و حالا در سلک خواص ممالک پناهی حبیب الله استظام دارد قاضی عبد الرحمن برادر خرد قاضی نورالله بود در ایام دولت شاهی قریب پنج سال در تبریز قاضی القضات بود در اواخر سنه ۹۲۹ بمقام آفرت رفت و منصب مرکور بولد ارشد شیخ قاضی غیاث الدین شکرالله قرار یافت مولانا درویش دیکی از ولایت قزوین بود در بدایت حال بحرفت خشت پاکنی اقدام مینمود امیر علیشیر در مجالس انعامش آورده تا مراتب حال شعرا و قوفی حاصل آید از جانب عراق بهتر از اشعار او نظمی نشنیده ام این مطلع ازوست بیت خواب دیدم که نمودی بمن از مهر نشان چون شدم بیدار مرغ دل بجای خود نبود مولانا شهیدی در سلک شعرا قدم استظام داشت مزاجش بمزاح و هزل مایل بود در بدیهه ابیات بمکونه نظم مینمود این مطلع ازوست ۴ بیای عمر بیش زن دل افسرده ما را ۴ بنور خویش روشن کن

مولانا شمس الدین محمد خفری در سلک اعاظم علماء ایران انتظام دارد و در این اوقات در بلده کاشان بوده پیوسته همت بر افاده علوم میگمارد و در اوایل این سال سنه ۹۳۰ دو رساله یکی تفسیر سوره فاتحه و دیگری مشتمل بر چهل حدیث صحیح بنام حبیب الله تالیف نموده بهراة فرستاد سید جعفر ولد بزرگتر سید محمد نوربخش بود در زمان خاقان منصور بهراة آمده منظور نظر عاطفت شد و امراء صدور جهة معاشش هر سال مبلغ هزار دینار کپکی از دولتخانه مقرر داشتند سر بدان محقر فرو نیاورده بصوب عربستان بخشم رفت این مطلع ازوست شعر ترک می دست جو بر خنجر بیداد برد تشنه را آب زلال خضر از سید قاسم ولد ارشد سید محمد نوربخش است و برادر خرد تر سید جعفر او نیز در زمان خاقان منصور از عراق بخراسان آمده بتعظیم و تکریم تمام یافته و میرزا کچک دست ارادت در دامن متابعتش زده و بعد از فوت میرزا او بصوب عراق مراجعت نموده در ری ممکن گشته و مشمول عواطف سید رشتی شاه نادر شهور سنه ۹۳۲ متوجه ریاض قدس گردید و حالا بنیره پسری انجناب شاه قوام الدین شمس الدین قائم مقام جد بزرگوار گشته بصفت علو همت و سمو رتبت موصوف بود شاه بهاء الدوله فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود در اواخر ایام خاقان منصور از عراق بهراة آمده خاقان جوانبخت افضل الدین محمد کرمانی که در بیرون درب عراقست نزول اجلال فرمود و بعد از فوت خاقان منصور بصوب عراق و آذربایجان شتافته در سلک ملازمان درگاه شاهی منتظم گردید و بعد از دو سال که در گذشت مولانا امیدی

یاد برد

بیای عمر بیش زن دل افسرده ما را
بنور خویش روشن کن

Library Digitised Collections

Author/s:
Khvnd Mr, Ghiys al-Dn ibn Humm al-Dn,ca. 1475-1535?

Title:
sr al-mulk va-al-anby

Date:
[17--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23234

File Description:
Part 2

469.

آثار الملوک والانبیاء

کتاب آثار الملوک

هو

کتاب آثار الملوک

بسم الله الرحمن الرحیم

ی باقیه از منزل ه تا ی ذرات جهان از کرمت اگاهی از ش
رفرق نهد افسر شاهنشاهی افتتاح اخبار اثار پادشاه
آنهی انزلت عادلا و انفتاح ابواب الرابع و قایع ش
درود حضرت رسالت پناه الیوالیت اجزی اللهم صل ع
آکر البررة النجبا، و اص به نجوم فلک العزو العلی یا آله
بعلو مکان زوج بتا راسار ممدم توفیق تا نویسه
حال مهر سپهر فروشرف سرور دودمان شا نجف ع
وارث حشمت سلیمانی جمله حکام بروبی زمین سود
اسم شریفش زکهربا کیتر نگشت معما صدف آن کهر
بوسه زد ارزوی مهر چون طلب مهر خود ار سپهر لطف
مهر ظاهر ازو شد همه حاصد قه کرد کار

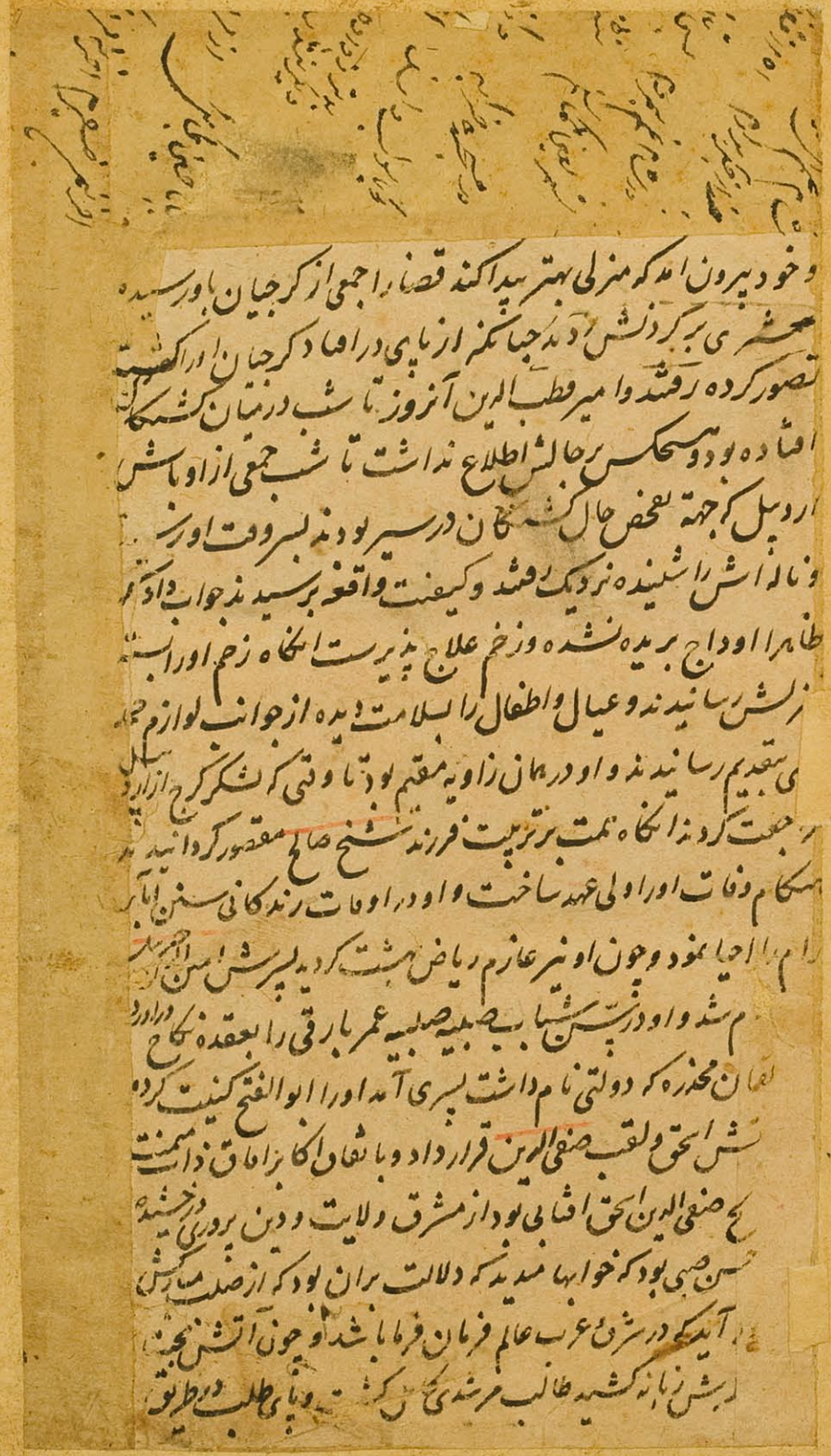

و خود بیرون امد که منزلی بهتر پیدا کند قضا را جمعی از کرجیان باو رسیده
معشری بر گردنش زدند چنانکه از پای در افتاد کرجیان او را کشته
تصور کرده رفتند و امیر قطب الدین آنروز تا شب در میان کشتگان
افتاده بود و هیچکس بر حالش اطلاع نداشت تا شب جمعی از اوباش
اردبیل که جهت تفحص حال کشتگان در سیر بودند بسر وقت او رسیده
و ناله اش را شنیده نزدیک رفتند و کیفیت واقعه پرسیدند جواب داد که
ظاهرا او داج بریده نشده و زخم علاج پذیرست انگاه زخم او را بسته
زیرش رسانیدند و عیال و اطفال را بسلامت دیده از جوانب لوازم جمعی
بتقدیم رسانیدند و او در همان زاویه مقیم بود تا وقتی که لشکر کرج از اردبیل
مراجعت کردند انگاه همت بر تربیت فرزند شیخ صالح مقصور گردانیدند
هنگام وفات او را ولی عهد ساخت و او در اوقات رندگانی سنن آباء
کرام را احیا نمود و چون او نیز عازم ریاض جنت گردید پسرش امین الدین
جانشین شد و او در پیش شباب بصبیه صلبیه عمر بارقی را بعقده نکاح درآورد
لقمان محذره که دولتی نام داشت پسری آمد او را ابو الفتح کنیت کرده
نامش اسحق و لقب صفی الدین قرار داد و باتفاق اکابر اعاظم ذات همت
شیخ صفی الدین اسحق آفتابی بود از مشرق ولایت و دین پروری درخشیده
از حسن صبی بود که خوابها میدیدند که دلالت بران بود که از صلب مبارکش
شاهی آید که در شرق و غرب عالم فرمانفرما باشد و چون آتش تجلی
در پیش زبانه کشید طالب مرشدی گشت و پای طلب در طریق

وشادکام اوقات میگذرانید تا او نیز درگذشت و عوض را پسری بود بی
عوض خورشید منظر محمد نام که در پنج سالگی از نظر خلایق غایب گشت و هرچند
خدام امیر عوض در طلبش شتافتند ذرهٔ از پرتو انوار جمالش اثر نیافتند لاجرم
دران دودمان مصیبتی اتفاق افتاد تا بعد از انقضای هفت سال ناگاه آن فرزند
ارجمند بر در خانهٔ پدر بزرگوار پیدا شد جامهٔ سبز در بر و دستاری سفید بر سر
مصحفی حمایل فرموده و زبان بتلاوت زمرهٔ از قرآن گشوده لاجرم ملازمان
[illegible]تان کرامت نشان مبتهج و شادمان از آنجا بکیفیت حال پرسیدند جواب
[illegible]د که مرا طایفهٔ از جنیان که در سلک اهل ایمان انتظام دارند بمکان خود
[illegible]ند و درین مدت بحفظ کلام ملک علام و تعلیم سنن و فرایض اسلام تحریص
[illegible] غیب نمودند آن جماعت متحیر گشته غاشیهٔ ملازمتش بر دوش گرفتند
تا وقتی که مدت حیات طبیعی سر آمد صلاح الدین رشید که ولد ارشد امیر محمد الحافظ
[illegible] فوت پدر در [illegible]خوران اقامت فرمود و همواره [illegible] مشغولی
کرده تخم احسان در زمین دل طوایف انسان بکاشت و چون [illegible]
زندگانی او نیز بسر رسید پسر رشید او قطب الدین قایم مقام شد
کلخوران اقامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر گرجستان [illegible]
نمود تبیین این مقال آنکه در زمان هدایت و ارشاد امیر قطب الدین [illegible]
کف[illegible] گرجستان با لشکری عظیم بخیال نهب و غارت دیار اسلام [illegible]
[illegible]لت آمده مشار الیه بر طبق کلمهٔ علیکم بالسواد الاعظم با عیال [illegible]
[illegible] هزار دیل [illegible] داده متعلقان او

[illegible]ت و جو نهاده ببهانهٔ ملاقات برادر خود صلاح الدین رشید که در بلدهٔ
شیراز در کمال اعتبار و جلالت بسر می برد از والده رخصت سفر فارس
حاصل کرده پیاده بشیراز رفت و در خانقاه شیخ ابو عبد الله خفیف
نزول نمود و هرچند برادرش خواست که او را بخانه برد قبول نکرد و در آن بقعه
بطاعت مشغول شد و در آن بلده بصحبت شیخ مصلح الدین سعدی و بسیاری
از مقربان بارگاه احدی رسید اما دست ارادت بهیچ یک نداد آخر الامر نزد
امیر عبد الله فارسی که فارس میدان هدایت بود شتافته شمهٔ از حال خویش عرض
کرد امیر عبد الله گفت که حالا در شرق و غرب عالم غیر شیخ زاهد گیلانی کسی نیست
ترا بمطلوب رساند بنابرین بجانب اردبیل بازگشته نوبت دیگر والده را دریافت
متفحص حال شیخ زاهد اشتغال فرمود شیخ زاهد ولد شیخ امیر بن بابل بن
شیخ بندار الکردی السنجانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و ارشاد
[illegible] سید جمال الدین گیلانی یافته بود و نسبت خرقهٔ سید جمال الدین بسید الطایفه سید
ابو القاسم جنید بغدادی میرسد و سلسلهٔ مشایخ شیخ جنید بحضرت امیر المومنین می پیوندد
القصه بعد از آنکه شیخ صفی الدین مدت چهار سال دیگر در راه طلب روزگار گذرانید
[illegible]ی که او را محمد بن ابرهیم میگفتند و از اردبیل جهت آوردن برنج بگیلان رفته بود
[illegible] شیخ زاهد در قریهٔ هلیه کران از توابع گیلان بر سجادهٔ ارشاد تمکن دارد
[illegible]یخ صفی از شوق ملاقات شیخ زاهد بیطاقت شده در فصل شتا که شدت سرما
[illegible] کمال داشت پیاده و تنها متوجه شد و در ماه رمضان بمقصد رسیده در زاویه
[illegible]یخ فرود آمد و باداء نماز و عرض نیاز مشغول گردیده و حال آنکه دران رمضان شیخ زاهد

در خلوت نشسته چنان مقرر کرده بود که تا عید با هیچکس از مریدان ملاقات نفرماید اما
چون در آن روز بنور کرامت از وصول شیخ صفی خبر یافت خادمی را که موسوم بود
بمحمد خلیلان طلب داشته گفت آن جوان کبیک پوش را که در گوشه زاویه
نماز میگذارد بخلوتخانه خاص من در آور تا اینجا بسر برد و محمد بموجب فرموده عمل
کرد و هم در آن ایام شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی را در خلوتی که
نشسته بود طلبید و بارشاد و تلقین پرداخت و کار شیخ صفی الدین بجایی رسید که
در هفته یکبار افطار میکرد و بتدریج مهم بدان انجامید که در ماهی زیاده از یک
کرت از جنس ماکول و مشروب چیزی نمی چشید و در شب اصلا پهلو بر زمین
نمی نهاد و در روز بکوه و صحرا رفته جهت مطبخ شیخ زاهد هیمه بر پشت می کشید
و چند سال از اکل لحوم و دسوم اجتناب می نمود و در وقت افطار اندک بر
تا کیفیاتی تناول میکرد لاجرم باندک زمانی بمرتبه کمال رسیده شیخ زاهد او را بخوردن
گوشت اشارت فرمود و شیخ زاهد با وجود آنکه فرزندان صاحب کمال داشت
منصب سجاده نشینی و ارشاد خلایق بشیخ صفی رجوع نمود و یکی از بنات مکرمات
خود را که هم نام زهرا بود بحباله نکاح او در آورد و نایره رشک در باطن بعضی از خلفا
اشتعال یافته بشیخ زاهد گفتند که چون مهم ارشاد را بشیخ صفی رجوع می
و او در اردبیل نشسته و هر آینه رواج و رونق از خاندان تو نماند مناسب آنست
ولد رشید خود شیخ جلال الدین علی را که بصنوف کمالات متصف است قائم مقام
سازی تا متابعت مخدوم زاده خود کنیم شیخ فرمود که مرا نیز مقصود همین بود اما
دست عنایت ازلی تاج ولایت را بر سر شیخ صفی نهاد ع این کار دولت است کنون تا کرا

بر

س فرمود که من حقیقت این سر بر شما ظاهر سازم آنگاه فرمود خلوت جمال الدین علی
است گفتند متصل بخلوت شما باز پرسید که خلوت شیخ صفی کجاست جواب دادند
کنار دریا در موضعی که از اینجا نیم فرسخ است پس شیخ سه کرت جمال الدین علی را
از داد جواب نشنید بعد از آن شیخ صفی را ندا کرد همگنان شنیدند که گفت لبیک
در ساعت بخلوت شیخ در آمد شیخ فرمود صفی کجا بودی گفت در خلوت خود گفت
سبب آمدن چه بود گفت ندای شما شنیدم و بخدمت رسیدم لاجرم آنجماعت خجل شده
فوز فضل و کمال شیخ صفی معترف گشتند و از سر عناد در گذشتند و شیخ صفی هم
در زمان حیات شیخ زاهد رخصت یافته باردبیل شتافت اما هرگاه ذوق
ملاقات غلبه کردی بخدمت شیخ زاهد بگیلان رفتی و احیانا شیخ زاهد نیز باردبیل
میرفت و فرمود که مرغ دل من هر چند در فضای عالم طیران نمود جهت توطن صفی
موضعی به از اردبیل نیافت ای صفی می باید که درین سرزمین رحل اقامت انداخته
زاویه عمارت کنی و باید که احتمال مشاق اسفار نموده مردم اقطار را بحلقه معرفت در آری
و خلفا باطراف امصار فرستاده خود را درین کار معاف نداری و شیخ زاهد در سنه ۷۰۰
بموضع سرور مروه که از توابع شروانست مریض شده یکی از اهل ارا[illegible] که موسوم بود
بخضر و الیوانی لقب داشت طلبیده دست به پشت و هر دو ران او فرود آورد و بطلب
شیخ صفی الدین فرستاد و او هشت روز راه را در یک روز طی نموده در قریه اران بملازمت
شیخ صفی رسید و آنجناب علی الصباح متوجه شده بر اسب چرده سوار شد و الیوانی در رکاب همایون
[illegible] بخدمت شیخ زاهد رسیدند و شیخ زاهد گفت ای صفی مرغ روح
[illegible] عالم قدس است و هر کس در باب مدفن من موضعی میگویند رای تو درین باب چه افتد

شیخ صفی فرمود و چون کیلان مسکن مالوف حضرت از جمیع مواضع انسب مینماید ان سمن مراقی
مراح شیخ زاهد افتاد و شیخ صفی را بسیار در کیلان برد و بعد از چهارده روز ودیعه
حیات بمقابض اجل سپرد و شیخ صفی بمراسم تعزیت اشتغال نمود، خطیره اش بکمر کرد
و بار دیگر مراجعت فرمود و بر سجاده هدایت نشسته خلفا باطراف فرستاد و از اقدام
خواص و عوام فضای اردبیل بمضایق تنگ گرفت و صفوة الصفی از خواص محبی او بود که
در سلک اولاد او انتظام داشت منقولست که نوبتی از ولایات عراقین و آذربیجان و دیار
و دیار بکر و اران و شروان از ارباب ارادت آنمقدار کس بعتبه کرامت آمدند که تمام
مساجد و معابد اردبیل و توابع از ایشان پر گشت و چنان مقرر شد که من در هر
شام جهت افطار هر یک از خلوت نشینان یک کرده سرانجام نمایم و مراهر روز بیحساب
کرده میهای بایست کرد تا بدیشان وفا کنند و هم در کتاب مذکور مرقوم است که نوبتی
در قریه داآرور بزاویه پیر محمد در یکروز قریب پنجاه هزار کس در دست شیخ توبه کردند
و از مولانا عبد اللطیف که پیشنماز آن معتدای اهل راز بود روایتست که گفت شبی
از آنحضرت شنیدم که اکنون مرا دو هزار مرید صاحب کمالست که قطع طریق خوف و
خطر نموده اند و از مولانا عبد الملک ولد مولانا شمس الدین پرینقی مرویست که گفت
من نوبتی مردی را که از راه پرینق بپای ارادت متوجه ملازمت شیخ بودند تعداد میکردم
در عرض سه ماه سیزده هزار نفر بشمار در آمد مردم سایر طرق را علم الغیوب داند
و برین قیاس زیاده بر سی هزار عتبه علیه اش مرجع ارباب فضل و کمال بود و در روز
دوشنبه ۱۲ محرم سنه ۷۳۵ قریب بنصف النهار طایر روحش بگلزار قدس پرواز
و ارشاد حلایق را بولد ارشد خود شیخ صدر الدین موسی که ببنیره دختر شیخ

نوتم

تفویض فرمود و فرمود که سید جمال الدین اصفهانی جسد مطهر او را غسل داده و در وقت
ادای واجبات و سنن باندک اشارتی از پهلوی پیغمبر ... ولی بگمر کبی او را
نگاه دارد می نشست و دران اثنا زبان الهام بیانش گردان شده سه
و باردیگر فرمود هو و سیم بار مفهوم نگردید و بعد از لوازم تجهیز و تکفین بر جنازه
مغفرت اندازه اش نماز گذارده در جایگاه و در شنبه در روضه متبرکه که حالا
مطاف اکابر آفاقست بخاکش سپردند و حرم محترمش فاطمه بنت شیخ زاهد از
غایت اندوه دست بدعا برآورده گفت آهی بر سینه شیخ زاهد و علو قدر شیخ صفی
مرا پیش ازینگاه ازین واقعه بر حمت خود واصل گردان و این مسئله بنوعی اجابت رسیده
بعد از هجده روز این مستوره وفات یافت و هم دران اوقات شیخ صدر الدین خطیره والد
بزرگوار را تعمیر فرمود و الی یومنا هذا روز بروز جمعیت و معموری آن خطیره از سیر
بوقوع می پیوندد و هم در آنزور که شیخ زاهد صبیه خود را بعقد نکاح شیخ صفی در آورد
در اثنای مجلس عقد برخواست و باز نشست بعضی از مریدان سبب قیام پرسیدند
جواب داد که فرزندانی که صفی را از فاطمه تولد خواهد بود بر من عرض کردند بتعظیم آن
فرزندها جمعی که قایم مقام من و صفی خواهد بود برخواستم و چون شیخ صدر الدین
بوجود آمد شیخ صفی فرمود که آن فرزند که شیخ زاهد در مجلس عقد فاطمه جهت اکرام او
قیام نمود صدر الدین است و هم در آن کتاب مرقوم است که در ولایت اردبیل دو
قریه است که یکی را تول و دیگری را لارق گویند و میان متوطنان آن دو قریه پیوسته
نزاع همچنان داشت اما در وقت ظهور شیخ صفی بزلال موعظت خصومت
ایشان ساکن یافته بود بعد از انتقال شیخ کرت دیگر بردم تول در مقام نزاع آمده

یعقوب نامی را بر خود سر کردند و لشکر بالارق کشیده الارقیان بنا بر عدم مقاومت
در همان قریه متحصن شدند و در ان اوقات پیر زکریا که در سلک خلفای شیخ انتظام
داشت شبی آنحضرت را در عالم رؤیا مشاهده نمود که میفرماید که صدر الدین را
بگوی که دو مرد ریش سفید را نزد تولیان فرستد که ایشان را پند داده از
محاربه الارقیان منع نمای اگر قبول کردند فبها والا من دانم که با ایشان چکنم
و پیر زکریا صباح بملازمت شیخ صدر الدین رفته پیش از انکه از واقعه خود چیزی
ظاهر سازد آن افتخار مسالک زهد روی بدو آورد و گفت پیر احمد باقلانی و حاجی
محمد بزاز که هر دو ریش سفیدند بنصیحت نزد تولیان روند اگر ترک مقاتله کردند فهو
المراد والا حضرت شیخ داند انگاه آن دو پیر عزیز نزد تولیان رفتند اما سخن ایشان
مسموع نشد والارقیان از مصالحه مایوس گشته بجد هر چه تمامتر آغاز جنگ کردند
بامداد روحانیت شیخ صفی و همت عالی نهمت شیخ صدر الدین غالب آمده بسیاری
از تولیان را به تیغ کین بگذرانیدند و بقیة السیف منهزم گشتند و چون از ایشان
سبب انهزام پرسیدند گفتند در حین اشتعال آتش قتال سواری سبز پوش که
بر اسب بوری سوار بود و نیزه در دست داشت از طرف الارقیان متوجه ما شد
از مهابت او دست همه از کار رفته ترک ستیز کردیم و روی بوادی گریز آوردیم
شعر باهل دل هر انکس بر ستیزد ٭ اگر کوهی بود از هم بریزد ٭ بثبوت پیوسته که
ملک اشرف جوبانی در اوایل ایام جهانبانی نسبت بشیخ صدر لوازم حسن ارادت
بتقدیم میرسانید چنانچه هرگاه بملازمتش میرسید پای مبارکش بلب ادب میبوسید
اما در آخر حال بواسطه شرارت نفس عیار وفاق را بغش و غل نفاق مغشوش ساخت

وشیخ

وشیخ را به تبریز طلبیده ظاهرا مراسم تعظیم و تکریم بجای آورد و باطنا در مقام
انطفاء شمع شبستان ولایت شد و زهری جانستان بیکی از محرمان داد تا در طعام
آنحضرت تعبیر کند و این معنی بر رای شیخ بوضوح انجامیده غبار نقار بین الجانبین
در هیجان آمد و ملک اشرف اشرف اولاد شاه نجف را در تبریز توقیف فرمود
در ان اثنا یکی از نزدیکان او شیخ صفی را بخواب دید که عصایی در دست گرفته
در غایت غضب بملک اشرف میگوید که فرزند مرا چرا درین شهر باز داشته
من مملکت آذربیجان را بتو میتوانم دید تو یک پسر با من نمیتوانی دید و اشرف جواب میداد
سبب نگاه داشتن آنست که میخواهم بصحبت شریفش تیمن جویم و شیخ بار دیگر
گفت او را رها کن تا بمنزل خود رود و تا سه نوبت این سخن را اعاده کرد پس آن عصا را
بر دیوار زد چنانکه سقف تا قاعده شکافت و اشرف در لرزه افتاده سر بر قدم
شیخ نهاد و زبان اعتذار برگشاد و شیخ میگفت راست میگویی و او میگفت بلی تا
بهمان عصا باز اشارت کرد تا دیوار بدستور اول درست گشت و آغاز رفتن کرده
میفرمود که اگر فرزند مرا گذاشتی فهو المراد والا دانم که چه باید کرد و صباح آن محرم کیفیت واقعه
بر سبیل راستی با اشرف گفت و هراسی عظیم در دلش پیدا شده در خلوتی شیخ را طلبیده
عذر خواست و رخصت داد و شیخ باردبیل تشریف برده بدستور همت بر ارشاد خلق
گماشت و چون چندگاه برین قضیه بگذشت کرت دیگر ملک اشرف ارغونشاه نامی را
بطلب شیخ فرستاد و شیخ بعد از اطلاع بر ما فی الضمیر اشرف قبل از رسیدن ارغون
روضه مقدسه را وداع نموده بطرف گیلان نهضت فرمود و ملک اشرف از شنیدن
توجه گیلان مضطرب گشته رسل و رسایل متعاقب نزد خدامش فرستاده بزبان نیاز پیغام

داد که مناسب آنست که باردبیل باز آیند و بقاعده معهود ابواب هدایت بر روی فرق عباد
برگشایند که ازین مخلص صافی عقیده غیر از ارادت و نیازمندی امری که موجب
توزع ضمیر منیر باشد بتقدیم نخواهد رسید اما چون خبث باطن اشرف بر رای شیخ
ظاهر بود بران سخنان اعتماد ننموده هم دران دیار اقامت داشت تا وقتی که ایزد
سبحانه آن نرخ را بفرح مبدل ساخت و دوستکام بمسکن مالوف مراجعت فرمود
و هم دران اوقات بر وجهی که در جزو اول ازین مجلد مذکور شد جانی بیک خان
لشکری انبوه بآذربیجان کشید و چون باردبیل رسید مکاتبات مخالصت آیات
نزد شیخ صدرالدین فرستاده التماس ملاقات کرد و شیخ از گیلان متوجه اردوی
او گشته در وقتی که ملک اشرف مقید گشته بود بمقصد رسید و جانی بیک خان
شیخ را تعظیم و تکریم تمام نمود توکل بن اسمعیل بزاز که صفوة الصفی تالیف اوست
گوید که دران ایام که شیخ صدرالدین در اردوی جانی بیک تشریف داشت روزی
مرا بر در خیمه که محبس ملک اشرف بود گذار افتاد و او بنفس خویش مرا آواز داد که
از شیخ التماس شفاعت نمایم و روی ندامت بر زمین انابت سود و من از پیش او
بعتبه علیه باز گشته آنچه دیده و شنیده بودم معروض داشتم شیخ از غایت
صفای نیت خواست که ملتمس اشرف را تلقی بقبول فرماید و نزد جانی بیک لب بشفاعت
بگشاید اما جمعی از مشایخ تجویز این معنی ننمودند و مضمون این بیت را عرض فرمودند شعر
خم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان بنابران شیخ بر طبق
کلمه الخیر فیما صنع الله آن کار بقبضه ارادت فاعل مختار باز گذاشت و هم دران ایام
که داخل ماه رجب سنه ۷۵۸ بود بتیغ سیاست جانی بیک درخت هستی اشرف از پای در آمد

و شیخ در غایت حشمت بمستقر هدایت خرامید و بدستور پدر بزرگوار بلوازم امر
دین پروری قیام مینمود تا وقتی که از دار ملال میل ارتحال فرمود و در ایام مرض
شیخ خواجه علی که ولد ارشدش بود قایم مقام ساخت و شیخ خواجه علی در اواخر
اوقات زندگانی عازم گذاردن حج اسلام و راغب طواف عتبات اجداد عظام
شده پسر خود شیخ ابراهیم را بر مسند دین پروری متمکن گردانید و با طایفه
از اعاظم صوفیه قدم در راه نهاده متوجه حرم محترم شد و بعد از چند روز شیخ
ابراهیم از مفارقت پدر بیطاقت شده از عقب روان گشت و هر دو کعبه را
بیکبار دریافته بمرافقت یکدیگر باداء مناسک حج پرداختند و بشرف طواف
روضه مقدسه نبویه مشرف گشتند و عنان مراجعت معطوف گردانیده در
اثناء راه شیخ خواجه علی مریض شده سفر آخرت اختیار فرمود و منصب ولایت
عهد بشیخ ابراهیم تفویض نمود و او بخطه اردبیل شتافته بآیین آباء خود بر سجاده
تقویت شریعت نشست و چون او نیز بصوب آخرت رفت و منصب ولایت را
بسلطان جنید داد و ازدحام خاص و عام در سده سدره مقام او بجایی رسید که
میرزا جهانشاه ترکمان که دران اوان فرمان فرمای عراقین و آذربیجان بود از زوال ملک
خود توهم کرده فرمان داد که آنحضرت در اردبیل توطن ننماید و بهر طرف که خواهد توجه فرماید
سلطان جنید از اردبیل با بسیاری از اهل ارادت طریق مسافرت اختیار کرده بجانب
دیار بکر نهضت نمود و چون بحصن کیفا که بحسن کیف اشتهار دارد رسید ابو النصر
میر حسن بیک که دران زمان حاکم دیار بکر بود و نسبت بمیرزا جهانشاه طریق خلاف می نمود

بغایت مبتهج [illegible] خواهر خود را خدیجه نام در سلک ازدواج آنحضرت انتظام داد
و سلطان جنید با آن صاحب نفیس مرتبه چندگاه در حسن کیف اوقات گذرانید
بعد از آن بمقتضای حب الوطن من الایمان متوجه اردبیل شد و چون جهانشاه از
مراجعت خدام خبر یافت بواسطه وصلت امیر حسن بیک توهمش از پیشتر بیشتر شد
و قاصد استیصال نهال جاه و جلال او گشت و این معنی نزد سلطان جنید ظاهر
گشته انوار غیرت از ضمیرش زبانه کشید و نیت جهانبانی بخاطر گذرانیده خواص
اصحاب را طلبید و درین باب قرعه مشورت در میان انداخت و آن طایفه باجیه در
دفع فئه باغیه با او متفق شده جهة اجتماع ارباب ارادت قاصدان باطراف بلدان
فرستادند و باندک زمانی ده هزار مرد جرار بموکبش پیوستند و دل بر محاربه اعدا
نهادند و سلطان جنید عنان عزیمت بجانب شروان و آنحدود انعطاف داد و امیر
خلیل الله که در آن وقت شروانشاه بود در مقام [illegible] آمده روی بآنحضرت نهاد
و آن دو سپاه جنگجوی بهم رسیده دست بنیزه [illegible] بردند و چون دمیدن صبح سلطنت
خاندان صفوی را هنوز مهلتی مقدر بود در آن [illegible] صورت فتح و ظفر در نظر
سلطان جنید جلوه ننمود و صوفیان شکست یافته آنحضرت را بدست اعدا گرفتار کردند
و بحکم شروانشاه شربت شهادت چشید و منصب ولایت عهد بسلطان حیدر رسید
و آنحضرت ارشد اولاد سلطان جنید و خواهرزاده امیر حسن بیک بود و تاجی از سقرلاط
قرمزی که مشتمل بود بر دوازده ترک بر تارک مبارک [illegible] نهاد و هر کس دست ارادت
در دامن متابعتش می آویخت از همان جنس افسر [illegible] میداد و پیوسته رایت معاندت
کفار می افراخت و چون امیر حسن بیک بر میرزا جهان [illegible] ترکمان و میرزا ابو سعید گورکان

ظفر

ظفر یافته تمامی مملکت عراقین و آذربیجان و اران در تحت تصرفش قرار گرفت
صبیه خود حلیمه بیگی آغا را در سلک ازدواج سلطان حیدر انتظام داد و بسبب
آن وصلت روز بروز مواد جاه و جلال آنحضرت روی در ازدیاد نهاد و او را
از آن مشتری ماهیت سه پسر عالی گهر تولد نمود و عمده آن اولاد کرامت نژاد
پادشاهی است که دست عنایت واهب العطیات ابواب سلطنت شرق و غرب
عالم بروی روزگار همیون آثارش برگشود

ذکر طلوع نیر سعادت پرتو از افق منتسبان دودمان مصطفوی و روشن شدن شبستان مراد سلطان حیدر

با آنکه سلطان حیدر چند ولد رشید داشت
اما چون بدیده بصیرت انوار ارتقا بدرجه علیه اقتدا و ناصیه حال هیچ یک مشاهده
نمینمود همواره خاطرش متوجه آن می بود که بخشنده بی منت روضه امید او را
بدوحه برومند گرداند که سایه لطف و احسان بر مفارق عالمیان تواند گسترد
تا آنکه بتاریخ روز سه شنبه ۲۵ رجب سنه ۸۹۲ از مهد علیا حلیمه بیگی آغا پسری تولد
کرد که مشام جان سلطان حیدر از شمایم اقبال آن شکوفه بوستان کامرانی معطر گشته
همیونش را بر اسمعیل قرار داد و چون سلطان حیدر دانست که آن مولود عاقبت
محمود حامی شریعت مصطفوی خواهد بود همگی همت بر تربیتش مقصور ساخت و منصب
ولایت عهد بنام خجسته فرجامش رقم زده قبل از آنکه آن ثمره شجره امنیت از مهد طفولیت
قدم بر ساحت سن صبی نهد لشکر بشروان کشید و بحسب تقدیر در معرکه قتال از
[illegible] ساقی اجل جام شهادت نوشید چنانچه عنقریب مذکور خواهد گشت اکنون بدو جهة
مناسب چنان مینماید که بذکر مجملی از احوال سلاطین آق قویلوق زبان بگشاید بعد از آن
صحایف اوراق بشرح کیفیت ظهور شاه عالمپناه بیاراید اول آنکه چون شهادت

سلطان حیدر و مقید شدن و نجات یافتن پادشاه هفت کشور در ایام جهانبانی
ایشان بوضوح پیوسته است بسیاق تاریخ مقتضی آن خواهد بود که نخست کیفیت
وقایع حالات ایشان در حیز بیان آید و ثانیاً انکه نزد مستجیزان اخبار عالم ایمنی ظهور
کند که تا آنزمان که ایشان بنسبت باین دودمان در مقام ارادت و اخلاص
بودند روز بروز اعلام دولتشان صفت ارتفاع میگرفت و چون محبت و اعتقاد
بعداوت و نفاق مبدل کردند باندک زمانی بنیاد سلطنتشان از هم پذیرفت

ذکر سلطنت امیر حسن بیک بن علی بیک — از ارقام جزو مالش این مجلد شمه الی
فهم و فرد بشمایم این حکایات معطر میگردد که امیر قراعثمان در ایام جهانبانی امیر
تیمور گورکانی و ولد شیخ میرزا بایالت دیار بکر سرافراز بوده اوقات
دل میگذرانیده و چون او عازم ریاض عقبی گردید پسرش علی بیک قایم مقام پدر
گشته بعد از وفات علی بیک پسرش ابو نصر حسن بیک برمسند دولت و اقتدار
تکیه زده نسبت بمیرزا جهانشاه بن قرا یوسف که در ان اوان بر بلاد عراق
و آذربیجان و فارس و کرمان فرمانروا بود از طریق خلاف سلوک مینمود و مدتها
بین الجانبین مواد نزاع همچنان داشت تا نوعی که سابقا مسطور گشت سرنجه اقتدار
امیر حسن بیک بساط حیات جهانشاه در نوشت و ذکر احوال پادشاه مذکور
و فرزندان میرزا ابو سعید گورکان بطمع تسخیر ممالک جهانشاهی متوجه عراق و آذربیجان
شده و هم او نیز بقوت دولت امیر حسن بیک فیصل یافت الکاء تمامی ولایات ارّان
و آذربیجان و کردستان و فارس و کرمان و عراق عرب و عجم تا سرحد خراسان در حیز
تسخیر او قرار گرفت و حسن بیک را نسبت بدودمان شیخ صفی از ارادت و اخلاص و ایمان

حرر

بنابران

بنابرین چنانچه مذکور شد خواهر خود خدیجه بیگم با سلطان جنید و دختر خود حلیمه بیگم آغا
با سلطان حیدر عقد فرمود و بواسطهٔ این مواصلت روز بروز مواد جاه
و جلال او صفت تزاید میگرفت تا زمان حلول اجل طبیعی رسید و این حادثه
در شهور سنه ۸۸۲ واقع بود دفنش در تبریز نزدیک مزار خواجه شمس الدین محمد بن
خواجه سید احمد و خواجه برهان الدین عبد الحمید کرمانی و خواجه مجد الدین علی
شیرازی در سلک وزراء او انتظام داشتند و امیر حسن بیک را هفت پسر بود
اغرلو محمد مقصود بیک زئیل بیک خلیل سلطان یعقوب میرزا یوسف میرزا مسیح میرزا
اغرلو محمد و مقصود بیک و زئیل بیک در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند و اول
چهار پسر دیگر از صحن حکایات آینده بوضوح می پیوندد و از اهل تصنیف و مالف مولانا
ابو بکر طهرانی معاصر امیر حسن بیک بوده که تاریخ وقایع احوال او را انشا نموده و چون
آن کتاب بنظر مؤلف این مختصر نرسید بعضی اخبار آن پادشاه عدالت شعار در سلک
تحریر نتوانست کشید حکومت خلیل بن حسن و محاربه او با یعقوب برادرش
او در زمان حیات پدر در مملکت فارس بفرمانروائی اشتغال داشت و در آخر زمانه
پدر بنا بر طلب امراء ارکان دولت رایت عزیمت بصوب تبریز برافراشت و قدم
بر مسند سلطنت نهاده ایالت دیار بکر به برادر ارشد خود سلطان یعقوب داد و سلطان
خلیل بواسطهٔ بخل و خست و سوء تدبیر کاپنس از عهدهٔ دارایی عیت و سپاه برون
نتوانست آمد لاجرم باندک زمانی امراء و لشکریان از سلطنتش مستوحش گشته بالاتفاق
بیعقوب مایل شدند و یعقوب میرزا شعار مخالفت برادر اظهار کرده با سپاه بسیار
متوجه آذربیجان گردید و سلطان خلیل نیز با جنود تبریز قاصد معرکه خونریز و شیر

و در حدود مرند و خوی بهم رسیده از جانبین دست باستعمال آلت قتال بردند و پس از
کشش و کوشش نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم سلطان یعقوب وزیده سلطان خلیل
بزخم تیر یکی از لشکریان بر خاک هلاک افتاد **ذکر سلطنت سلطان یعقوب میرزا**
چون سلطان خلیل در معرکه مرند قتیل گردید تمامی امرا و نوئینان آذربیجان بر سلطنت سلطان
یعقوب اتفاق کرده رایت عظمتش از فرق فرقدین درگذشت یوسف میرزا و مسیح میرزا
ملازمت برادر بزرگتر اختیار کردند و او بدستور پدر در تشیید قواعد رعیت پروری
سعی موفور نمود و در تقویت شریعت غرا کوشیده جهة سادات و قضات و علما و
فضلا سیورغالات مقرر فرمود قاضی مسیح الدین عیسی ساوی ولد خواجه شکرالله وزیر
که استادش بود بعالی منصب صدارت منصوب گردیده در تمشیت امور ملکی و مالی هم دخل
نمود و امر نیابت و سرانجام مهام سلطنت بشیخ نجم الدین مسعود که خواهرزاده قاضی عیسی بود
تفویض نمود و از غایت عنایت او را اجازت داد که بر روی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرگ
همایون برقم ختم توقیع نماید منصب امارت و کارسازی سپاه بر صوفی خلیل موصلو
و سلیمان بیک ترکمان قرار یافت اما قاضی عیسی فضایل و کمالات بسیار داشت و جمال حالش
بحلیه دیانت متحلی بود و در گفتن کلمه حق از ملامت هیچکس اندیشه نمینمود از جناب
قاضی ضیاء الدین نورالله استماع افتاد که نوبتی از نزد سلاطین مصر و روم ایلچیان به تبریز
آمدند و سلطان در روز ملاقات ایشان مجلسی در غایت زیب و حشمت آراسته بود و دکله
زردوزی پوشیده بر سریر سلطنت نشسته آن طایفه را بار داد چون هر کس در محل خود
قرار گرفت قاضی بمجلس درآمد و پادشاه را در آن لباس دیده پیش رفت و گفت
پوشیدن کسوت زردوزی بر مردان حرام است آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود

آن

آن دکله را از دوش میرزا برداشته دکله آبفت خود رنگ پوشانید و پادشاه
طریقه اطاعت مرعی داشته اصلا از احتساب بیجای قاضی متغیر نگشت و پیوسته قاضی
سلطان را از ارتکاب امور مخالف شرع منع میفرمود و همچنین شیخ نجم الدین مسعود بمکارم
اخلاق اتصاف داشت در امور ملکی غایت معدلت بجای آورده نجم عاطفت در زمین دل رعایا
میکاشت و چون زیاده بر ده سال حال برین منوال بگذشت و تمامی بلاد اران و آذربیجان
و عراقین و فارس و کرمان معمور گشت یعقوب میرزا اعمال حسنه خود را بافعال سیئه تبدیل
داده نسبت بسلطان حیدر تغییر عقیده نموده بدان واسطه اساس دولت آق قویونلو روی
بانهدام آورد چنانچه حقیقت این سخن بوضوح خواهد پیوست **ذکر لشکر کشیدن سلطان
حیدر بجانب شروان و شهادت آنحضرت** سلطان حیدر در اواخر اوقات حیات بنابر وفور
میلان خاطر بغزو و جهاد رایت نهضت بجانب دربند شروان برافراخت تا با کافرانی
که در آن طرف دربند توطن دارند در مقام مقاتله آید و چون شیرانشاه بن فرخ یسار
بن خلیل الله که در آن زمان شروانشاه بود بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافته متوهم شد
که غازیان عظام در وقت عبور متعرض رعیتش گردند بحکم حدیث الحب یتوارث
والبغض یتوارث سالک طریق عناد و خلاف گشته ایلچی نزد یعقوب میرزا
فرستاده پیغام داد که سلطان حیدر با سپاهی عظیم از صوفیه و قزلباش بعزم
رزم و پرخاش متوجه شروان شده و شک نیست که هرگاه تسخیر این ولایت
تیسیر پذیرد هوس فتح دیگر ممالک فرماید و باین واسطه اختلال بارکان مبانی
جاه و جلال آن مرکز دایره استقلال راه یابد شعر هرچه یابد از آن خلل در کار
هست ز اول علاج آن ناچار پس انسب آنست که لشکری ظفر پیکر بکومک فرستند

تا بنده مستظهر شده طایفه قزلباش را نگذارم که باین دیار در آیند یعقوب میرزا
از استماع این سخنان سلیمان بیک را با چهار هزار سوار جرار بامداد شروانشاه
فرستاد و استمالت نامه در قلم آورده او را اجازت محاربه سلطان حیدر فرمود و قبل
از آنکه سلیمان بیک بشروان رسد سلطان حیدر از راه شکی که در جانب شمال شروانست
بآن مملکت در آمده بطرف دیار کفار لوازم شبگیر و ایوار بجای آورده از مردم آن
بلاد و امصار طایفه که بقدم اخلاص پیش می آمدند از فواید انعام خویش بهره مند
میگردانید و چون نواحی تیمور قابی معسکر آنحضرت گشت اهالی آن بلده بمتانت
حصار و بسیاری آلات رزم و پیکار مغرور شده شیوه تمرد اظهار نمودند و
دروازها بر روی خویش بسته دست بانداختن تیر و سنگ کردند سلطان حیدر
غازیان را بفتح آن قلعه مامور گردانیده آغاز جنگ کردند و نقبچیان بکار خود
پرداختند و باندک فرصتی بنیان یکبرج از آن حصار را صفت انهدام داده
با خاک راه یکسان کردند مقارن این حال پیری قاجار از عقب رسیده بموقف عرض
رسانید که سلیمان ترکمان بشروانشاه پیوسته و آن دو سردار بخیال اشتعال آتش
جدال متوجه عسکر نصرت مآل اند سلطان حیدر مضمون کریمه و ما لنا الا نقاتل فی
سبیل الله را بر خاطر گذرانیده رایت مراجعت باستقبال اصحاب مخالفت مرتفع
گردانیده در نواحی منزل تبرسران بهمدیگر رسیدند و از جانبین بتسویه صفوف پرداخته
مستعد استعمال اسنه و سیوف گردیدند شعر دلیران سنانها برافراختند
ز هر سو بمیدان کین تاختند و در آن روز سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر امر قتال
گشته با زمره از ابطال رجال بر صف اعدا تاخت و بقوت سرپنجه حیدری بسیاری از

سپاه

سپاه شروان و تراکمه آذربیجان را بر خاک هلاک انداخت در فتوحات شاهی سمت
تحریر یافته که در آن معرکه هولناک سلیمان ترکمان با آن شاه حیدر توان در مقام
مبارزت آمده بضرب سنان جان ستان از پشت زین بر روی زمین افتاد و آنحضرت
از کمال لطف و مرحمت دست از قتل او کشیده داشته او را بجان امان داد و بعضی از
غازیان افغان باوج آسمان رسانیده از موجب آن عفو پرسیدند جواب داد که
هنوز روزنامه اجل او باختتام نرسیده اما منشور حیات من برقم ختم مرقوم
گردیده و مرا درین معرکه شربت شهادت می باید چشید آنگاه کرت دیگر بر
صف اعدا حمله کرده نهایت کشش و کوشش ظاهر ساخته چون نزدیک بآن
رسید که شروانشاه و سلیمان بیک از معرکه ستیز عنان یکران بوادی گریز منعطف
گردانند از شصت تقدیر تیری عمر فرسا گشاد یافته سبب انقطاع رشته
حیات آن مرتضوی صفات گردید و مانند پدر و اجداد بدرجه شهادت فایز شد
بعد از وقوع آن حادثه صوفیان و غازیان قدم در وادی فرار نهاده شروانشاه
و سلیمان مسرعی جهت ایصال بشارت به تبریز فرستادند و جسد مطهر سلطان حیدر را
بعد از تجهیز در موضع تبرسران بخاک سپردند **محبوس شدن اولاد سلطان حیدر
در قلعه اصطخر و انهزام عمر یعقوب** سبب حبس آنحضرت آن بود که بعد از شهادت
سلطان حیدر طبقه صوفیه در خطه اردبیل مجتمع گشته بنا بر صغر سن شاه عالی گهر
برادر کلانترش سلطانعلی پادشاه را قایم مقام پدر گردانیدند و باندک زمانی جمعی کثیر
از صوفیان زمره جهت اداء تهنیت ولایت عهدی و طایفه برای تحریص بر طلب خون
پدر در اردبیل جمع آمدند و چون خبر بسمع یعقوب میرزا رسید از ازدحام بترسید

ویکی از امراء عظام را با فوجی از سپاه فرستاد که سلطانعلی میرزا را با برادران کهترش
سید ابراهیم و شاه اسمعیل و والده ماجده ایشان جلیله بیگم آغا گرفته بشیراز آرد
و بجای آنجا منصور بزناک سپارد و سلطانعلی غیر رضا و تسلیم چاره ندانست
با والده و برادران بشیراز رفته منصور بیک آنرا در حصار اصطخر مقید ساخت
هرچند بعض از سالکان مسالک روایت تعقوب میرزا را از آزار آن در اماری برخ
کرامت منع نمودند بجایی نرسید و ایشان را نمکان محبوس میداشت تا منشور
حقیقی اساس دولتش روز بروز بر کرسی امید و در زمستان سنه ۸۹۶ که در قراباغ
ازان طرح قشلاق انداخته بود نزول بلایا در ان اردو متواتر گشت و نخست
یوسف میرزا مریض شده در گذشت و مادرش بنوراز سوگواری پسر نازپرورد چهره
بود که مدت عمرش بسر آمد و هم دران هفته یعقوب میرزا نیز پهلو بر بستر ناتوانی
نهاده مدبر طبیعتش دست از حفظ مملکت مدنی باز داشته رخت بقا بباد فنا داد

ذکر سلطنت مرزا بایسنقر و کشته شدن

چون سلطان یعقوب هلاک بر ملک اختیار
نمود صوفی خلیل و امراء موصلو و بزناک پسرش مرزا بایسنقر را بپادشاهی بر
برداشتند و نوپیمان مایندری بر سلطنت مسیح میرزا اولاد امیر حسن بیگ اتفاق نمودند
رایت خلاف برافراشتند و در منزل سلطان بود قراباغ میان ایشان مقابله و
مقاتله بوقوع پیوسته نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنقر وزید و مسیح میرزا با اکثر
بایندریه بقتل رسیدند مرزا بایسنقر در عنایت بخیر و نکبه تبریز شتافته بر
تخت سلطنت متمکن گشت و صوفی خلیل زمام جمیع مهام ملک و مال را قبضه
اختیار در آورده بنا بر ذخیره که از نواب سلطان یعقوب در خاطر داشت قصد اخذ و قتل

ایشان نمود و هریک را بهانه کرفته از انجمله قاضی علی شربت شهادت چشید و شیخ
نجم الدین مسعود اگرچه جان برد اما بی اختیار کردید در خلال این احوال محمود بیک
بن اغرلو محمد بن امیر حسن بیک که در روز قتل عم خویش مسیح میرزا از معرکه کریخته
بود بپادشاه علی بزناک که در بعض از ولایات عراق حکومت میکرد ملحق شده
داعیه استقلال پیدا کرده شاه علی با بسیاری از امراء و لشکریان دست بیعت بدو
دادند و اکثر بلاد عراقین را بتصرف در آورده با سپاهی جلادت آیین روی
توجه بصوب دربند نهادند چون این خبر بتبریز رسید بایسنقر میرزا با صوفی
صوفی خلیل متوجه مخالف کردیده در صحرای دربند با یکدیگر محاربه نمودند و بنکر
نصرت و ظفر در نظر بایسنقر جلوه کر کشت و محمود بیک پناه باستانی برده سید
نعمت الله همدانی وقوف یافته حوالی اسیار افروخت و محمود بیک را اسیر
آورده نزد بایسنقر برد و بنا بر صوابدید او پسر عم را هلاک کرد و بعد ازان
فتح عظمت و جبروت صوفی خلیل از حد کذشت و انچنین سبب مخالفت سلطان
شد و با اتفاق سایر حکام لشکری فراهم آورده متوجه تبریز شد چون این خبر بسمع
صوفی خلیل رسید در رکاب بایسنقر عنان توجه باستقبال منعطف
کردانیده و در وقت تعارف فریقین امراء آذربیجان شعار خلاف ظاهر ساخته
زمام اختیار بایسنقر بدست آوردند و او را طوعاً او کرها نزد سلطان هلاک بردند
و صوفی خلیل مغلوب کشته بحبل سلطان هلاک کرفتار شد و فی الحال مهمش ازهم
بکذشت و سلطان هلاک بدستور ایام سلطنت بر بایسنقر اطلاق نموده در ملازمتش
به تبریز خرامید و سر انجام مهام ملک و مال را بکف کفایت او کذاشت

ذکر ارتفاع لوای دولت رستم میرزا با مداد آپه سلطانی

رستم بیک بن
مقصود بیک بن امر حسن بیک بعد از فوت عم خود یعقوب میرزا متابعت میرزا
اختیار نموده و چون مسیح میرزا در معرکه سلطان بود مغلوب گشت رستم بیک در
قید اسارت بدست صوفی خلیل افتاده و در قلعه النجق که گوتوالش فرق سیدی علی
بود محبوس شده و آپه سلطان که در سلک اعاظم نوینان انتظام داشت
همواره بنقش وصول منصب امرائی بر لوح خاطر مینگاشت پس از قتل صوفی
خلیل و تسلط سلیمان بیک از امرای اوزبانیه عازم النجق شده معمدان نزد فرق سیدی
علی فرستاده پیغام داد که مناسب است که رستم بیک را بپادشاهی برداشته لشکر
و سپاه این حدود را جمع آورده بمدت بر استخلاص ممالک عراق و آذربیجان بگمارم
و سیدی علی با سیفی بهدر استاکلی که میان او و رستم بیک قواعد عهد و پیمان بغلاظ
ایمان ما کید یافت ناگاه رستم بیک از قلعه بیرون آمده با په سلطان پیوست
و بمعانقی یکدیگر متوجه تبریز گشته سپاهی بر ستیز در ظل رایت ایشان جمع آمده
و این خبر بعرض میرزا بایسنغر و سلیمان بیک رسیده محافظ را استعفا نمودند
اما هر فوجی را که بتعاقب فرستادند طریق موافقت مسلوک داشته نزد رستم بیک رفتند
لاجرم بایسنغر و سلیمان روی گردان شده ندوبا یسنغر مصاحبت نمود و شروانشاه بود
با شقاحسین علیخانی و شیخ محمد الرس معهود عازم سروان شده سلیمان بیک
روی بطرف دیار بکر آورد و رستم بیک به تبریز خرامیده عروس مملکت آذربیجان
از زحمت اغیار در کنار گرفت و حکام و ولایات عراقین و فارس و کرمان و گرد
و لرستان قاصدان نکته دان با تحف و هدایا فرادان بآستان سلطنت شهاس گسیل

اما

اما بایسنغر میرزا چون بشروانشاه امداد نموده اسباب سلطنتش

بهم رسانیدند و شیخ محمد الرس معهود بنا بر قصد بعض از امرا طعام مسموم خورده عزم
سفر آخرت نمود و سلیمان بیک چون بدیار بکر رسید روزی چند بلعب و عشرت
گذرانیده ناگاه تیر بلایی از شصت قضا و قدر رشته حیاتش منقطع گردید
و از آن چنان بود که قبل از آن سلیمان بیک برادر زاده خلیل را بسببی از اسباب کشته بود
و در آن وقت که پریشان حال بدیار بکر رسید نور علی بیک پسر زاده خلیل که در ایالت
در سلک امرای اعتبار انتظام داشت با شقاحسین خوئی عم قاصد قتل او گشت و منتهز فرصت
بوده سحری در حمام حسن کیف بسر وقتش رسیده و بزخم تیغ تیز صبح حیاتش را شام
ممات مبدل گردانیدند رستم بیک بعد از استماع این خبر خال خود قاسم بیک را والی دیار
ساخت

ذکر انجذابات یافتن دارای سپهر مدار و کشته شدن بایسنغر میرزا

باری بمقتضای ذا اراد الله شیا هیأ اسبابه چند صورت روی نمود که هر یک
سبب بجابت آنحضرت بود اول آنکه چنانکه مذکور شد سلطان یعقوب بعالم
آخرت رفت دیگر رستم بیک که برادر زاده جهانشاه بیک آغا بود خروج نموده بایسنغر
و سلیمان را بگریزانیدند دیگر آنکه شروانشاه که مالک سلطانحیدر بود جهت امداد
با رستم بیک اوزبک خلاف برگشود و لشکر بمیرزا بایسنغر داده اورا با شقاحسین
ملک مورد شر تعذیب نمود و چون این خبر برستم بیک رسید کاطرش خطور کرد که
شاه دین پناه و سلطان علی پادشاه و سید ابراهیم را از قلعه اصطخر بیرون آورده منصوب
ایه سلطان بکنار شروان فرستد تا صوفیان عظام دیار از روزگار میرزا بایسنغر و
سروانیان برآورند و مملکت عراقین و آذربیجان در تحت تصرفش قرار یابد بنابرین رویش

خبر توجه بایسنقر استماع نمود آن سه کوکب برج کرامت را از اصطخر به تبریز طلب
کرده خلع فاخره و نقود وافره نزد ایشان فرستاد و التماس براق سفر
شروان کرد و چون این خبر باطراف امصار رسید بانبک زمانی جمعی کثیر از مردان
وطالبان در ظل رایت سلطانعلی پادشاه جمع آمدند و آنحضرت بهمان آیه الطاق
متوجه مقاتله مرزا بایسنقر گشته چون بمعبر آب کر رسیدند در آنطرف زود
سیاهی سیاه مخالف دیدند و از هر دو جانب کنار آب را بحیره و تورة مضبوط
ساخته چندگاه سنبر تردد از طرفین آمد شد مینمود و هر روز آتش مدافعت و ممانعت
اشتعال یافته بیکر فتح و ظفر در نظر هیچ یک از ان دو لشکر جهره نمیکشود آخر
الامر بی انکه غالب از مغلوب متمیز گردد مرزا بایسنقر بشروان معاودت نمود
و اینه سلطانی همراه سلطانعلی پادشاه روی توجه به تبریز آوردند و هم در آن
اوقات کوسه حاجی بایندر که حاکم اصفهان بود با رستم بیک اظهار خلاف نموده
خطبه بنام مرزا بایسنقر خواند و مرزا بایسنقر بار دیگر از شروان در حرکت آمده
تا منزل آبار و مشکین راند رستم بیک چون از توجه خود را هدف سهام طغیان
دید کرت دیگر اینه سلطان را با سلطانعلی پادشاه متوجه مرزا بایسنقر گردانید
و قرابیری تواجی را با جمعی کثیر از جوانان پرتهور بحرب کوسه حاجی مایندر و سالار
وان نوبت اینه سلطان بر بایسنقر ظفر یافته بایسنقر قتلق رسید و قرابیری
در نواحی درگزین با کوسه حاجی مصاف داده بروی غالب شد و کوسه حاجی مقتول
گردید و این دو خبر بهجت اثر در یکشب بتبریز رسیده تمامی کلر از ممالک عراق
و فارس و کرمان و آذربیجان و ارانی از خار تعرض معاندان مصون ماند ذکر شهید شدن

سلطانعلی پادشاه و مشروط شدن زلالهجانی از مقدم شاه چون از رستم بیک بسعادت
بخت یک از جانب باغیان و مخالفان خاطر فارغ گردانیدند سلطانعلی پادشاه
و شاه دین پناه و سید ابراهیم از روی تجمل شرف حضرت ارزانی داشت
تا بار دیگر بساط شایسته بدستور آثار کرام بر سجاده دین پروری بگسترند و ایشان
بار دیگر بوطن مالوف شتافته در اندک مدتی بسیاری از سالکان طریق ارادت
در حلقه اردبیل جمع آمدند و چون خبر ازدحام خواص و عوام بر درگاه سلطانعلی پادشاه
بگوش رستم بیک رسید از مخالفت اندیشیده کس بار دیگر فرستاد و بار دیگر آن
سه برادر را بار داد و برد و جمعی از معتمدان خود را تعیین کرد که ایشان را بچشم نگاه دارند
و همچنین از طایفه صوفیه و قزلباش در خدمت ایشان تعیین نمایند و در میان اوقات
ایشان را در اردوی رستم بیک تشریف دادند هر روز جمعی کثیر از مریدان بخدمت
آمده از انعام و احسان و اینعام و اکرام بفیض و نذورات میگذرانیدند و چون می نوشیدند
بخلاف محکم در اردو میباشند عنان مراجعت بمنازل خود نمیتافتند افکار رستم بیک از
هجوم آن زمره ناهنجار پریشان گشته بخاطرش رسید که از قشلاق خوی روی
بییلاق نهاد قصد نمود که قطع صلهٔ رحم نموده سلطانعلی را بشربت شهادت بچشاند
و منهی کیفیت امر معروض داشته بمقتضای الضرار حالا یطاق فی سنن الامر بتغییر عمل نمود
و شاه دین پناه و سید ابراهیم را مصحوب خود کرده بمنزلهٔ ماخطه اردبیل عنان
بازکشید از صوفیان و غازیان هر کس در آنجا بود بموکب اکبر ملتحق شدند و
مستعد جنگ شده دل بر مقاتله استوار ساختند رستم بیک بعد از وقوف بفرار
اینه سلطان را با فوجی از سپاه بتعاقب مامور گردانیده و اینه متوجه اردبیل شده

در روزی که نزدیک آن بلده رسید سلطانعلی بخود راه باطل دانست که بقدر ملک قدیر
معترض آنست که در آن زور او را شربت شهادت چشاند و بعد ازان کار برادران
بدرود ترتیب یارسید بنا بران امرا صوفیه را بعتبه علیه طلبیده از ارتحال خود خبر داد
و بار نقاره رایت شاهی امیدوار ساخت و تاج و دستار خود را بر فرق مبارک
آنحضرت نهاد و همان لحظه طلیعه لشکر ایه نمودار شده آنحضرت عازم جنگ گردید و
بدستور جد خود امام حسین ع قتال مسنمود تا وقتی که جام شهادت نوشید شاه دین
پناه بعد ازین مصیبت و مراجعت اعدا دولت در مملکت رستم بیک مصلحت اقامت وقوع
ندانست و با حسین بیک لله و خادم بیک و ده ده بیک و غیرهم از امرا صوفیه طریق
مشورت مسلوک صرف نمکنان مستصوب نگردند و آنحضرت با قرب دویست تن
برادر کلانتر خود سید ابراهیم را همراه کرده بطرف آنولایت عزیمت فرمود
و چون بلاهیجان رسید فرمان فرمای آن دیار میرزا اعلی بیک اورا با قدام تعظیم استقبال
نمود و جهت مسکن آنحضرت و منتسبان منازل تعیین کرده شرایط خدمتکاری بجای آورد
پس از چند ماه سید ابراهیم خیال حرکت کرده تاج دوازده ترک حیدری را از
سر برداشت و بدستور تراکمه آق و یلوق طاقیه بر سر نهاده علم توجه بتصوف اردبیل
برافراشت اما شاه دین پناه تا زمانی که ضمیر منیرش با منعم الهی پذیرفته که صبح خلافت
و کامرانی را وقت دمیدنست در خطه لاهیجان مقیم بود الکاه دفع اعدا دولت را
پیش نهاد همت ساخته رایت نصرت بجانب آذربیجان برافراخت چنانکه مرقوم خامه گردد

ذکر لشکر کشیدن احمد پادشاه از روم بجانب تبریز و کشته شدن رستم بیک ازدست
احمد پادشاه بن اغرلو محمد بن امیرحسن بیک بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا

از قراباغ کرخه بروم رفت و پادشاه آنمملکت ایلدرم بایزید کی از بنات خود را
باوی در سلک ازدواج کشید و بعد از چند سال هوس تسخیر ممالک موروثی کرده
ماجون نامعدود از مردم روم و تراکمه بصوب آذربیجان در حرکت آمد رستم بیک از
استماع این خبر علم مقابله افراخته موکب عمزاده را استقبال فرمود و بی انکه حقیقت حال
یکدیگر معلوم داشته باشند بکنار آب رسیده هر یک از معبری عبور کردند و مقداری
مسافت طی نموده کیفیت واقعه دانستند لاجرم بار دیگر عنان عزیمت بکنار آب انعطاف
دادند پس از تعارف و تعانق پیش از اشعاع نایره شین امرا عراق و آذربیجان
طریق بیوفایی مسلوک صرف ناگاه بر گرد سراپرده رستم بیک محیط شده و او را دستگیر
کرده نزد احمد پادشاه بردند و احمد او را در کنار آب ارس بی تهمتی از میان برداشت

ذکر جلوس احمد پادشاه و کشته شدن او بنابر مخالفت
مدت سلطنت رستم بیک شش سال
ایه سلطان چون بپادشاه بکلفتی عروس مملکت در نظر احمد پادشاه نقاب از چهره
گشاده روی بتبریز نهاد و اورنگ خلافت و جهانبانی را بوجود خود عزین ساخت
فرمان داد که زیاده از آنچه حسب الشرع متوجه ارباب دهقنت میشود زر او دیوانیان
یکدینار و یکمن غله بر هیچ آفریده حواله ننمایند و عمال طوایف انام را از تکالیف
فیلخانه معاف فرمود و احتیاجات و تشلثات کسی را نیازارند اما رقم ابطال بر
مقررات سیورغالات کشیده نشان معافی بهیچ یک از اصحاب عمایم را با مصادره نداد
و اینمعنی بروی مبارک نیاورد زیرا که هم در اوایل سلطنت ایه سلطان و قاسم بیک
بزنهار هم مسعی کردیدند و لوای مخالفت افراخته اورا هلاک شاه شد مفصل این مجمل
انکه چون احمد پادشاه افسر شهریاری بر سر نهاد حسین علی خانی که بزرگ شوکت از سیاه اعرا

ممتاز بود تا بر کنه دیرینه که از مطفر پرناک در سینه داشت او را در مواخذه کشید بلکه
عرق حیاتش به تیغ تیز منقطع گردانید و این خبر بقاسم بیک کرد او را و بود در
شیراز از حکومت مسعود رسیده خاطر بدان قرار داد که بهنگام فرصت را بایت مخالفت
مرتفع گرداند درین اثنا احمد پادشاه نشان امارت و ولایت کرمان بنام ایشه سلطان
رقم زد و ایشه سلطان بصوب کرمان روان شد پس از قطع چند منزل رسل و رسایل نزد
قاسم پرناک فرستاد و او را بطلب خون برادر تحریص نمود و پس از مبادلهٔ قواعد عهد و پیمان
تاکید یافت ناگاه قاسم بیک با سپاهی بی پایان بصوب ایشه سلطان هجوم آورد و احمد پادشاه
کیفیت حادثه را شنیده با لشکر آذربیجان عنان بدفع ایشان منعطف گردانید و در
کهنه ارک اصفهان ملاقی فریقین اتفاق افتاد و غبار معرکه جنگ در میان آمده نسیم نصرت
بر پرچم علم ایشه سلطان وزیده احمد پادشاه که سرشاه سلطنت کرده تو تهلک
رسید و ایشه سلطان روی بقشلاق بلده قم آورده سکه و خطبه بنام سلطان مراد
ولد سلطان یعقوب که بعد از قتل برادر خود بالستقر در پناه شروانشاه او فرار نموده
مزین ساخته قاصدی جهة طلب او بشروان فرستاد و در قم بارگاهی بتکلف و شوکت
مناسب بنصب کرده مسندی در پیشگاه بارگاه نهاد و دستاری مرصع بر سر مسند مصحوب
هر صباح مرصعی که امرا و سلاطین را ملازمت نمایند مدانجا میرفت و بر انجام مهام
پرداخته شیلان میکشید تا وقتی که سلطان مراد بوی ملحق گردید ذکر غزو محمدی میرزا
و الوند و کشته شدن ایشه سلطان اولاد یوسف بیک بن امیر حسن بیک محمدی
و الوند در روز جنگ کهنه ارک در خدمت احمد پادشاه بودند و بعد از کشته شدن
احمد پادشاه و تفرق سپاه هریک بطرفی توجه نمودند محمدی مدار العبادة یزد رفت

ذکر غزو

و حاکم آن دیار مراد بیک با سیدر بابشاق شرف بیک و اولاد پادشاهی بر دشمنان
و الوند میرزا بدیار بکر شتافته بمعاونت قاسم بیک خال رستم بیک که پس از
واقعه سلیمان بیک بران مملکت استیلا یافته بود خیال استقلال بر لوح خاطر
نگاشت و چون ایشه سلطان فصل زمستان را در بلدهٔ قم بپایان رسانید
عنان عزیمت بصوب تبریز منعطف ساخت و محمدی میرزا امامی و ولایات
عراق را در تحت تصرف آورده در ملک اسلی حل اقامت انداخت و ایشه سلطان
لشکر آذربیجان فراهم آورده بجانب او نهضت نمود و محمدی قبل از آنکه بتمام آلت
قتال آیت فرار خوانده نزد حسین کیا چلابی بقلعه استما رفت و ایشه سلطان
خود کزل احمد را با اکثر لشکر در ورامین ری گذاشته بقم مراجعت نمود و
در آن بلده طرح قشلاق انداخت اما محمدی میرزا چند روز در
قلعه استما بسر برد و با تفاق حسین کیا روی بری آورده شبیخون بر کزل احمد زد و
تمامی عراق و جهات او را بگرفت و کزل احمد مقهور و پریشان حال ببرادر پیوسته ایشه
در قم مصلحت اقامت ندید و در میان زمستان براسب قزاق سوار شده تا
رباط دانک عنان باز نکشید درین اثنا سلطان مراد از سروان آمده بوی
پیوست لاجرم مستظهر گشته دل در مقابله و مقاتله مخالفان بست و محمدی را در ولایات
دی ترویج تمام دست داد اکثر امرا عراق بقدم اخلاص پیش او رفتند و او ایشان را بمزید
رعایت و رعایت امیدوار گردانیده و با تفاق بسیار متوجه ایشه گردید و ایشه هم
از کرده پشیمان بمیدان تاخته در عزیز کندی آن دو لشکر بیکدیگر رسیدند و آتش
ستیز تیز گردید محمدی تا بید سر مهری اختصاص یافته ایشه بر خاک هلاک افتاد و سلطان مراد

بمرافقت کزل احمد پشت بر معرکه قتال کرده روی توجه بجانب شیراز آورد
محمدی مظفر و منصور بتبریز خرامید و بر تخت سلطنت نشسته لوای مکنت بایوان کیوان رسانید

ذکر ابتدای سلطنت الوند میرزا و رسیدن ایام دولت محمدی بانجام

چنانچه سابقا در حیز بیان آمد چون امیرزاده الوند از معرکه کهنه الک بدیار بکر
رسید قاسم بیک اسم سلطنت بروی اطلاق کرده لوای استظهار مرتفع گردانیده سایر
امرا و ارکان دولت را در هیچ کار مدخل نداد و پادشاه را نیز بی اختیار نگاه داشته
ابواب نخوت و تکبر برگشاد بنابرین الوند میرزا از صحبتش متنفر گشته اکثر امرا و لشکر
با وی اتفاق کرده شبی از اردوی قاسم بیک جدا شده روی باذربیجان آورد محمدی میرزا
چون از توجه برادر با آن لشکر خبر یافت تاب مقاومت در حیز مکنت خویش ندیده از
تبریز بسلطانیه شتافت و الوند بی دردسر باذربیجان درآمده لوای سلطنت بلند گردانید
و منصب وزارت بخواجه سابق الدین عنایت کرد و لطیف بیک را بمرتبه وکالت رسانید
اما محمدی باتفاق بعضی از امرای عراق بطرف اصفهان نهضت نمود و سلطان مراد از
شیراز بدین وقوف یافته ابواب خلاف برگشود بلکه هم در آن ایام با سپاهی نصرت
انجام عازم اصفهان گردید و محمدی باستقبال پسر عم از شهر بیرون رفته در منزل خواجه
حسن ماضی بقارب فریقین بتلاقی انجامید و بعد از تسویه صفوف و تحریک رماح و سیوف
محمدی بکمند گزند گرفتار شده مقید گشت و سپاه او منهزم شده از جمله اعاظم
امرای او پیر علی بیک و قناق با اولاد و اتباع بطرف ساوه و قم و کاشان رفته
پیر علی ساوه را مضبوط گردانید و پیر محمد در قم اقامت نموده قناق در کاشان رایت
نخوت برافراخت اما سلطان مراد بعد از فتح محمدی را مقید ساخته همراه بسلطانیه برد

و پیرام بیک را بایل ساختن امرا مشار الیهم نامزد کرده بساوه رفت و با پیر علی
ملاقات نمود و بعهد و پیمان او را اطمینان داده قاصدی بطلب پیر محمد و قناق
فرستاد و ایشان بساوه رفته مصحوب پیرام بجانب سلطانیه در حرکت آمدند و چون
بمنزل دو برادران در گزین رسیدند هراس بیقیاس بخاطر راه داده شبی پیرام را
در خواب گذاشته علم عزیمت بمنزل خود برافراشتند سلطان مراد بعد از اطلاع
با پنجاه هزار سوار و پیاده متوجه ساوه شد پیر علی اسباب قلعه داری مرتب ساخته
کما ینبغی بحراست برج و باره پرداخت و سلطان مراد مدت پنجاه روز بجد هر چه
تمامتر بامر محاربه و محاصره پرداخت و مطلقا بدیدن چهره مراد فایز نگشت قاصدان
سخن دان در میان انداخته مهم بر مصالحه قرار یافت برین موجب که از اولاد پیر علی بیک
ابدال بیک از ساوه بیرون آمده غاشیه ملازمت سلطان مراد بر دوش گیرد و
او ترک محاصره داده پیر علی بدستور استمرار حاکم ساوه باشد و همان روز سلطان
مراد از ظاهر ساوه کوچ کرده عنان بجانب آذربیجان منعطف گردانید

ذکر مصالحه مراد و الوند و احوال ایشان تا ارتفاع دولت پادشاه عالیشان

چون سلطان
مراد از ظاهر ساوه کوچ فرمود هوس تسخیر سایر ممالک موروثی کرده بجانب تبریز
نهضت نمود و الوند نیز متوجه او گشته نواحی خاین قلعه را معسکر ساخت و سلطان مراد
بچهار فرسخی اردوی پسر عم رسیده بخیال قتال علم برافراشت درین اثنا درویشی خیرخواه
موسوم به بابا خیر الله بآن دو پادشاه ملاقات کرده نصایح سودمند بگوش
ایشان رسانیده هر دو را بصلح مایل ساخت مقرر آنکه آب قزل اوزن میان مملکت
ایشان واسطه بوده تمامی ممالک دیار بکر و اران و آذربیجان از الوند میرزا باشد و جمیع

ممالک عراق و فارس و کرمان تعلق بدیوان سلطان مراد گیرد و بر موجب عهد و پیمان در میان آمده
الوند روی بتبریز نهاد و مراد بقزوین رفته قشلاق کرد و بعد از مصالحه پیر علی و پیر محمد
و قناق بملازمت مراد شتافته پیر علی و قناق معروض تیغ سیاست گردیدند
و پیر محمد تربیت یافته درین اثنا بعرض مراد رسید که قاسم حاکم شیراز خیال مخالفت
دارد لاجرم از قزوین متوجه فارس گشته قاسم خبر یافت و مقاومت در حیز قدرت
خود ندیده بقدم اعتذار پیش آمد و در قصر زرد باردو رسید مراد و امرا اطاعت
او را حکم ایمان یاس دادند و جمیع امراء پرناک را گرفته ابواب بلا بر روی ایشان گشادند
و مراد از قصر زرد بکازرون رفته زمستان در آنجا بپایان رسانید و در همین
سال شاه مرتضی خصال ظهور فرموده شروان را مفتوح ساخت و سال دیگر که
سلطان مراد در دلیجان قشلاق کرد پادشاه آفاق گرد لشکر بآذربیجان کشیده
روی باستیصال نهال اقبال الوند آورد چنانچه بوضوح خواهد پیوست **بیان ابتداء**
دولت شاهی بتایید الهی همت بلند شاه عالیجاه از مبادی نشو و نما همواره
متوجه آن بود که بضرب حسام نصرت فرجام ریاض دین و دولت را از خار طغیان
ارباب عناد پاک ساخته اساس کشورگشایی برافرازد ❊ برافرازد لوای پادشاهی
کند تسخیر از مه تا بماهی ❊ بنابرین بعد از چندگاه که در مملکت گیلان رایت اقامت برافراشت
خاطر عالی مآثر بران قرار گرفت که از ولایت غربت متوجه خطه اردبیل گردد و از
ارواح مقدسه آباء کرام استمداد نموده همت بر انتزاع ملک از تصرف اصحاب
بدعت مصروف گرداند و این معنی را با طایفه از اعیان غازیان که ملازم آستان بودند ظاهر
ساخته کمر اطاعت و فرمانبرداری بر میان بستند و بعد از تصمیم عزیمت یکی از اهل اختصاص را

جهت رخصت نزد میرزا علی کیا فرستاده آنجناب از صغر سن و قلت سپاه و عظم شان
اهل طغیان اندیشیده فرمود که چندگاه دیگر با روزگار در ساختن انسب است
تحمل بود شیوه دلپذیر خصوصا بکاری که باشد خطیر و این جواب بعرض رسیده
جهت ملاحظه خاطر میرزا علی در آن دیار فی الجمله توقفی نمود پس از روزی چند بنفس نفیس با او
ملاقات فرموده زبان باستجازه گشاد و آنجناب کرت دیگر بصبر و شکیبایی امر کرد
و در باب فسخ عزیمت نهضت شرایط الحاح و مبالغه بجای آورده التماس او درجه قبول
نیافت لاجرم رخصت ارزانی داشته در ساعتی که ❊ ظفر همره و اخترش یار بود
سعادت چو دولت بدو کار بود ❊ ز گیلان شه کامران شد روان ❊ بتدبیر پیر و به بخت جوان
و میرزا علی موکب عالی را مشایعت نموده مراجعت فرمود و چون موضع ارجوان از بلوک
ستاره که داخل اعمال همان ولایتست محل نزول شاه ستاره سپاه گشت لشکر شتا
دست یغما برآورده تاثیر سرما بجایی رسید که کار از ارتکاب ایوار و شبگیر درگذشت
بنابران در آن مرز قشلاق کرده در اوایل فصل ربیع بصوب اردبیل در حرکت آمده و بوطن
مالوف رسیده لوازم طواف آباء کرام بتقدیم رسانید و دست مناجات برآورده
مرادی که داشت طلب نمود و در آن زمان علی بیک چاکرلو بر اردبیل مستولی بود و
میرزا محمد تالش با وی در طریق هواخواهی سلوک مینمود بنابر لشکر بسیار آن دو سردار اقامت
در آن دیار مناسب نمینمود لاجرم عزم سفر جزم کرده با زمره از اهل اختصاص مانند
عبدی بیک تواجی و حسین بیک لله و خلیفه الخلفا و غیرهم از اعیان قرعه مشورت
در میان انداخته بعد از تامل و اندیشه بر زبان الهام بیان گذرانید که انسب آنست که
کریمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة را مطمح نظر همت داشته بجانب گرجستان

شتابیم و تیغ جهاد از نیام اشتعام برآورده غازیان قبایل بسیط اقالیم کفر و ضلال را بهم
امراء عظام بر انکه در آن هنگام از عازیان زیاده از سیصد نفر حاضر نبودند آن عزیمت را علی
مصلحت ندیدند و بعرض رسانیدند که مناسب آنست که بسنت سنیه سلطان حیدر
عملنموده نخست سر عازیان باطراف و نواحی عراق و آذربیجان فرستیم تا جار بار بارادت
رسانند که پراق نموده بمیعاد مقرر در اردوی ظفر اثر مجتمع گردند انگاه با بسطار تمام
روی بغزو اصحاب ظلام آوریم و این سخن مقبول افتاده جار چیان باطراف ممالک
فرستادند و پادشاه رایت بصوب قراباغ و کوکچه تیکیز برافراخته در اثنای راه
معلوم شد که یکی از نبایر میرزا جهانشاه موسوم بسلطان حسین بارانی بسیار
کثیر در حدود کوکچه تیکیز اقامت دارد و بخار غرور و پندار بدماغ راه داده
دیگری را بنظر در نمی آرد و شاه دین پناه باجرای مهمات عالیجاه و ارباب
فرموده در آن اثنا ایلچی رسیده نامه آورد مضمون انکه اکراد ماتاب بهمون حال
ظلال دولت و اقبال عرق مخلصان اینجا می اندازد بنده عاشیه خدمتکاری بر دوش گرفته
و حلقه جانسپاری در گوش کشیده بکمال اخلاص بطور میرساند آن مسئول از شرف قبول
مهجور مانده چنان مقرر شد که همان منزل چند روزی توقف نموده سلطانعلی را نیز
خبر داده با فوجی از مردم یکدل بلازم رکاب شتافته و بعد از تعیین بساط جلالت عرضه
داشت که اگر مسکن این ممتحن دولتخواه بمقدم شاه دین پناه مشرف گردد قوم
و قبیلوق را اختر اقبال از مطلع امال طالع خواهد شد الحضرت بسبب اقتضاء وقت مصلحت
در اجابت دانسته بجانب معسکر سلطانخیر توجه فرموده و در خلال این احوال غازیان عطارد
جار چیان جهة احضار ایشان از اطراف بلدان رفته بودند فوج فوج باردوی همایون میرسیدند

اردوی

اردوی همایون بکهزار و پانصد سوار و موکب ظفر آثار مجتمع بودند و چون نواب آزادی سلطانخیر
از انوار اطلعت همایون صفت اضارت پذیرفت بنا بر اقتضای رای عالم آرای عالمگیری
کشای از امتزاج آن زمرهٔ غدار اجتناب نمودند و خیام نصرت انجام در ظرف
دیگر برافراخته نزول اجلال فرمودند و روزی چند در آنموضع اوقات گذرانیدند سلطانخیر
باران شرائط میزبانی بتقدیم رسانید اما در آن اثنا بوضوح انجامید که از سحاب
مرافقتش غبار باران غدر مقاطر میگردد لاجرم خرم و خرسند شیم عزم رحلت
از آن منزل جزم کرد و این داعیه مسموع سلطانحسین گشته امرا را طلب داشت و
بزبان مکر و فریب اظهار اخلاص نموده گفت مناسب آنست که خدام بارگاه پیوسته
در مراقبت بنده بسر برده سلوک مفارقت جایز ندارند تا من طرفه اتحادی
آورده در قلع استیصال نهال اقبال اهالی و نفاق مساعی حمید مبذول دارم امرا
خون دانسته که سخن او اعتماد را نمی شاید بروجهی جواب گفتند که او را معلوم شد
بعد از آن شاه ظفر قرین در آن دیار توقف نخواهد کرد و سلطانخیر از آنجا کوچ
نموده خاطر بران قرار داد که آقاب اوج سلطنت را باختیار ساخته در سحاب حیات توقف
نماید و آن حیلت محال صعبتی طرح انداخته استدعا نمود که منزل او را بقدوم شریف
مشرف گردانند امرا چون مکنون ضمیر مکر تاثیرش میدانستند شاه دین پناه را بهمانه
عارضه در دولتخانه همایون بزمینه عزت کذا استند و حسین بیک للدا را در خدمت دایم
عبدی بیک و خلفا بیک بایشان را نزد سلطانخیر روانه شد و عذر خواهی نمودند که مزاج
از منهج اعتدال بصوب اعتلال انحراف یافته بنا بران مقرر شد که امرا در بصحبت شریف
و او این سخن را مقرون بصدق دانسته با امرا لوای عشرت برافراشت و در آن مجلس ایشان را

رخصت انصراف ازاز دهاشت وحون اشان بپایه سریر اعلی رسیدند مصلی دران مجلس
بخلاف رای سلطانخسین از انجا بهضت نموده چهره صعده را از انوار کوکب سعد
سلطنت پرزیب وزینت گردانیدند و در وقتی که نور آفتاب از فضای جهان نهان
مغرب نقاب نمود پادشاه گردون غلام اشارت فرمود تا خدام درگاه معلی
بضرب انجام را از کثرت مشاعل و شموع نمودار سپهر فیروزه فام ساخته
و شتران کوه پیکر و استران برق اثر را در زیر بار کشیده رایت نهضت برافراخته
و چون سلطانحسین روزش از توجه پادشاه خبر یافت دانست که در تعاقب مواکب
سپهر مراتب جز ورود نصرت ورود ثمری دیگر نخواهد بخشید و پادشاه بخجسته صعده
روزی چند بفراغت بگذرانیدند اگاه از ان منزل نیز کوچ فرموده دقوز آلام را مغیر
فیروزی انجام گردانیدند **ورود قراچه الیاس بدرگاه سپهر اقتباس** از عبادات
دلکشای نقاب تصبح رسیده که چون آوازه طلوع نیر تابان از اطراف
اشتهار یافت هر کس بحسب بخت و اقبال کرامت قدم از ارادت نیز دقدم ارسرعت
بجانب معسکر ظفر اثری شتافت اراجمله قراالیاس با فرقه از خردم روم اعوام کعبه
احترام شسته از مقام طواف قدم در راه نهاده بعد از طی بوادی در منزل شورکلک
فرود آمده بارگشادند منتش که بهادری بود سرکش و در ان نواحی حصاری داشت
سپهر وشش خون مطلع گشت بعزم استقبال او را استقبال نموده مراسم حسن اخلاص ظاهر کرد
و طرح ضیافت افکنده هر چند نفرار غاریان را در منزل فرود آورد انگاه ملازمان
خود را بغارت و تاراج ایشان مامور گردانیدند غازیان بقدر مقدور در دفع انجماعت
کوشیده بسی بسیار جان از اطراف پیرون برده عنان بطرف اردوی همایون معطوف گردانیدند

و در موضع دقوز آلام بارگاه فلک احتشام رسیده واقعه را معروض داشتند
آتش غضب ملتهب شده شاه کامکار باعساکر بجانب قلعه منتش ایلغار نمود
و او از کیفیت حادثه خبر یافته قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده سرخویش
گرفته و شاه دکمش شکن بظاهر آن قلعه رسیده عساکر دست نهب و
تاراج برآوردند و جمعی از متوطنان بپای حمانعت پیش آمدند قهرمان قهرپادشاهی بقتل
آن گمراهان فرمان داده جمعی کثیر بر خاک هلاک افتادند و جنود پادشاهی با غنایم
نامتناهی عنان عزیمت از راه قاغزان بصوب برجان انعطاف دادند و از
آنجا بجهت مصلحت ییلاق ساروقایه رفته قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسانیدند
و دران منزل بعرض همایون رسید که درین نواحی خرسی در مغاره وطن گزیده و
پنجه تعرض بجانب آینده و رونده مازیده شاه شیر شکار عازم دفع ان
جانور گشته سپاه انجم عدد در حوالی مسکن آن دد آواز تکبیر و تهلیل بارج
فلک اثیر رسانیدند و خرس بقصد ایشان از مغاره بیرون آمده پادشاه
شجاعت پناه با وجود انکه پیش شریعتش از دوازده سال تجاوز نموده بود بهمین
بجانب آن جانور مهیب توجه نمود و دو چوبه تیر از شصت کشاده هر دو مانند
تیر تقدیر بهدف مراد رسیده خرس از پای در افتاده مقتول گردید و غلغله افرین
و تحسین از اطراف و جوانب بگوش ملک فلک رسید **بیان عزیمت بصوب شروانی**
و غزو دیار کرجستان شاه دین پناه از موضع ساروقایه بطرف ارزنجان
نهضت فرموده در ان مکان کلانتران جنود را مجتمع گردانیده مطارحه نمودند که
توجه رایت بصوب کدام ولایت مناسب است و هریک از غازیان بنوای رایی روی نمود بعضی

مصلحت دران دیدند که دران زمستان در اران بخانی شتاق کنند و بهنگام نزول جمشید
در منزل سهرام اعلام بصوب دیار اران ظلام برافرازند و زمره برزبان آورند که
بجانب الکان فرقه تازیم و بر سر کفار آن دیار شتابیم فرقه دیگر را حرکت بجانب
چغور صعد مناسب نمود و طایفه را سفر دیار بکر از جمله حلفا ساک و حیس ملک الله
این سخنان را بعرض رسانیدند شاه منظفر لوا هیچ یک ازین آرا اصوات ندانسته
فرمودند که ما امشب درین استخاره بسر خواهیم برد و بموجب اشارتی که از روحانیت
حضرات ایمه معصومین رسد وقوع یابد عمل خواهیم کرد صباح روز دیگر فرمود که
دوش تحقیق پیوست که صلاح دولت دراینست که نخست رایت بصوب شروان
برافرازیم و مهم شروانشاه بسازیم و امرا این را بسمع روسا رسانیده
مجموع برزبان آوردند که ش زشه رایت جنگ افراختن زنا برصف دشمنان
تاختن ش و عزم یورش شروان جزم کرده بعد از وصول بمنزل پاسین رای اصابت
نمای چنان اقتضا کرد که خلفا بیک با فوجی از سپاه عثمان بصوب گرجستان منعطف
گردانند و کفار آن دیار را جرعه هلاک و بوار چشانند و خلفا بدان دیار ایلغار کرده
و مراسم جهاد بجای آورده جمعی کثیر از اهل ضلال بتیغ تیز بگذرانیدند و غنیمت بی نهایت
بنایه بر یرسانیدند و پادشاه اورانوازش کرده غنایم را بر غازیان قسمت فرمود
و هم دران ایام الیاس بیک ایغود اغلی ایلچی فتح قلعه منشی کرت دیگر فرستاده
سیلاب خوف و رعب بنیاد ثبات و قرار قراباتان و معلقان منش برانداخته
فریاد الامان بگیوان رسانیده و با تیغ و کفن بار دوم امرا الیاس شاه را لطف اورا
شفیع جرایم خویش گردانیدند و آنجناب قلعه را متصرف شده ابواب عفو بروی متوطنان

آن

آن مکان بگشادند که خدایان اشانرا باستان آورده پادشاه بخط عاطفت دراشان
نگریست و هامت قامت اشانرا بخلعت مناسب بیاراست و ضبط قلعه را بسورسایق
بایشان راجع نموده اجازت انصراف ارزانی داشت و ازان منزل روان گشته چون
بر تو وصول بر منزل احسنا باد انداخت مشعل کافل الطاف خسروانی خبر بافروز بود
قدم از سر ساخته بدرگاه شتافت و پیشکش گشیده زبان اعتذار بگشاد پادشاه
پوزش پذیرا و را بانعام تاج زرنگار و خلعت خاص و کمر مرصع و مرکب با مهار
مفتخر و مباهی گردانیدند و او حسب الفرموده متوجه قلعه خود گردید در بیان عبور لشکر ظفر اثر
از آب ارسی و در آمدن بولایت شروان پادشاه بی همال چون عازم شروان گشت
فرمان شد که بهرام بیک قرامانی با فوجی از مردم نکلو و قوم ذوالقدر پیشتر بکنار
آب کر شتافته از معبر قوین اولی عبور نمایند و گذر قری قتاج ملاحظه کرده بهرام بیک را
قایم لشکر گذشتن یابند بعضی از جنود را بمحافظت آن معبر مامور گردانند تا شروانیان
مانع عبور لشکر نتوانند شد و بهرام بیک روان شده بعد از وصول و مشاهده آن دو معبر
هیچ یک را قابل عبور لشکر ندانست لاجرم سپاه را دو بخش کرد که هر بخشی در یکی
ازان دو جانب آب ارسی رکه در آنموضع اتصال می یابد خیمه اقامت برافرازند و بهم
بر سر انجام اسباب عبور مصروف سازند و بعضی خیال بر سیبک کشتی و سفینه مینمودند
و جمعی در اندیشه پل و کلک می بودند که ناگاه پادشاه عالیجاه رسیده فرمود
تدبیر کنند تا من راقد می چند بجانب بالا رآب رانده آنگاه عنان بطرف
دریا انعطاف داده ازان بحر عمیق ع بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت ش عساکر
بحر جوش نیز معاقب موکب گردون مراکب آب در آب افکنند و مجموع در ضمان سلامت عبور نمودند

و آنشب در همان منزل توقف کرده روز دیگر کوچ فرموده از دو آب دیگر که هر یک
در عرض و عمق قرینه بحر اخضر بود بی دغدغه و خوف عبور نمود آنگاه عنان بطرف
شماخی انعطاف داده پس از وصول بمنزل کل دیکلی شخصی بعرض رسانید که شروانشاه
بعد از اطلاع بر نهضت پادشاه با خیل و سپاه بپای قلعه قبله شتافته و مستمر
استعمال آلات رزم و پیکار نشسته بنابران پادشاه عالمیان عازم قصبه شیربان
گشت و یکی از خدام که موسوم بود بقلی بیک و ملقب بود بخشی میرزا فرمود که
بشیربان رفته مژده امن و امان بمتوطنان آن مکان رساند و او هم در آن شب
بمقصد رسیده طوایف انام را مطمئن گردانید و روز دیگر پادشاه از آن منزل روان شده
در اثنای راه جاده که منتهی بشماخی میشد پیش آمد از راه شیربان عنان بدان صوب
منعطف گردانید و چون بشماخی رسید بوضوح پیوست که ساکنان آن دیار قرار
بر فرار اختیار کرده اند و بر قبل جبال تحصن جسته و شماخی یکدو روز محل نصب خیام عساکر
دشمن سوز بوده خبر رسید که شروانشاه بیشه را که در میان قلعه گلستان و حصار
بیعرد واقعست معسکر گردانیده و گرد اردوی خود را بچپر و شاخهای شجر استحکام داده
پادشاه بدانجا نهضت نمود و بمجرد توجه شروانشاه متزلزل شده از آنجا بقلعه گلستان
کوچ نمود **ذکر محاربه شاه با شروانشاه و اهتزاز نسیم ظفر بر پرچم علم پادشاه**
چون ماهچه رایت منصور پرتو وصول بر موضع مذکور انداخت فی الحال بتعبیه سپاه
عدد ایشان بهفت هزار میرسید اقدام فرمود و شروانشاه نیز با هشت هزار سوار
و هشت هزار پیاده جرار بر زبر پشته صعود نموده همت بر ترتیب قلب و میمنه و میسره لشکر
گماشت و بعد از تسویه صفوف از هر دو جانب آواز نفیر و سوزن و غریو کوس و شیون بلند گشت

غازیان

غازیان شاهی تیغ جهاد از نیام انتقام کشیدند و پیادگان والی شروان دست بتیر و کمان
باریدند درین اثنا بواسطه وفور شیبه تیر میمنه و میسره جنود ظفر ورود بهم برآمد و
شروانشاه با سواران یکبار حمله کرد و پیادگان شروان بدست و پای ستوران درآمده
دیگر مجال تیرباران نیافتند و غازیان ایمن گشته عنان جلادت بجانب دشمنان تافتند
و شروانیان در مقام مدافعت ثبات قدم ورزیدند و دست باستعمال شمشیر و
خنجر برآوردند و هر دو لشکر بر یکدیگر آویخته فضای میدان رزم را بمونه سیحون کردند
در خلال آن اهوال پادشاه شمشیر از نیام کشیده بحمله صف شکاف زلزله در عرصه
کون و مکان انداخت و چون شروانیان آن تهور و میدان داری مشاهده نمودند دستشان
از کار رفته پشت بر معرکه ستیز کردند و نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم پادشاه وزید
شروانشاه با بسیاری از امرا و سران کشته بر خاک مذلت افتادند و غازیان
گریختگان را تعاقب نموده شمشیر کین در خرد و بزرگ ایشان نهادند و چون خاطر از مهم اعدا
فارغ گردید در همان منزل نزول اجلال فرموده امرا و شجعان را بالتفات خاص اختصاص
داد و بموجب فرمان سرهای قتیلان را جمع آورده منارها برافراختند **توجه خلفا**
جهة دفع شیخ شاه بجانب شهر نو شاه عالمپناه بعد از فراغ خاطر از جانب
شروانشاه سه روز در همان منزل اوقات گذرانید آنگاه بلده شماخی را از فر همایون
غیرت افزای گنبد گردون گردانید و در آن خطه بمسامع جلال رسید که ولد رشید شروانشاه
موسوم بشیخ ابراهیم و ملقب بشیخ شاه در روز محاربه جان بتک پا بیرون برده
و حالا در شهر نو که بر کنار دریاست لنگر اقامت انداخته و بخیال مخالفت حشری از
سوار و پیاده مجتمع ساخته بنابران فرمان نفاذ یافته خلفا بیک با بعضی از سپاه جهة

پیش صف آمده

از سیلاب خون

دفع شیخشاه عنان بطرف شهر نو تافت و موکب همایون نیز معاقب بدان صوب نهضت
شیخشاه چاره منحصر در فرار دانسته با اتباع و اشیاع در کشتی نشسته بدریا
و بادبان بطرف گیلان برافراشت و خلفا خبر یافته نواحی شهر نو را مضرب
و همان روز اهالی شهر اطاعت و انقیاد نموده اکابر و اعیان با تحفه و پیشکش
باستان امارت نشان آمدند و خلفا ایشان را منظور نظر مرحمت گردانید و آن
در کمال عیش و طرب سر برده صباح روز دیگر علم انجم حشم پادشاه دین پناه
بران دیار انداخت و منزل شیخشاه قرار گرفت خلفا بیک پیاده سر بر آمده
بعرض رسانید و کلانتران آن بلده بانعام تاج و خلع فاخره مباهی گشته حکومت
آنجا بخلفا قرار گرفت پس از چند روز جهت قشلاق عنان بصوب محمود آباد
داد چون بدانجا رسیده یراق قشلاق فرمود بعرض رسانیدند که متوطنان قلعه
بحصانت حصار مغرور شده طریق خلاف مسلوک میدارند حکم شد که از
استاجلو محمد بیک و الیاس بیک ایغوداغلی بجانب باکو نهضت نمایند و در فتح آن حصار
و اهتمام بجای آورند ایشان روان شده بعد از وصول قلعه دیدند مانند بروج آسمان
مشید جدارش از سنگ ارتفاع پذیرفته سه طرفش را دریای محیط اساس
نموده و یکجانب که متصل بصحراست خندقی عریض عمیق متانت در افزوده متوطنانش
جلادت و کثرت ذخیره فارغ البال القصه امرا با عساکر مظفر لوا آن قلعه را مرکز وار
در میان گرفته آغاز محاصره و محاربه کردند و محصوران دست بانداختن تیر و سنگ
برآوردند و چون تسخیر از حیز امکان بیرون است مدت محاصره امتداد یافت و پس از
ماهچه رایت شاهی از افق آن دیار نیز فتح و فیروزی بر صفحات احوال غازیان یافت چنانچه

بیان

بیان فتح قلعه باکو بقوت دولت پادشاه نامجو چون شاه مظفر لوا فصل شتا
در منزل محمود آباد اوقات بگذرانید و نسیم فروردین بر اطراف بساطین وزید
پرتو اهتمام بر فتح حصن باکو انداخت و باکو کبه سپاه رایت بدان جانب برافراخت
بعد از وصول امر شد که آتش قتال برافروزند و زمره دیگر نقب زدن بنیاد نمایند
و آن دو طایفه بجد هرچه تمامتر آغاز کار و بنیاد پیکار کرده خروش و سوران زلزله در
زمین و زمان انداخت درین اثنا رای اشرف اقتضا کرد که خندق را از سنگ پر کنند
و نفس نفیس از باره کوه پیکر فرود آمده قورچیان عظام و خدام را بدان مهم مامور گردانید
و باندک زمانی آنقدر سنگ در خندق ریختند که نمودار کوهی بلند گشت و همه کس
بران صعود نموده بر ساکنان حصار مشرف گشت لاجرم کار محصوران بجان رسیده
بزبان تضرع امان طلبیدند و عفو پادشاهانه شامل حال ایشان گشته در حال ابواب
قلعه باکو را بر روی غازیان گشادند و کلانتران حصار شمشیر بدست و کفن در گردن
بدرگاه شتافتند و اکثر آن جماعت را تاج و خلعت عنایت نموده حکم شد که خلفا بیک
بجهت حکومت و نقل خزاین و ذخایر شروانشاه بقلعه شتابد و او اشراف و اعیان
باکو را همراه داشته بجانب قلعه روان شد و خزاین و دفاین سلاطین شروان را بدست آورده
پیشکشی و ساوری لایق از متوطنان آنجا بستد و مجموع آن نقود و اجناس را بدرگاه
ارسال فرمود آنگاه قبور بعضی از ملوک آن دیار که نسبت بسلطان جنید عداوت ورزیده بودند
شکافته استخوانهای پوسیده ایشان را بآتش انتقام بسوخت و عمارات عالیه آن
طایفه را منهدم ساخته مقضی المرام بازگشت و بمزید لطف خسروانه سرافراز گشت
بیان توجه بجانب قلعه گلستان و ذکر نهضت آذربیجان چون خاطر پادشاه از

جانب قلعه باکو فراغت یافت عنان بطرف حصار گلستان تافت زیرا که بسیاری
جنود شروان در آن مکان توطن داشتند و بحصانت قلعه و کثرت ذخیره مغرور
نقش فرمان برداری بر صفحه ضمیر نمی نگاشتند و بعد از آنکه حوالی گلستان مضرب خیام
از صدای کوس و کرنای زلزله در ارکان عالم انداخته امرا عظام اطراف
حصن حصین را بر یکدیگر قسمت نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند اما در
اثنا صورتی چند روی نمود که رقم عفو بر جرات و جسارت مردم گلستان کشید
کمر محاربت امیرزاده الوند بر میان جهد بست از آنجمله آنکه روزی در پای درختی
بود که نزدیک بآن قلعه واقع است و در باب کیفیت تسخیر آن تامل میفرمود که ناگاه
شخصی سر از حصار بیرون آورده دست بر گلو نهاد و اظهار عجز نموده بزبان حال
کرد که رایت همایون فال را از آنجا کوچ کرده بجانب دیگر نهضت نماید و این معنی
مهر تنویر ظاهر شده فتوری تمام باهتمامی که در محاصره داشت بظهور انجامید دیگر آنکه
عزیزی از اهل عبادت که بصدق سخن اتصاف داشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود
شخصی از مردم گلستان گریه کنان با وی میگوید که ملتمس آنست که از زبان من این حدیث
بعرض شاه عالمپناه رسانی که بر مرآت خاطر خطیرت صورت این معنی عکس پذیر خواهد
بود که در آن زمان که از ارزنجان بجانب شروان در حرکت آمده بر آب کر عبور کردی
با خود مقرر داشتی که چون بلاد شروان مسخر گردد متوطنان قلعه گلستان را مشمول
انعام و احسان گردانیده خلعت امن و امان پوشانی و آن عزیز علی الصباح بپایه
سریر شتافته کیفیت بعرض رسانید که این واقعه داخل رؤیای صالحه است زیرا که
من بعد از عبور از آب کر رعایت حال گلستانیان را با خود قرار داده بودم و تا غایت

آن

آن راز سربسته را پیش کسی نگشوده ام اکنون آن نذر بوفا رسانیده از اینجا کوچ میکنم
دیگر آنکه در اثنای این وقایع قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه که جهت تحقیق حال ارباب
ضلال بجانب قراباغ رفته بود رسیده بعرض رسانید که امیرزاده الوند سپاهی
افزون از چون و چند فراهم آورده نخجوان را معسکر ساخته و محمد قراجه را با فوجی از
جنود آذربیجان بطرف گنجه فرستاده تا از قوین اول گذشته ببلاد شروان
در آید و حسن بیک شکراغلی را بکرمارود فرستاده که از آن طرف بسوی آن ولایت
توجه نماید شاه دین پناه چون بر خیال مخالفان واقف شد یکبارگی از سر جرایم
مردم گلستان درگذشت و عزم رزم الوند جزم کرده بجمع کردن کشتیها و بستن
جسر بر معبر جواد فرمان داد و جیش میرزا بموجب فرمان اعلی بترتیب جسر مامور شده
[illegible] عنان بکنار آب انعطاف داد
[illegible] از جسری که در جواد تکمیل یافته بود عبور نموده تدبیر دفع اعدا [illegible]
همت کرده قراول تعیین فرمود

ذکر مخالفت امیرزاده الوند با پادشاه سعادت

امیرزاده الوند که در آن زمان بر بلاد آذربیجان استیلا داشت از فتوحاتی که شاه عالمپناه
در ممالک شروان روی نمود اندیشه مند گشته با خود گفت که چون از فتح شروان
فراغت یابند احتمال قریب دارد که اراده تسخیر آذربیجان نماید مصلحت چنانست که پیش از
آنکه این معنی از حیز قوت بفعل آید ما سپاه این حدود را جمع آورده در دفع غازیان
اهتمام نماییم و عنان بجانب شروان انعطاف داده در طریق کشورگشایی سلوک کنیم
و با این خیال محال لشکری عظیم فراهم کشیده در نخجوان اعلام برافراخت و حسن بیک
شکراغلی را برسم منقلای بکرمارود روان ساخت و چون پادشاه از آب عبور نموده بر معبر

اطلاع یافت پیری بیک قاجار را با فوجی بدفع سرشکر اغلی روان فرمود
رفته حسن بیک تاب مقاومت نیاورد و فرار نموده در نخجوان مالوند پیوست
بازماندگان او را بتبع گذرانیده یراق اشتر را غنیمت گرفته پیاده بسیر
پادشاه این فتح را مقدمه فتوحات دانسته عازم قراباغ شد و فرجان بیک
دیگر از متابعان الوند که دران حدود بودند از توجه شاه و وقوف یافته قدم
فرار نهادند و رایات شاهی بعد از شروع فراریان بصوب نخجوان از محرک آمد
برمی بیک بر سم سفلای برسایر غازیان سبقت گرفت و از اخبار عثمان
بغازیان الوند در برابر آمده پس از تبادل آتش یکچار در جنگ اسلحه گرفتار
دست و گردن او را بسته بدرگاه فرستادند و بقتلش فرمان شد و این خبر با
برخود بلرزید و متوجه حضور صفدر شد و در موضع شرور قرار گرفته
فرار کشیده و دل بر محاربه نهاده عاقبت از انگوره الوند در پیش
القصه چون شاه کشورگشای همای فضای نخجوان را از غبار موکب همایون عنبر
ساخت و کیفیت فرار الوند بوضوح پیوست متعاقب بدان صوب نهضت
و در زرین چشمه الوند نزدیک شده نزول فرمود و غازیان را بجراحت عساکر
و از لشکر الوند نیز فوجی بطلایه بیرون آمده تا ارتفاع علم اقبال از جانبین
پاسبس مرعی داشته پیدا بودند و در خیال جنگ و پیکار اندیشه مینمودند
صبح که شد خسرو بیضا علم عازم رزم شب ظلمت چشم
پای فلک فرسای بر پشت ابرش جهانپای کرد بهیده از سر اعتما

و محاربان را بر کوب امر کرده روی بتعقیب لشکر آورد و از اخبار امیرزاده الوند نیز
بتعقیب خود پرداخته اشارت بود تا شتران اردوی او را بتمام جمع آورده
بر یکدیگر بشکنند و در پس صفوف لشکر باز داشتند مصنف انکه هر کس از
میدان نستیزد روی بوادی گریز تا بدین راه پیروی نشاید و چون صفدر دو
لشکر مرتب گشت نهنگان پولاد پوشش تار و در ستیز بغالبیان نمودند
چون بمجرد آمد شد سهام دلدوز مهم دشمنان بدروز فیصل نیافت غازیان عطا
سیع انتقام از نیام کشیده روی بدیشان آوردند و آنجماعت نیز تا پای ثبات
فشرده تقدیر معبود در مدافعه کوشیدند بچون بس کز جان رفت بیرون زدن
زمین را در آورد جان در بدن ! دران اثنا پادشاه صمصام ذوالفقار
آخته بر صفوف دشمنان تاخت و چند کس را از پشتیبان بر زمین میر انداخته
علم فتح و فیروزی برافراخت و متعاقب پادشاه غازیان بهیات اجتماع حمله نمود
یکبار دست بتیغ راندن و سر افشاندن برآورده و از اعاظم امرا الوند لطیفا
و سید غازی و موسی بیک و قرجقای ابوک حسام خون آشام را صفحه هستی محو کردند لاجرم
سلک جمعیت ایشان از هم گسسته الوند از معرکه ستیز روی بگریز بصوب اردبیل آورد و
نکهت روح پرور فتح و ظفر بمشام مستشقان ما النصر الا من عند الله
و چون دولت آق قویلوق بزوال رسیده بود کریمخانی آن معرکه پس از وصول بصوف
شتران راه مسدود دیدند و سپاه پادشاه از عقب در آمده ان زمره بر آنچه
تیغ تیز نگذرانیدند و اندکی که از عرصات ملاحظه را ساحل نجات انگاشته بدیه آبشاهی
رسیدند که هر گرد آب دران راند سفینه حیاتش در گرداب فنا افتاده دست از جان

بچاچر کمان تیر کردیدچ
زپیکان همه مهره پشت

واز یراق وجهات الوند ولشکریان چندان اسب وشتر واستر واجناس نفیسه واوانی
ونقره وغیرها غارتیان گشت که تفصیل آن موجب تطویل میگردد وبعد از فراغ از
آنمنزل نزول نموده آن شب را در غایت عیش ونشاط گذرانیدند وروز دیگر علم عزیمت
بصوب تبریز برافراخت وبعد از طی منازل در دارالملک آذربیجان قدم نهاده بگلخن
سلطنت بفر وجود همیون زینت ساخت

ذکر جلوس پادشاه ربع مسکون

چون بدستور پادشاه منصور در موضع شرور لوای فیروزی برافراخت از اطراف
مستوحش ونفور متوجه تبریز گشت ودر روزی که داخل شهر شد سریر سلطنت وتمکین
سلطنت از یمن قدوم آن آفتاب اوج کامرانی در علو قدر از سپهر برین برتر آمد
وچون همگی همت شاهی بر تربیت مذهب علیه امامیه مصروف بود در جلوس خود
فرمان نفاذ پیوست که خطبای مملکت آذربیجان خطبه بنام نامی ائمه اثنی عشر خوانند
وموذنان مساجد بلفظ اشهد ان علیا ولی الله در اذان بگویند وغازیان از
هر کس امری مخالف ملت بیضا مشاهده نمایند سرش از تن جدا سازند واموالش را
اسامی ائمه دین مزین گردانند وبه القاب حشمت قرین شده رتبه از هم اشیا در گذشت
منصب وکالت بر حسین بیک لله قرار گرفت ووزارت بامیر ابکر تویلی رفت وصدارت
تعاضی شمس الدین سیلانی مقرر شده موقوفات ممالک را بخط ضبط در آورده وسایر ارباب
وارکان دولت بمناصب مناسب سرافراز گردیدند وآن زمستان در تبریز قشلاق نمود

لشکر کشیدن بعزم انتقام از الوند کرت ثانی

شاه انجم سپاه مهر چون در منزل
بهرام خیمه زد بعرض پادشاه رسید که امیرزاده الوند در اران کرت دیگر سپاهی فراهم
آورده وبخیال قتال اسباب حرب مهیا کرده است دفع شر آن بد اختر بر ذمه همت واجب نمود

واز تبریز با لشکر بر ستیز عازم خونریز معاندان گشت وبا بجه رایت بصوب اران در حرکت آمده از راه الاتاق بر جان شتافت چون این خبر بسمع الوند رسید عنان
تمکن از دست داده متوجه گریز گردید واز انجا نیز راه گریز پیش گرفته متوجه بغداد گشت
وپادشاه چند گاه در ییلاقهای ترجان واران با مر شکار پرداخته در
اثنا بتحقیق پیوست که الوند با جمعی کثیر از سپاه عزم رزم نموده از تبریز با وجان
شغل فرموده آتش غضب پادشاه مستعجل یافته دریای سپاه را در تلاطم آورد وعنان
بصوب آذربیجان تافت چون حدود قلعه ماکو مضرب خیام گشت خاطر بران قرار
گرفت که فوجی از ابطال رجال بر سبیل استعجال ایلغار کرده ناگهان خود را بر سر
خصم رساند وبدین عزیمت پای در رکاب آورده عنان ریز بجدود تبریز شتافت
والوند از قرب او خبر یافته بار دیگر گریز را پیش اختیار کرده از اوجان بهمدان رفت
واز آنجا روی بغداد آورد پادشاه چون باوجان رسیده از فرار خصم مطلع گردید
آنمقدار توقف ننمود که غازیان احمال واثقال مخالفان را که از غایت اضطراب
در اوجان گذاشته بودند تصرف نمودند انگاه کرت دیگر هوای تبریز نموده دران
زمستان دران بلده فیروز فرمود اما الوند چون روزی چند در بغداد اوقات
گذرانید بسبب خروج قاسم بیک که از امرای با بندر بود کابی بیار بکر توجه نمود
ودران دیار بمرض صعب گرفتار گشته دست قضا بحبل حیاتش در نوردید

بیان نهضت بعزم تسخیر عراق عجم

دران ایام که مملکت آذربیجان بحیز تسخیر
پادشاه کشور گیر در آمد سلطان مراد بن یعقوب که زبان الهام بیان از وقوع
بشارات تعمیر میمنود ولایات عراق وفارس وکرمان را با توابع ومضافات در تصرف

ودران زمستان کرپادشاه دنیا پرور فرمود تا مراد دلیجان تا توقاق کوه
و در او اخر فصل شتا با قریب بهشاد هزار سوار جنجر گذار بصوب همدان لوای عزیمت
برافراشت نا برین در وقتی کز نسیم اعتدال آثار بهار در امتزاز آمد پادشاه عالمپناه
با سپاه لوای بصوب همدان ارتفاع داده و مانند قمر در طی منازل سرعت فرموده
تا دو فرسخی اردوی مراد در هیچ موضع بار اقامت نگشادند و روز یکشنبه از ای حلقه
بعزم مقاتله برمرکب برآمده در اثنای راه بواسطه استداد حرارت هوا بجانب اطراف
رسید که آنروز در شعاع اشعهٔ قمای را در توقف آورده و بوقت طنور لوای صبح رایات
محاربت برافراخته و در موضعی که بحسب ظاهر آب دروی نایاب بود نزول اجلال فرمود
نواب مانند ماهی بخشک آغاز اضطراب کرده بعرض رسانیدند که این بیابان وضعها
چون تپه موی از آب نهایت دوراست مصلحت آنست که کوچ کرده مرحله که آبی
باشد منزل سازند پادشاه سرزنش الهام سپهان گذر آنها که دلها علی کالطلا
قادرست که درین بیابان از فیض بحر عطایای بی منتها ممکنات را سیراب سازد انگاه
لشکریان را بجز آن سرزمین اشارت فرموده هر کس مقدار یکدرج کندن از زیر تپه
چشمهٔ آب حیات عیان گردید لاجرم لوازم لشکر فیاض حقیقی بجا آوردند گشادن
ایراد نمودن بهادر نامراد صبح روز دوشنبه که لوای آفتاب از مطلع مراد طالع
گشت شاه خورشید احتشام برابر شکر دون فرام نشسته رایی کشورگشای بترتیب
سپاه انداخت و میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر را حاجی باید و شاید
مرتب ساخت و نامراد نیز برانغار و جوانغار سپاه خود را آنچنان داده راه
کوهی پرشکوه صف کشید و با وجود وفور عدد و کثرت عدد از مهابت غازیان

بغایت

بغایت خایف بود و در پیش معسکر خود عرابها تعبیه نموده اطراف آنرا بالچیر و تخته
در میانه درافزود پس از هر دو طرف نایره حرب و اتش طعن و ضرب برافروختند
و چون کارد دشمنان بمجرد استعمال سیف و سنان بمقطع نرسید دست بشمشیر و خنجر
و گرز و تبر بردند و سپاه نامراد سپر در سر کشیده و پای ثبات فشرده روی
بدیشان آوردند و هر دو طایفه در هم آمیخته صعوبت آن محاربت بمرتبه انجامید
تا بهرام شدید کلاشقام در میدان سپهر فولادفام مقام دارد دیده سپهر آفریده
خون ریزی چنان ندیده آخر الامر نسیم ظفر بر پرچم علم شاهی وزیدن گرفت
و غازیان عظام نصوت دولت پادشاه جمشید احتشام اصحاب ظلم و ظلم را از پیش
برداشتند و نامراد با معدودی چند بطرف شیراز گریخت و غنایم بسیار بتصرف
غازیان درآمد و کثرت اسب و استر و شتر که از نامراد و اتباعش گرفتند بمرتبه
محاسب و هم تعداد نمیتوانست کرد و پادشاه بعد ازین فتح مردان را باطراف
امصار فرستاده غنایم بسمند تنومند بدامن کوه الوند منعطف ساخته در آن حوالی
دلبسند دلپسند دلایش و کامران بود پیمان منعقد بصوب شیراز و رفتن بعد از تسخیر
فارس بجانب کاشان چون پادشاه روزی چند در دامن کوه الوند بفراغ بال
بگذرانید چنان معلوم شد که نامراد در شیراز رحل اقامت انداخته و همت بر
ضبط ممالک فارس و توابع مصروف ساخته رایی صوابنمایی اقتضا فرمود که قبل از انکه
خصم ضعیف قوی کرده و از هر طرف لشکر بدو پیوندد عنان عزیمت بصوب معطوف
سازد و بقصد قمع غضب بنیان اقبال اورا از بنیاد برانداز د لاجرم علم ظفر شیم از دولت
همدان بجانب دارالملک سلیمان روان شد و دران اثنا بر وصول خبر طغیان امیر حسین کیا

فرمان اشرف نفاذ یافت که الیاس بیک ایغوداغلی با جمعی کثیر متوجه دفع شر او شود
و در فتح بلاد رستمدار آثار اقتدار ظاهر گرداند و الیاس بیک عنان بجانب حسین کیا
انعطاف داده موکب همایون کوچ بر کوچ باصفهان شتافت و بایلغار عازم شیراز
گشته نامراد بششتر گریخت و از آنجا ببغداد رفت و پادشاه بشیراز در آمده
حکام سایر بلاد و قلاع فارس چون خبر یافتند پیشکشهای شایسته با مقالید حصون
و امصار بدرگاه آوردند و چندگاه در آنجا بعیش گذرانیده متوجه خطه کاشان شد
و در اثنای راه بشکار پرداخته چون مردم کاشان توجه پادشاه استماع نمودند اشراف
و اعیان مانند قاضی محمد و مولانا جلال الدین مسعود و غیر ایشان باستقبال استعجال نمودند
و رعایا و بازاریان به بستن آوین و تزیین فضایل پناه قیام نمودند و تمامی اسواق و دکاکین را
بدیبای هفت رنگ و اجناس روم و فرنگ آرایش دادند و موکب همایون بآن بلده
در آمده از غایت ابتهاج بسرانجام اسباب طوی بزرگ اشارت فرمود و کلا
و امرا در تمهید مقدمات جشن حسن اهتمام بجای رسانیدند و فضای بهشت آسا
و مرغزاری روح افزا جهت آن کار اختیار کرده قبه خیام و خرگاه و سراپرده با
باوج مهر و ماه مرتفع گردانیدند و شاه عالمپناه آن مقام را بانوار طلعت خویش
زیب بخشیده جام راح ریحانی و ساغر باده ارغوانی از کف ساقیان دایر گردید
و در آن روز اکثر ملازمان و اشراف و اعیان کاشان بپوشیدن خلع فاخره
از پوستینهای کیش و سنجاب و الطایی و جامهای مخمل و اطلس و دارایی و چکمنهای
سقرلاط قرمزی و دکلهای زربفت و زردوزی مفتخر گردیدند و فروغ آفتاب عنایت
شاهی بر وجنات احوال قاضی محمد کاشانی تافته منصب صدارت یافت و او

بصفت

بصفت علم و دانش موصوف بود و از غایت وقوف و کاردانی در سرانجام امور
جهانبانی بدیضا می نمود لاجرم در اندک زمانی ترقی بسیار کرده صاحب ملک
و مال شد و پایه قدر و منزلتش از اکثر ارکان دولت در گذشت و پادشاه
پس از جشن و سور رایت بصوب قم برافراخت و در آن خطه طرح قشلاق
انداخت **ذکر شهادت الیاس بیک بشمشیر غدر والی رستمدار** سابقا در
سلک تحریر آمد که الیاس بیک ایغوداغلی در وقتی که موکب همایون از همدان متوجه شیراز بود
با طایفه از غازیان عازم رستمدار گشت و چون بحدود آن دیار رسید امیر حسین
کیا با جمعی کثیر از دیوساران رستمدار و کوهستانی مازندران بر سر امیر الیاس
ایلغار کرد و آنجناب بر توجه خصم اطلاع یافته و رعایت طریق حزم نموده از میدان مقابله عنان
بطرف قلعه ورامین منعطف ساخت و اعدا متعاقب بظاهر آن حصار شتافته
چندگاه بامر محاربه و محاصره قیام نمودند و چون دیدند که ایشان را فتح آن قلعه بجنگ
میسر نمیشود آغاز مکر و تزویر کرده رسولان چرب زبان نزد امیر الیاس فرستادند
و از صلح و صفا سخن راندند و الیاس بر عهد و پیمان دشمنان اعتماد فرموده از قلعه
ورامین بیرون آمده با رستمداریان در آمیخته حسین کیا طریق غدر مسلوک داشته
آن امیر ساده دل را شهید ساخت و این خبر در قشلاق قم معروض پادشاه گردید
لاجرم آتش غضب اشتعال یافته در اول فصل بهار بقلعه گل خندان که محل توطن جمعی
کثیر از رستمداری بود نهضت نمود و چون رایت فیروزی پرتو وصول بنواحی آن حصار
انداخت کوتوالش ابواب مخالفت گشاده و دروب قلعه بسته انداختن تیر و سنگ
آغاز نهاد و غازیان آن قلعه را احاطه نموده روز اول بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند

وصباح روز دوم از چهار طرف جنگ در انداختند و از بالا تیر تخش و سنگ
باران کردند و غازیان سپرها و چپرها در کشیده از خندق بگذشتند و بخاک ریز
آمده عازم فصیل گشتند و پای بر زبر کشتگان نهاده صعود مینمودند تا دست
بکنگرهٔ قلعه رسانیدند و بر زبر باره برآمده آن حصار قهرا و قسرا مفتوح گشت
و بقتل عام فرمان شد **ذکر فتح فیروزکوه و حصار استا** چون پادشاه
از مهم گل چندان باز پرداخت رایت بصوب قلعه فیروزه کوه برافراخت
و بعد از وصول بآن حصن حصین که بکمال استحکام و متانت اشتهار دارد آغاز
محاربه نموده مدت ده روز امتداد یافت و صباح روز یازدهم نسیم فتح و نصرت
بر پرچم علم شاه وزیده دست بقتل عام برآوردند و روز دیگر همت بدفع
حسین کیا که در قلعه استا متحصن شده بود گماشته بدانجانب کوچ فرمود
و حسین بصفت شجاعت اتصاف داشت و در آن اوان دوازده هزار سوار و پیاده
جرار و آلات پیکار جمع آورده چون از توجه خبر یافت از حصار بیرون آمده
در کمین گاهی منزل گزید و از بهادران غازیان زمرهٔ بسر وقت حسین کیا رسیده
غبار میدان هیجا ارتفاع یافت و از هر طرف طایفه مجروح و بیروح شده بالاخره
حسین کیا بجانب حصار استا گریخت که فی الواقع آن قلعه ایست در غایت رفعت و
استحکام و رودی عظیم در دامن آن جاری چون پادشاه بظاهر حصار استا منزل گزید و
سپاه چند روز بامر محاصره پرداختند واضح شد که بمجرد اهتمام لشکر فتح آن تیسیر پذیرفت
و سنگ حادثه برج سپهر را چه خلل لاجرم خاطر بر آن قرار گرفت که آب آن رود
بجانب دیگر اندازند و حسین بیک لله با جمعی مامور گشته ماندک زمانی نهری عریض عمیق در بالا

رود حفر نمودند و راه جریان آب را بدانجانب گشودند و اکثر آن آب در آن جوی افتاد
و بعضی از آن آب همچنان بسوی قلعه روان بود بنابر آن پادشاه سپاهیان را فرمود که
بسنگ و خاک و چوب و خاشاک در پیش رود سدی بندند حسین کیا و اتباعش
بعد از مشاهدهٔ این حال مضطرب و متحیر گردیدند و غازیان بیشتر از پیشتر دست
بانداختن تیر و سنگ گشودند و در روز سیم از بستن آب حصار را فتح نمودند
و ساکنان استا را بقید اسیر مقید گردانیدند و روی بسوی ارک که محل تحصن حسین کیا
بود آوردند و سه روز دیگر بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافته در روز
چهارم آن موضع نیز در حیز تسخیر در آمد و اهالی استا و ارک معروض تیغ یاسا
شدند مگر بعضی از اعاظم اهل قلم که بحمایت زمره از ارکان دولت نجات یافتند
و حسین کیا در قفس آهنین محبوس گشته بعد از چند ماه بواسطه اعراض نفسانی
بعالم آخرت پیوست و در روزی که نایرهٔ غضب شاهی اشتعال یافته بود در میدان
اصفهان جسدش با محمد کره و جمعی دیگر از سالکان طریق عصیان محترق گردید القصه
بعد از فتوحات مذکوره بتمهید بساط جشن و سور اشارت فرموده روزی چند در آن
حدود بلوازم عیش و سرور اشتغال نمود در آن اثنا محمد حسین میرزا ولد خاقان مظفر لوا
سلطان حسین میرزا بایقرا از جرجان و کارکیا سلطان حسین ولد میرزا علی از گیلان با تحف
فراوان باستان آمده سعادت پای بوس یافتند و باصناف انعام مفتخر شده بولایات خویش
شتافتند آنگاه پادشاه از استا بعراق مراجعت فرموده ملک ری را مشرف ساخت
و از آنجا بخرقان رفته از آنجا بییلاق سورلوغ متوجه شد و در آن منزل خبر طغیان
محمد کره و کشتن او سلطان احمد ساروی را بمسامع جلال رسیده رایت بجانب اصفهان

را فراشت **کشته شدن سلطان احمد ساروی بتیغ حاکم ابرقوه و سوختن محمد کره**
پیش از آنکه ولایات عراق عجم در حیز تسخیر پادشاه در آید بسبب فتور دولت آق قویونلو
شخصی که مشهور بود به سلطان احمد ساروی جمعی کثیر از مردم هر جا بخود متفق ساخته دار الملک
یزد را تحت تصرف در آورد و چون ماهچه علم آفتاب اشراق بر ساحت بلاد عراق
تافت ایالت یزد بحسین بیک لله متعلق شده او از قبل خود شعیب آقا بداروغگی
تعیین نمود و حکم اشرف شد که شاه تقی الدین اصفهانی مصحوب شعیب آقا یزد رود
و سلطان احمد را از مقام عناد بگذراند و او بین الجانبین قواعد مصالحه تمهید داده
سلطان احمد عهد و پیمان در میان آورد که مدت العمر از جاده عبودیت در نگذرد و
شعیب در مقام اتفاق باشد و شعیب به یزد در آمده روزی چند حکومت کرد و سلطان احمد
نقض عهد نموده ناگاه او را در حمام بشهادت رسانید و از روی استقلال بفرمان
اما هم در آن ایام بر دست محمد کره بقتل رسید بیان این سخن آنکه محمد کره در زمان بعضی از
سلاطین آق قویونلو در ابرقوه داروغگی مینمود و در آن اوان که رایات شاهی از عراق بشیراز
در اهتزاز آمد ایلچی کره با تحف لایقه بعتبه علیه رسیده اظهار انقیاد نمود و قاصد از
ملحوظ نظر اشفاق شده فرمان در باب تفویض ایالت ابرقوه باسم کره نفاذ یافت و
روزی چند طریق چاکری مسلوک داشت و آخر الامر بکثرت اموال و افزونی رجال مغرور شده
رایت بجانب یزد برافراشت و ایلغار کرده نیم شبی بدروازه یزد رسید و بحیله خود را
بشهر انداخته سلطان احمد ساروی را بقتل رسانید چون این خبر را پادشاه استماع نمود
از سورلوغ باصفهان شتافته از آنجا بیزد رفت و آن بلده را مرکز وار احاطه کرده
دست بانداختن تیر و سنگ بر آوردند و مدت یکماه هر روز از طلوع تا غروب بمحاربه

اشتغال

اشتغال مینمودند آخر الامر بضرب توپ و تفنگ رخنها در برج و باروی یزد پیدا شد
و سپاه در شهر ریخته بسیاری از نوکران کره را بر خاک انداختند و کره با گروهی
بقلعه گریخته آغاز جنگ کردند و غازیان بعد از آنکه یکماه بامر محاصره پرداختند
آن قلعه را نیز مفتوح ساختند و کره ببرجی بلند که آنرا نقاره خانه میگفتند پناه برد
و غازیان آن برج را احاطه نموده فرمان شد که پایان آن برج را هیمه بسیار جمع سازند
و آنرا بر زبر هم چیده آتش برافروزند و شعله آن سر بکره اثیر کشیده کره از
تاب آن بروزنه منزل گزید و غازیان نردبان بر دیوار نهاده او را با دو سه مغلوک
پایان آورده و دست و گردن بسته بپایه سریر اعلی بردند و امر شد که او را مانند حسین کیا
در قفس آهنی محبوس ساختند و او در قفس بود تا وقتی که پادشاه از یورش طبس
معاودت فرمود **در بیان نهضت بولایت طبس** در آن اوان که پادشاه بمحاصره
یزد اشتغال داشت امیر کمال الدین حسین صدر از یزد سلطان حسین میرزا بایقرا بسده سنیه
رسیده مکتوب و پیشکشی که آورده بود معروض گردانید و چون در آن کتابت تعظیم جانب
پادشاه بعبارتی مناسب تحریر نیافته بود و ایضا تحف و تبرکات نیز قابل ننمود امیر
کمال الدین حسین منظور التفات نگشت و خیال یورش خراسان بخاطر انور گذشت
بنابر آن بعد از فتح یزد مبارز الدین عبدی بیک تواجی با فوجی از جنود متوجه تسخیر
ابرقوه شد و پادشاه بنفس نفیس در اوایل شعبان سنه ۹۱۲ از راه بیابان یزد بجانب
طبس ایلغار نمود و در آن وقت طبس بحکم سلطان حسین میرزا سیورغال امیر محمد ولی بیک بود
و از ملازمان آنجناب امیر تردی بابا محافظت مینمود ناگهان تردی بابا از وصول موکب همایون
خبر یافته خود را در قلعه انداخت و غازیان از گرد راه در شهر تاخته هر کس را در آن بلده

یافتند بتیغ گذرانیدند و غنیمت بی نهایت گرفته بفتح قلعه التفات ننمودند و عنان
مراجعت بصوب یزد انعطاف داده در یزد اندک توقفی نموده از آنجا باصفهان
شتافت دران اثنا عبدی بیک ایرقوه را تسخیر نموده جمعی کثیر از اتباع کره اسیر کرده
بدرگاه رسید و هم دران ایام از نزد قیصر ایلدرم بایزید ایلچی آمده تحف لایقه
آورد و از زبان قیصر اظهار اتحاد کرد و پادشاه او را بانعام تاج و خلعت و اسب
سرافراز گردانید و احراق حسین کیا و کره و متابعانش در حضور آن ایلچی بوقوع انجامید
لاجرم در کمال خوف راه دیار خویش پیش گرفت و بعد از وصول بروم شمه از اشتعال
آتش خشم پادشاهی بایلدرم بایزید رسانید و پادشاه آن زمستان در اصفهان
قشلاق فرموده اوقات بتجرع راح مصروف ساخت **ذکر شکار پادشاه در کنار**
النگ فصل بهاران که ز فیض غمام ؛ گشت جهان غیرت دار السلام ؛ نشاط
شکار از خاطر پادشاه سر بر زده حکم شد که از تمامی بلاد عراق و فارس حکام و
لشکریان و اشراف و اعیان بیرون آمده و جرگه کرده جانوران شکاری را بکنار النگ برانند
و جهة این مهم تواجیان ببلدان شتافته موکب همایون از اصفهان بجرگه روان شد
امرا و کلانتران ولایات از قم تا شیراز تمامی کوه و دشت را احاطه نموده و شکار
رانده در النگ هر گور جرگه بهم رسید و از آهو و نخجیر و خرگوش و گرگ و شیر و پلنگ آنقدر
جمع آمد که محاسب وهم از تعداد آن بعجز و قصور معترف گردید آنگاه پادشاه
بر باره فلک اقتدار نشسته تنها بمیان برکه در آمده تا قوت و قدرت بود از جانوران بچراگاه
عدم رسانید بعد از آن بر حسب فرمان امرا و نوئینان نیز در جرگه تاختند و هر یک آنقدر
خواستند صید بر خاک انداختند آخر الامر اذن عام صدور یافته غازیان و لشکریان آغاز

تیغ

تیغ راندن و شکار انداختن کردند و در طرفة العینی تمامی آن جانوران را غرقه خون ساختند
و در آن روز شصت هزار و هفتصد جانور کشته گشته تواجیان آنها را بر امرا و اعیان
و خدام آستان تقسیم نمودند و استادان بنا بر حسب فرمان از روس و حبشیان منارها
ترتیب دادند آنگاه بعضی از ییلاقات اصفهان را معسکر ساخته رایت عیش مرتفع ساخت
ذکر نضارت یافتن ولایت همدان از پرتو لوای پادشاه عالیشان چون چندگاه
در ییلاق اصفهان بگذرانید متوجه همدان گردیده در مرغزاری جنت آثار نزول فرمود و دران
اثنا خاطر اشرف مایل بطواف امامزاده سهل علی شده مجاوران را بصلات نوازش نمود
و چون عمارت آن مزار روی بویرانی داشت فرمان شد که معماران عمارت عالی طرح
اندازند و باندک زمانی آن [illegible] اتمام یافته هم دران ایام از اثر مقدم پادشاه
چشمه آبی دران عتبه ظاهر شد و بر بالای آن چشمه خانه تعمیر یافت و نزدیک بان حوضی
احداث شده از آن آب مالامال شد آنگاه چهار باغی دلگشا طرح انداختند و از آنجا
بصوب سورلوغ تافت و دران تابستان گاهی بصید و شکار میل نمود و چون موسم
حرارت هوا بدین منوال گذشت متوجه سارو غورقان گشت **بیان دفع شر صارم**
کرد و مطیع شدن حاکم گیلان در فصل خزان بمسامع اعلی رسید که صارم کرد با
جمعی کثیر از قطاع طریق کردستان در سارو غورقان رحل اقامت انداخته غصب
اموال هر فریق را سرمایه وجه معاش ساخته اند دفع شر ایشان بر ذمه پادشاه واجب نموده
بدانجانب نهضت نمود و صارم چون وقوف یافت فرار نموده احمال و اثقال بر جای گذاشت
و بجانب عقبات جبال سخت و بیشهای پر درخت رفت و غازیان غنیمت بسیار گرفته جمعی کثیر
از کردان بتیغ بگذرانیدند و پادشاه از آنجا بقزل ازون رفته در آنجا این خبر شیوع یافت که

حاکم فومن و رشت امیر حسام الدین از متابعت خدام ظفر قرین سر می پیچد و گردن بخراج
در نمی آرد بنابران تسخیر گیلان پیش نهاد همت گشته بدانجانب روان شد و عساکر بیشه
گیلان در آمده آغاز نهب و غارت کردند و حاکم رشت از آن فعل زشت توبه کرد
و ایلچی سخن دان با اموال و نفایس فراوان بدرگاه ارسال داشت و قبول نمود که بعد الیوم
مخالفت ننموده سالی بسال خراج و مال ادا نماید و عفو پادشاه شامل حال او شده نشان حکومت
گیلان جهة او فرستاد و پادشاه از آن حدود مراجعت فرموده بطارم شتافت و در آن زمستان
بساط عیش انبساط یافته در بهار فصل بجانب ییلاق سلطانیه در حرکت آمد و روزی چند در چمن
آن منزل بوده رایت بصوب صولوغ برافراخت و در آنجا بمسامع شاهی رسید که صارم کرد
نوبت دیگر جمعی از اکراد فراهم کشیده بموضع اورمی آمده با فروختن نایره فتنه اشتعال دارد
بیرام بیک قرامانی و خلیفة الخلفا با فوجی از مردم رزم آزما بدفع شر او مامور گشته روی بطرف
ارمی آوردند و صارم از آنجا بکردستان گریخته پناه بقلعه کوهی برد و در آن موضع حصین
متحصن شده امرای عظام او را تعاقب نموده بعد از وصول بدامن آن کوه غازیان حسام از نیام
کشیده بر فراز آن کمر دویدند و صارم با فوجی از اشقیا بقدم مقاتله پیش رفته و محاربه
در غایت صعوبت دست داد آخر الامر سهام فتح مسام امرا را مظفر گردانید صارم
روی بوادی فرار آورد و پسر و برادر و بعضی از سرداران لشکرش بکمند اسیر مقید گشته جمعی کثیر از
متابعانش بقتل رسیدند و ایل و الوسش را غارتیدند و سالما غانما مراجعت باردوی معلی
نمودند و در خوی بپایه سریر شاهی رسیده باعطاف خسروانه اختصاص یافتند و پادشاه
آن زمستان در خوی قشلاق کرده از ساغر اقبال شراب عیش می نوشیدند بیت
جشن فرمودن روز نوروز و توجه بدفع شر علاء الدوله ذو القدر چون ابر بهار شد گهربار

پر گشت ز در کنار گلزار پادشاه آفاق از یورت قشلاق بیرون خرامیده در مرغزاری که
بعذوبت آب و لطافت هوا اتصاف داشت منزل گزید و بترتیب جشن نوروزی اشاره
فرموده در آن روز از سر نو بنوازش امرا و حکام پرداخت و بعد از انقضاء ایام جشن و سور
بمسامع رسید که نامراد از بغداد گریخته و بعلاء الدوله ذو القدر پیوسته و علاء الدوله
دختر خود را با وی در سلک ازدواج کشیده و بموافقت داماد در مخالفت پادشاه لوای طغیان
مرتفع گردانیده و با سپاهی عظیم بدیار بکر شتافته و آتش فساد اشتعال یافته سران لشکر
پرده ناموس مردم میدرند و لشکر بی سرش هر جا چیزی می یابند بغارت می برند از استماع
این خبر نایره غضب شاهی زبانه کشیده حکم باجتماع لشکر نافذ گردید و باندک زمانی
لشکر بسیار از فارس و کرمان و عراق و آذربیجان و اران و کردستان و لرستان جمع آمده
عنان بجانب ارزنجان انعطاف داد و بعد از وصول علاء الدوله مطلع گردیده بعضی از
قلاع دیار بکر که تسخیر کرده بود بجمعی از معتمدان سپرده روی هزیمت بصوب البستان آورد
پادشاه او را تعاقب نموده او در البستان نیز مجال توقف محال دانسته زمره از متعلقان را
بجانب روم گسیل نمود و فرقه را بطرف شام فرستاد و خود با معدودی چند در کوه درنا
که در غایت رفعت است پناه برده پادشاه بر بعضی از ولایات که داخل مملکت روم بود
عبور فرمود و بهر شهر و قصبه که رسید ابواب عدل و احسان بر روی متوطنان برگشود و چون کنار
رود البستان مضرب خیام سپاه گشت جمعی کثیر از لشکر ذو القدر در برابر آمده صف قتال
بیاراستند و غازیان نیز دست باستعمال آلات حرب برده و روی بانهدام بنیان حیات
یکدیگر آوردند و با آنکه در آن روز بسیاری از آن مخذولان را به بیابان عدم فرستاد بدبقیه
السیف پای قرار استوار داشته تا شب در موقف کارزار بایستادند و چون جمشید خورشید

وطبقات انام

راه دریای مغرب پیش گرفت سپاه را بلوازم پاس امر نموده از جانبین طریقه استعداد مرعی بود روز دیگر نیز حربی در غایت صعوبت بوقوع انجامیده بهنگام هجوم سپاه ظلام هریک بمعسکر خویش متوجه گردیدند صباح روز سیم که غازیان رستم اثر اوی بقوم ذوالقدر آورده بودند نایم نصرت بر شقه رایت شاهی وزیده اعدا آغاز انهزام کرده وجهات و یراق ایشان تمامی در تحت تصرف لشکر فیروزی انجام قرار گرفت آنگاه عازم دیار بکر گشته بر حدود شام عبور نمود و از حکام و سرداران ولایات جمیع بقدم اطاعت پیش آمده نوازش فرموده بمسامع جلال رسید که طایفه از توابع علاء الدوله در قلعه حربوت توطن دارند موکب همایون بجانب شقاقه سیاه محیط آسا بگرد آن قلعه متانت اثنا در آمده و با فروختن مشعل حرب و جنگ و انداختن توپ و تفنگ در روز دوم چند رخنه در دیوار آن حلوه افکندند و حکم شد که غازیان رعایا را امان نداده درنسانند و از اتباع علاء الدوله هر کس بیابند بسزا رسانند و چون کیفیت فتح قلعه حربوت بمسامع سایر اهل قلاع رسید مجموع از مقام سرکشی گذشته حاکم حصون و بلاد را با تحف شایسته بدرگاه فرستادند و زمام ایالت دیار بکر را در قبضه درایت محمد بیک استاجلو نهاده و عنان مراجعت بطرف اخلاط انعطاف داد شرف الدین بیک حاکم تفلیس بود با پیشکشهای فراوان باستان شتافت و چند روز پادشاه در تمام بشرب مدام پرداخته از آنجا بخوی رفت و فصل دی در خوی بوده پرتو انوار عدالت بر وضعیات احوال متوطنان آن دیار تافت

ذکر طغیان علاء الدوله کرت دیگر

دران زمستان که موضع خوی مضرب خیام پادشاه نیکفر بود علاء الدوله ذوالقدر لشکری فراهم آورده مصحوب پسرش قاسم نام که او را بجهة انصاف و شجاعت سالار

قبلان میکفشد بجانب دیار بکر ارسال نمود محمد بیک استاجلو با وجود قلت سپاه در برابر ایشان صف آرا گشت و هر دو فریق نهایت کشش و کوشش نموده محمد بیک را بصورت نصرت روی نمود و سالار قبلان و جمعی از خویشان او را اسیر کرده و گردن زده سرهای ایشان را بارد وی علاء الدوله روان کرد و علاء الدوله از رسیدن این خبر بار دیگر با پانزده هزار سوار فراهم کشیده دو پسر دیگر خود را که یکی کور شرخ و دیگری احمد بیک سردار گردانیده بجانب محمد بیک فرستاد و او خبر یافته باز مستعد قتال گردید و ظاهر قلعه امد تلاقی فریقین دست داده جنگی عظیم در پیوست و آخر الامر محمد بیک باد حمله صرصر اثر خیلی ذوالقدر را چون غبار از عرصه روزگار برداشت و کور شرخ و احمد بیک با بسیاری از اتباع در معرکه کشته سرهای ایشان را پایه سریر فرستاد و چون در ارزنان پادشاه ارفلاق خوی متوجه عراق عجم گشته بود ایلچی استاجلو محمد در ییلاق صدان سرها را رسانیده کیفیت آن فتح معروض داشت و باضافه انعام نامبرد گشته بدیار بکر باز گردید و چون خبر شکست علاء الدوله کرة بعد اخری بروم رسید پادشاه آن دیار که از روی کینه دیرینه در سینه داشت لشکری بسروی کشید و علاء الدوله در میدان قتال بزخم تیغ روسیاه گشته شد و بسیاری از قوم ذوالقدر را شربت حیات معطل گردیده بقیة السیف در اطراف پریشان شده نامراد در خدمت قیصر روم راه دیار روم پیش گرفت و پادشاه آن بهار و تابستان در مرغزارات ولایت مذکور در کمال امنی و عیش گذرانیده در خلال آنحال امیر نجم زرگر منظور نظر کیمیا اثر گشته رایت اعتبار برافراشت و او در اوایل حال در سلک اشراف و اعیان ولایت رشت منظم بود و بواسطه کمال مهارت در صناعت صیاغت از اشتهار و اوان

الدین مسکوکات

قبلان

ممتاز بود و دران ایام که شاه دین پناه در ولایت لاهیجان بسر میبرد بنا بر ارادتی که بآن
دودمان داشت انگشتری که قابل انگشت همایون تواند بود ساخته مصحوب معتمدی
ارسال داشت و بسکه قبول مقرون شد بعد از انکه موکب همایون بخطه اردبیل مراجعت نمود
وصیت دولت و اقبال در اطراف عالم شیوع یافت سپه سالار حاکم رشت که امیره
اسحق بود و در مذهب تسنن غلو مینمود دانست که امیر نجم بملت امامیه عمل مینماید
بنا بران امیر اسحق را بر قتل آنجناب اغوا کرد و امیر نجم بر این معنی اطلاع یافته روی بدرگاه آورد
و دران ایام که اردو متوجه شروان بود بموکب همایون پیوسته پرتو عنایت شاهی بر وجنات احوالش
تافت و بمنصب وکالت نفس همایون سرافراز گشته من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات
ملک و مال آورد و پایه قدر و منزلتش از تمامی امرا و مقربان درگذشت **در آمدن مملکت بغداد**
بتصرف پادشاه والانژاد بعد از رفتن نامراد نزد علاء الدوله ذو القدر یکی از
امرا شجاعت اثر باریک نام بر دار السلام استیلا یافت و بخیال محال طرح استقلال
انداخته بدرگاه نشتافت بنا بران در فصل پاییز سنه ۹۱۴ که ولایت همدان
از رایت نصرت نشان طراوت بوستان داشت همت بر فتح بغداد گماشته خلیل بیک
یساول را فرمود که ببغداد رفته باریک را باطاعت ترغیب نماید و مصحوب او تاج و خلعت
جهت باریک فرستاد و او چون اطلاع یافت جمعی از مردم نیک خود را سه روزه راه
باستقبال فرستاده خلیل بیک را باعزاز و احترام تمام بدار السلام در آورد و باریک در
باغ میرزا پیر بداغ با وی ملاقات نمود و نسبت بنواب درگاه اظهار اطاعت کرد و بپوشیدن
تاج و خلعت مفتخر گشت و جمعی کثیر از مردم خود را باطاعت در آورد و پیشکشهای پادشاهانه
با ابو اسحق شیره جی که از اعاظم امرایش بود مصحوب خلیل بیک بدرگاه فرستاد تا کیفیت عجز
او را بعرض رسانند و نشان حکومت بغداد بنامش حاصل گرداند و خلیل و ابو اسحق روی

باردو

باردو آورده در همدان سعادت زمین بوس شاه همدان دریافتند و کیفیت انقیاد باریک را
عرض کردند و چون خاطر اشرف مایل آن بود که باریک خود بدرگاه شتابد پادشاه
بچشم التفات در پیشکشهای او ننگریست اما نسبت با بو اسحق اصناف الطاف
مبذول داشته او را فرمود که باریک را بگوی که اگر باستان اقبال آشیان شتابد هر آینه
بعواطف بیدریغ ما اختصاص یابد و اگر خلاف کند در دار الضرب سیاست در بوته
عقوبت بگدازد و چون ابو اسحق انصراف نموده بمجلس باریک رسید و آنچه دیده و شنیده معروض
گردانید باریک تاریک دل بحسب ظاهر روزی چند در شعار متابعت اوقات گذرانیده
بالاخره خیال قلعه داری کرده روی بجمع ساختن ذخیره آورد و بر توابع و مضافات
بغداد غله بسیار حواله داشت و آنمقدار جو و گندم و سایر حبوبات از مردم بستاند که
او را سه سال کافی بود و دران اثنا از سید محمد کمونه که ابا عن جد در سلک اعاظم نقبای نجف
منتظم بود و نسبت بنواب کامیاب در طریق اخلاص سلوک میفرمود متوهم شده او را مقید
و مواخذ ساخت و در چاهی بسان حوصله بخیلان تنگ و مانند فکر عقلا عمیق حبس نمود
آنگاه تاج از سر نهاده باعلان کلمه عصیان پرداخت و از اینجانب پادشاه عزم تسخیر
عراق عرب جزم فرموده حسین بیک لله را با فوجی منقلای سپاه گردانید و موکب همایون
متعاقب در حرکت آمده و باریک این خبر شنیده مصلحت جنگ ندید و در شبی که ابر چون
دل و دیده عاشقان شعله برق می افروخت و باران اشک میریخت تنگ بر اسب
فرار کشیده از دجله بگذشت و بحلب گریخت روز دیگر بغدادیان بسر چاه شتافته و دو کس پایین رفته
سید محمد کمونه را بواسطه غایت ضعف بر دوش گرفته بیرون آوردند و زمام اختیار
آن دیار بقبضه اقتدار او نهادند و حسین بیک لله در روز جمعه بچهار باغ طاهر بغداد نزول نمود

و سید محمد نخست بمسجد جامع رفته خطبه را بنام و القاب همایون مزین ساخت و بعد از ادای نماز
بیرون شهر رفته با لله بیک ملاقات نمود و چون خبر فتح بغداد از عرضه داشت
سید محمد و لله بیک بعرض نواب شاهی رسید بلوازم محامد الهی قیام نموده ایالت آن ولایت را
بخلفا بیک مفوض گردانید و او پیش از موکب همایون متوجه بغداد شده بجای خلفای
بنی عباس بر مسند حکومت نشست **ذکر وصول موکب شاهی بدار السلام** در آن ایام
مقالید فتح بغداد در کف کفایت پادشاه والانژاد در آمد در بعضی از توابع آن مملکت
بنشاط شکار اشتغال مینمود و چون حدود دار السلام از پرتو ماهچه الویه ظفر عطیه صفت
اضاءت پذیرفت امرا و اشراف در مصاحبت سید محمد بلوازم استقبال استعجال نموده بموقفیه
و عوام از شهر بیرون شتافته چنانچه معهود آن دیار است گاوهای قربانی جهة تصدق
همراه بردند و سر آن گاوان بریده در پای بارگیر فلک مسیر افکنده مراسم دعا بجای آوردند
و در ۲۰ جمادی الآخر سنه ۹۱۲ در چهار باغ میرزا پیر بداغ نزول اجلال فرمود و پایه قدر
سید محمد کمونه را بمزید لطف و مکرمت بلند ساخت و آن شب در آن مقام بسر برده روز دیگر
عزم طواف عتبه حایریه کرده روی بدشت کربلا آورد و بدان مشهد رسیده شرایط
زیارت مرعی داشت و مجاوران را بانعام و صلات موفور مسرور گردانیده از نفایس
اجناس زربفت قبر پوشی ترتیب داده در صندوق پوشانید و ارکان و اطراف را
پردهای زرنگار زیب و زینت در افزود و دوازده قندیل طلا وقف نمود و صحن گنبد را
از گلیمهای ابریشمین مزین ساخت در وقت شیلان خوانسالاران از انواع حلوا و اطعمه
فراوان آنمقدار آوردند که تمامی زوار و مجاوران محظوظ و بهره ور شده زلها بخانها بردند
و یکشب در آنجا معتکف بوده روز دیگر عنان مراجعت منعطف ساخته بحله شتافت و از آنجا

لوای

لوای عزیمت بصوب خطه نجف برافراخت و در آن حریم واجب الاعزاز مرادی که داشت
مسئلت کرد آنگاه بحله بازگشته از آن مرحله عنان غزو و جهاد بصوب منازل
اعراب غریه که در بریه جهالت سرگردان بودند تافت و بسیاری از ایشان را
کشته و جهات ایشان را غنیمت گرفته شکارکنان بدار السلام بغداد بازگشت
و بشرف طواف روضه امام ابو ابراهیم موسی الکاظم و امام محمد التقی الجواد مشرف گشته
مجاوران آن خجسته مکان را باصناف احسان شادمان گردانید آنگاه بسامره خرامیده
زیارت امام علی النقی و امام حسن العسکری دریافت و بدستور پرتو انعام بر وجنات
حال سدنه آن مقام تافت و از آنجا ببغداد بازگشته عمارتی را که در آن ایام بموجب فرموده
در فضای که نزدیک بدروازه قراقاپوست بنا کرده بودند بیمن مقدم شریف مشرف ساخت
و از آنجا بعزم تماشای طاق کسری که صفت آن چند کرت درین اوراق مرقوم کلک بیان
گشته توجه فرمود و بعد از آن قصد شکار کرده بجنگلی که مسکن شیران پیلتن و هژبران
مردافکن بود روان گشت و در نواحی آن بیشه شیری بود که ثور گردون از مهابت آن در
صیدگاه فلک روز مختفی بودی از دور نمودار شد و پادشاه شیرشکار تنها نزدیک آن دد
رفته بیک چوبه تیر آن شیر را بر خاک انداخت و باز ببغداد مراجعت کرده برواج و رونق
عتبات عالیات پرداخت و جهة هر یک از آن شش عتبه کعبه مرتبه بعاره و راتبه مقرر ساخت و فرمود
نجاران هنرمند و مهندسان خاتم بند از اطراف ممالک محروسه در بغداد جمع آمده شش
صندوق منقش بنقوش اسلیمی و خطایی ترتیب دهند و صندوقها قدیم را برداشته صندوق
مجدد بجایش نهاد آنگاه خلیفة الخلفا را که تا آن غایت خادم بیک لقب داشت مکنی
بابو المنصور و ملقب بخلیفة الخلفا گردانیده بتجدید حکومت عراق عرب و تمشیت مهام مزارات

ایمه کرام بوی مفوض نمود و آنجناب را بانعام تاج زردوزی و خلعت خاص و اسب تازی با زین زرین
و کمر شمشیر و بادیه و صراحی و طبقچه و پیاله طلا سرافراز ساخت و صدای یورش خوزستان
در خم طاق آسمان انداخت **ذکر نهضت ولایت حویزه و ششتر و بیان وصول**
حاکم لرستان ملک رستم باستان بر طباع آفتاب شعاع اصحاب فضل و هنر فروغ این معنی
نورگستر خواهد بود که جماعتی از اعراب حویزه که ایشان را مشعشع گویند بالوهیت شاه ولایت
قایل اند و چنان استماع افتاده که بعد از مبادرت بعبادتی که معهود ایشان است آن قوم را
کیفیتی طاری میشود که در آن حالت تیغ و تیر بر بدن ایشان تاثیر نمیکند چنانچه قبضه شمشیر
بر زمین نهاده و شکم برهنه بر نوکش گذاشته قوت میکنند و لفظ علی الله بر زبان میرانند
تا آن شمشیر مانند کمان خم میشود یا می شکند و در اکثر اوقات حاکم آن طایفه سادات
میبودند در اوایل طلوع آفتاب دولت شاهی سلطان محسن بر ایشان حاکم بود و درین ایام که
فتح عراق عرب روی نمود بمسامع جلال رسید که سلطان محسن بعالم فنا شتافته و شعشعه
انوار ایالت بر وجنات احوال پسرش سلطان فیاض تافته و قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض
اعتراف مینمایند بنابران از دار السلام بغداد بجانب حویزه که در آن زمان دار الملک حکام
مشعشع بود توجه فرمود در اثنای راه بمسامع علیه رسید که حاکم لرستان ملک رستم بسلوک
طریق ظلم و ستم اقدام مینماید فرمان شرف نفاذ یافت که امیر نجم الدین مسعود و بیرام بیک قرامانی و حسین بیک
لله با قرب ده هزار نفر جهت دفع شر او عازم لرستان گردند و موکب منصور بدستور متوجه دار الملک
مشعشع شد چون این خبر بحویزه رسید سلطان فیاض با لشکری گران از شهر بیرون آمده مستعد
قتال بایستادند و پادشاه میمنه و میسره آراسته از هر دو طرف در یکدیگر آویختند **بیت**
خدنگ بلا فتنه انگیز شد ٭ سنان ستیزنده خونریز شد ٭ و در آن روز از بام تا شام

از جانبین

لوازم کشش و کوشش بجای می آوردند و در آخر روز که هنگام غروب شد غازیان کمال اجتهاد
بتقدیم رسانیده فیاض را با بسیاری از امرای او بر خاک هلاک انداختند و ایالت
حویزه را بیکی از امرا مفوض ساخته عزم دزفول فرمودند و بعد از وصول بنواحی آن حصار
حاکم آنجا باقدام اطاعت پیش آمده مفاتیح شهر و قلعه را تسلیم ملازمان نواب نمود و پادشاه
آن بلده را بیکی از اهل اعتماد سپرده بطرف ششتر نهضت نمود و حاکم آنجا در آن زمان
در قلعه سلاسل بوطن داشت چون خبر یافت از جنس زر و گوهر و اجناس نفیسه و اسب و شتر و استر
آنچه میتوانست جهت پیشکش سرانجام کرده بدرگاه سلاطین پناه شتافت و یکی از امرا بضبط
آن مملکت تعیین یافت اما قضیه امرا که متوجه لرستان بودند بدین وجه فیصل یافت که
چون ملک رستم از قرب وصول ایشان آگاه گشت چاره کار منحصر در فرار دانسته از
سر ملک و مال درگذشت و با معدودی از ملازمان پناه ببعضی از جبال حصین برد و امرا بحدود
آن کوه رفته در آن اثنا امیر نجم الدین مسعود بموجب حکمی که از پایه سریر اعلی بدو رسید
مراجعت نمود و در ظاهر قلعه سلاسل بشرف ملازمت پادشاه رسید و بیرام بیک بعد از
معاودت امیر نجم بیشتر از پیشتر در دفع ملک رستم سعی نموده مهم او بغایت عجز انجامید
و قاصدی نزد امرا فرستاده امان طلبید و ایشان ایلچی او را نوازش نموده مراسم عهد و پیمان
در میان آوردند و ملک رستم بخدمت امرا شتافته ایشان طبل مراجعت کوفتند و هنوز
اردو در حدود ششتر بود که بدرگاه رسیدند و پادشاه بر رستم بخشوده او را بانعام
تاج و خلعت اختصاص داده محاسنش را بلآلی آبدار و در شاهوار ترصیع نمود
و ملک رستم مدتی بآن هیات ملازمت میکرد آنگاه بتفویض ایالت ولایت لرستان
سرافراز گشته روی بوطن مالوف آورد **ذکر نهضت شیراز کرت ثانی** شاه عالی گهر

و ششتر نیز مانند حویزه بحو

بعد از فراغت از مهم حویزه و شستر نیا بر بعضی از مصالح ملکی عنان بصوب فارس تافت و
چون حدود قصبه دارابجرد مضرب خیام عساکر گشت توضیح میپوست که در جبال انولات
بزکوهی که فادزهر حیوانی از و حاصل میشود بسیاریست عزم صید نموده چندروز بر اطراف
آن جبال محیط گشته چند شبانروز جانوران شکاری راندند و در تمورقا آنقدر وحوش
و سباع جمع آمدند که نطاق نطق از احاطه کمیت آن قاصر بود آنگاه پادشاه دریا
جرگه تاخته چندان بزکوهی بخجر بر خاک افکندند که شرح آن بتوبر پیشر مذکر نیست بعد از ان
امرا و نویینان و خواص و مقربان بان امر پرداخته و در اقرکار تمامی افراد لشکریان
در تمورقا تاخته سایر جانوران را غرقه بخون ساختند و انگاه از دارابجرد بصوب
مقصد حرکت فرموده مقارن آن حال اخی بیک که در خلال احوال مرکوره بر سم رسالت ایلچی
و بادشاه دران زمستان بعشرت اوقات گذرانیده فصل بهار نیز در مرغزار دلانجخ
اقداح پرداخت انگاه عنان بجانب قصر زرد معطف گردانیده و از جمله وقایع که
دران زمستان و بهار وقوع یافت یکی انکه امیر یار احمد اصفهانی که در سلک اشراف
انسانی در شیراز انتظام داشت بیمن استمام امیر نجم ایلچی سعود منظور نظر تربیت گشته
بمنصب وزارت شیراز مشرف گردید دیگر انکه قاضی محمد کاشانی که بمنصب صدارت مقرر بود و در اکثر
مهمات سلطنت دخل مسموع و طایفه اش از اوج رونق حضیض نهاده نسبت بامیر نجم ابواب محبت
باز کشاد و در غیبت او روزی که بادشاه در بزم نشاط و تجرع نشسته بود معروض داشت که
امیر نجم مبلغ بیست هزار تومان از اموال شاهی تصرف دارد اگر او را بسپارند
ماندک زمانی ان مال بخزانه می سپارم بادشاه از غایت علو همت بدان التفات نکرد و هم
دران ایام کیفیت حال را با امیر نجم در میان نهاده قاضی محمد را بدو سپرد و امیر نجم او را مصادره نموده

دران

دران اثنا آمدن ارقماح احوال و فضاح اعمال از و ظاهر گشت که حکم بسیاستش صادر شد
کار از شفاعت در گذشت و بعد از قتل قاضی محمد منصب صدارت بامیر شریف الدین
علی که از احفاد سید شریف علی جرجانی بود تویض رفت ذکر نهضت از فارس
بعراق و آذربایجان و وفات امیر نجم چون پادشاه چندروزی در نواحی قصر زرد بامر
صید و شکار پرداخت عزیمت خطه اصفهان فرمود و بعد از وصول میدان آن
بلده در نظرش تنگ نموده بگشاده ساختن آن فرمان داد و آن میدان را امانند
عرصه امید وسیع گردانیده یکدو هفته آنجا بساط تاختن و تیر بر قبق انداختن
پرداخت و از اصفهان بهمدان مسافت موسم تابستان در صید و شکار میان
رسانید و فصل پاییز دامن کوه الوند معسکر نصرت اثر گشته از انجا متوجه دارالملک
آذربیجان شد و ساکنان آن بلده از غایت فرح و سرور بآذین بستن شهر پرداختند
و روزی چند در ان بلده بعیش و طرب اوقات گذرانیده بجانب خوی توجه فرمود و در
اثنای راه مزاج امیر نجم ذرکار از نهج اعتدال بمقام اعتلال انسلاک نموده پس از وصول
بیاغ خوب نه که بخجسته اشتهار دارد و در هشت فرسخی تبریز واقعست رایات
بجنت اثاری نهاد و پادشاه را از مفارقت او خزن ملال بسیار روی نموده چندان
بجذف اشرف روان فرمود و امیر یار احمد اصفهانی را بتفویض منصب وکالت سرافراز
گردانیده نجم ثانی لقب داد و در ایالت اقتدارش نفوق فرقدین رسانیده تمامی امرا و
وزرا و ارکان دولت را بمتابعتش مامور ساخت و سر انجام امور ملک و ملت
برای صوابدیش باز گذاشت و نجم پیک ثانی امیری صایب تدبیر بلند همت بود و در
ایام اعتبار با صغار و کبار روزگار بر نهج عدالت سلوک نمود ذکر توجه بولایت

در اوایل فصل زمستان بادشاه شنید که شیخ شاه کرت دیگر در شروان رایت
طغیان برافراشته در اداء باج و خراج امهال مینماید لهذا بادشاه عزم خروج
رایت بجانب شروان برافراخت و با وجود شدت برودت متوالی در سنه ۹۱۵
لوای کوکبه انطرف در حرکت آمد و فوجی از امرا بموجب فرمان علی پیشتر
بعبر جواد شتافته چون عبور موکب منصور از کشتی جسر بسته شد و چون بادشاه
بکنار آب رسید و از آن پل گذشته آوازه وصول سپاه در شروان منتشر گردید
شیخشاه از مقابله بادشاه احتراز لازم دانسته در قلعه سفر دتحصن نمود و
نواب اریعز وقوف یافته بعضی از ارکان دولت را بجانب شماخی فرستاد تا الوسات
ضبط نمایند و خود بنفس نفیس متوجه باکو گشته کوتوال آنجا بمقدم اطاعت استقبال
کرد و بالطاف اختصاصی فائز مقالید شهر و قلعه بخدام سدره مقام سپرد بادشاه
از باکو بشابران رفته حاکم آنولایت در سلوک خدمتکاری اقتدا بکوتوال باکو نمود
و بریقایس اکثر حکام بلاد و قلاع شروان بدرگاه رسیده در سلک ملازمان منتظم گردیدند اما کوتوالان قلعه دربند تا اکثر خود بملازمت نیامدند پیشکش نمیفرستادند بادشاه کامران در بند فتح آن قلعه بلند شده عنان بگریوان انصوب انعطاف داد و پس از وصول بمقصد اطراف آن حصن را که بروایتی از آثار اسکندر برامراو عازیان قسمت نموده هر کس بموجب جلد خویش فرود آمد و مخالفان در مقام مقاومت آمده دست باندا ختن تیر و سنگ بردند و عازیان نیز آنچه کمال جلادت بود بکار آوردند اما چون آن قلعه در متانت بمثابه ایست که ساکنانش در وقت جمع دانه از سنبله فلک توانند چید و قاطنانش بهنگام احتیاج کوشت جمل را در ثبات اقدام

لمحار

کتاب تواند کرد اینده خندقش از عمق بجائی رسیده که تا آن کاه زمین شدید
فیح آنحصار بمجرد استعمال آلات حفر و بیکار تیر مدتر نیست بفتحیاب امیدی
چنگ را فرمود که بجفر نقب اشتغال نمایند و انجماعت در عرض پنج روز دوازده نقب
به بروج آن قلعه رسانیدند یا راحد یک و محمد یک و سایر امرا احصار حون حال بدینمنوال
دیدند دانستند که هر چند در خواست سعی بیفایده نمیشد لاجرم زبان بطلب
امان کشودند و دریای مرحمت آنحضرت در تموج آمده جرایم آن زمره را از نفوس و اموال
پاک ساخت و قلاده حکومت در سنه ۹۱۷ در گردن منصور بیک انداخت و ایالت
مواضع شروان را بالله بیک تفویض نموده حکم شد که نعش شاه حیدر را که تا آنحدود
در دیار تبرسران مدفون بود بمجرد رسیدن بشروان از گور بیرون آورده و انجعد از انقضاء
مدت دو سال از قبر بیرون آورده در بانوت نهاده بمقبره آبا عظام بردند و هم
در آن زمستان مراجعت نموده از معبر جواد گذشته عنان جواد تازی نژاد بجانب آذربیجان
منعطف گردانیدند و سوطنان تبریز تمامی دکاکین را آذین بستند و آنحضرت بر بساط
بساط عشرت پرداخت و در موسم تابستان عازم سلطانیه شده چون
مصلحت یورش خراسان باجتماع لشکر فرمان داد و بعد از طی منازل در الکنک
خرقان نزول اجلال فرموده روز چند بوقف افتاد آغاز داستان فتح خراسان

چون محمد خان شیبانی از اقصی ترکستان تا حدود سمنان بحیز تصرف آورد و
اولاد سلطان حسین میرزا را متفرق ساخت صورت غرور و پندار بر لوح ضمیر
منقش ساخته با نواب کامیاب اظهار خلاف و عناد کرد و نواب بعد از اطلاع بر اطوار
او دو سه نوبت قاصدان سخن دان مثل شریف و صدر شاه قاضی ضیاء الدین نورالله

صحایف

Library Digitised Collections

Author/s:
Khvnd Mr, Ghiys al-Dn ibn Humm al-Dn,ca. 1475-1535?

Title:
sr al-mulk va-al-anby

Date:
[17--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23234

File Description:
Part 1

بجودت طبع سلیم و حدت ذهن مستقیم سرآمد شعراء زمان و مرجع فضلاء دوران
بود و در سنه ۹۲۷ در ملازمت دورمیش خان بخراسان آمده در سنه ۹۲۹
بمبالغه و الحاح تمام رخصت مراجعت بصوب ری که وطن مالوف او بود
حاصل نمود و بعد از وصول بمقصد جمعی از اهل فساد که از و کینه دیرینه
در سینه داشتند شبی با تیغهای کشیده ببالین او رفته چند زخم بروی
زدند تا برحمت الهی پیوست و روز دیگر حکام هر چند تفحص نمودند نه از قاتل
خبری شنیدند و نه از جریمه مقتول اثری یافتند اشعار مولانا در غایت
شهرتست امیر رکن الدین محمد اختر برج سیادت و دین داری است
و برادر سیادت و نقابت پناهی جمال الاسلامی که بر مسند صدارت شاهی تمکن دارد
و در ولایت استراباد که مولد ایشانست اقامت دارد و پیوسته ابواب
احسان بر روی متوطنان جرجان میگشاید امیر قاسم نجفی اشرف
سادات جرجانست منصب نقابت تعلق باو دارد و پیوسته از روی
امانت همت بر تحقیق انساب سادات آنحدود میگمارد بصفت بذل
و سخا موصوفست مولانا سلطان حسین خیابانی بر مسند قضای ولایت
اسفراین تمکن دارد و خود را در سلک افاضل میشمارد امیر شمس الدین علی
سبزواری در نسب و حسب از فرق نقبا امتیاز دارد و بصفت تقوی
و طهارت موصوف بوده و علی الدوام خوان ضیافت در نظر
خواص و عوام گسترده وجه معاش او از زراعت مواضع موروثی
و مکتسبی مقرر بوده پدرش امیر جلال الدین قاسم نقیب بوده که نبیره

امیر

امیر شمس الدین علی النقیب النجفی الکوفی است و والده اش صبیه صلبیه میرزا محمود
خواجه لاق که پسر عمه سلطان سعید سلطان ابو سعید میرزاست از جناب امیر
عبد القادر که در علم انساب مقتدای اولو الالبابست استماع افتاده
امیر شمس الدین علی النقیب بواسطه اختلالی که در میان نقبا بجف دست داد
از وطن مالوف سفر اختیار کرده در زمان سلطان ابو سعید گورکان
بخراسان آمد و کثرت خیل و حشم بمثابه بود که پیش از آن نقیبی بآن
حشمت و عظمت از عرب بعجم نیامده بود و او از جمله سادات مختاریه است
و علو نسب و سمو حسب بنی مختار در عربستان بدرجه سمت اشتهار
دارد که صغار و کبار آن دیار بکلام السماء للملک الجبار و الارض
لبنی المختار اقرار دارند و سلسله نسب سادات مختاریه که از زمره
کریمه عبیدلی اند بامام زین العابدین ع منتهی میشود امیر ابو القاسم
در ولایت نیشابور قدوه سادات است پدر بزرگوارش امیر سراج الدین
علی نیز در زمان خاقان منصور سالها در آن دیار در کمال اعتبار میگذرانید
و بامر زراعت اشتغال نموده وجه معیشت بهم میرسانید امیر فرید الدین جعفر
پدرش امیر رفیع الدین بن ناصر الدین قریش است که در ایام خاقان
منصور مقدم سادات نیشابور بوده و والده اش دختر خواجه قوام الدین
بن نظام الملک خوافی که سالها بوزارت آن پادشاه عالیجاه قیام مینمود
و مشار الیه بعیش و نشاط بغایت راغبست و از اختلاط فرق انام
بسیار مجتنب آمد که شرف سیادت دستگیری کرده بسلوک طریق آبا و اجداد اشتغال

میرزا محمد ولد بزرگتر امیر غیاث الدین عزیز است که در زمان خاقان
منصور سالها بر اکثر سادات و نقباء مشهد مقدس تقدم داشت
و صحت انساب او و سایر نقباء مشهد مانند میر علی اکبر که بمیر مهین
اشتهار دارد و برادرش امیر غیاث الدین محمد بر تمامی بشر ظاهر است امیر
محمد موسوی ولد امیر تاج الدین علی است که در سلک اعاظم نقباء روضه
رضویه انتظام داشت و امیر محمد بمحاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف
است و درین اوقات بمنصب قضاء ولایت طوس و مشهد منصوب
امیر عبد الحی استرابادی پدر بزرگوارش امیر عبد الوهاب در مملکت
جرجان از جمله سادات عالیجناب بود و مدتی بمنصب قضا و احتساب
منصوب گشته در فیصل قضایا اهتمام مینمود و امیر عبد الحی در سنه ۹۰۲
از استراباد بهراة آمده اوقات بتحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشت
و باندک زمانی قصب السبق از اقران ربود لاجرم منظور نظر خاقان مصور
گشته در مدرسه مهد علیا گوهرشاد بیگم بتدریس منسوب شد تا وقتی که
ماهچه لوای شاهی بلدان خراسان را منور ساخت آنگاه بیشتر از پیشتر تربیت
یافت و در وقتی که حضرت سیادت منقبت امیر غیاث الدین محمد یوسف
از منصب قضا استعفا خواست آنجناب متعهد فیصل قضایا شرعیه
شده چند سال باستقلال بمراسم آن امر پرداخت و اکنون در غایت
احترام در هراة مقام دارد و بی تکلف درین روزگار او بمزید علم و
دانش بر اکثر صنادید خراسان فایق است و امور فتاوی شرعیه باو منتظم

امیر علاء

امیر علاء الدین علی حتایی ولد ارشد امیر نظام الدین عبد الواحد
است که در سلک اماجد سادات قهستان انتظام داشته و حالا
پایه قدر و منزلت امیر سید علی بمزید مکنت و ثروت و کثرت ضیاع و
عقار از والد نامدار تجاوز نموده و همواره خوان ضیافت گسترده و ابواب
انعام بر روی مردم گشوده امیر نظام الدین عبد الحی رازی در میان خرد و بزرگ بامیر خرد
مشهور است و در سلک ابناء اعمام حضرت نقابت منقبت سعید سعید انتظام دارد
و در صغر سن از بلده ری بهراة آمده بتحصیل علوم اشتغال نمود و بعد از وقوع
شهادت امیر غیاث الدین محمد بدرگاه عالمپناه رفته باصناف الطاف شاهی اختصاص
یافت و رخصت معاودت کرده بهراة یافت و حالا در آنجا توطن دارد
و در پناه دولت دورمیش خانی در مهاد امن و آسایش بسر می برد امیر کمال
الدین حسین بلطف طبع موصوف است و از جمله سادات و اشراف جرجان بمزید
فضل و احسان معروف و او نیز در زمان سلطنت شاهی در قضاء هراة با
امیر عبد الحی شریک بوده و اکنون بتدریس یکی از صفهای مدرسه سلطانی
اشتغال دارد مولانا عبد العلی برجندی جامع اصناف علوم محسوس و معقول است
در علم نجوم و حکمیات بی مثل و بی بدل است علم حدیث را نزد خواجه حافظ
غیاث مطالعه کرده و فنون حکمی را در درس مولانا منصور ولد مولانا معین
کاشی تحصیل نموده سایر علوم متداوله را از مولانا کمال الدین شیخ حسین
النقوی کسب فرموده و در خدمت مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و مولانا
مسعود شروانی نیز شرایط تلمذ بجای آورده و بر تذکره و تحریر و مجسطی و شمسیه حساب

وزیح جدید کورکانی شروح مفنده در سلک تحریر کشیده و بنام نامی حضرت
حبیب اللهی رساله در باب ابعاد و اجرام در عقد انتظام آورده امیر
سید احمد و سید میرک دو جوان پسندیده خصال اند بصفت علم و
تقوی معروف پدر ایشان امیر خصال الدین محمد از اعیان حضرت
امیر جلال الدین عطاء الله و امیر خصال الدین در زمان حاکمان منصور بامر درس
و افاده می پرداخت و گاهی بموعظه اشتغال می نمود و حالا بنا بر کبر
سن عزلت اختیار نموده و امیر سید احمد در یکی از صفه های مدرسه سلطانی
بدرس و افاده اشتغال دارد و سید میرک در سرفراز خواجه عبد الله انصاری در ایام
بخشی بنصیحت فرق انام پرداخته ابواب تقریر معانی حدیث و تفسیر
میگشاید خواجه عبد المؤمن و خواجه محمد مومن جوانان حمیده اخلاق اند
بسلامت نفس موصوف پدر ایشان خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید
رجد مادری ایشان خواجه شرف الدین مظفر شانکاره بهارت خواجه محمد مومن
در بحر خط بدرجه رسیده که در عراق و خراسان خوشنویسان او را مسلم دارند
و در زراعات مشغول عنایت حبیب الهی گشته بعلی ابو النصر سام میرزا سرافراز
شده و گاهی کلمات کلام مجید مینماید میرزا قاسم ناظم مناظم فضایل
نشانی است پدرش خواجه جلال الدین میرک در نجوم و سیاق بی مثل زمان بود
و مدتی بوزارت سلطان وقت الزمان میرزا قیام نمود بعد ازان بمنصب امارت
دیوان سید و میرزا قاسم در جوانی بمطالعه رسایل متداوله پرداخت
و در فن شطرنج کبیر و صغیر مهارت تمام دارد و حالا در سده سنیه انیس الهیه در سلک

ایجکان

ایجکان اشتهار دارد از منظومات او این بیت بخاطر فاتر خامه تحریر آن عهاد نمود
پیش واعظ منشین قصه طوطی مشنو ۱۲ قدر افزار کرکوته شود این افسانه
مولانا نور الدین محمد ولد مولانا نظام الدین عبد القادر طبسی است در علم
شرعیات و نوشتن صکوک و سجلات و فومی تمام دارد در زمان حاکمان
منصور بمنصب قضا کازرگاه منصوب بود و در دولتشاهی
هم بیشتر بر بیت یافته سه چهار سال در هراة باشتاق قضات
قضایا فیصل میداد و حالا نیز دران امر دخل دارد مولانا حامی
واعظ از جمله اقربا و تلامذه مولانا مهر ابن حسام است و مهان
مناسبت حامی تخلص میکند و بطلاقت لسان و فصاحت بیان
موصوفست و بکثرت حفظ معروف حاجی حکایات
طویل الذیل را بهمان عبارت که در کتب مصنفین مسطورات
بر سر منبر بر زبان می آورد و حالا در ایام جمعات در مسجد جامع هراة
بموعظه می پردازد و روز چهارشنبه در سرمزار پیر محمد خواجه ابو
الولید احمد خلایق را بانتفاع بهره مند میسازد امیر نظام الدین
منشی در سلک سپاه عطایای او منتظم است و پدرش
امیر ابو تراب از جمله اکابر اهل قلم بود اما او بواسطه صلاحیت
جبلی و ملایمت اصلی از مبادی ایام صبی اوقات را بتحصیل
علوم صرف نموده اکثر متداولات مطالعه نموده و حسن
خط تعلیق و جودت عبارت موصوفست در زمان سلطنت

محمدخان شیبانی چندگاه صاحب منصب انشا بوده بتحریر احکام و مناشیر
می پرداخت و در ایام دولت سنای مدرسش مدرسه امیر علیشیر شده دو
سه سنی لوازم آن آموزگاری آورد و در سنه ۹۳۰ ترک آن شغل
کرده بسبب بعضی از امور التماس تدریس یکی از مدارس استرآباد
نموده و خیب المدعا فرمان حاصل کرده بدانجانب توجه نمود مولانا
میر علی نسابت مشهورست و در خط نستعلیق سرآمد خوشنویسان طبعش تطعی ملاحت تمام دارد از آن معماست مهدی ازوست
خوشش آنکه بعشق مبتلا کردیده ✻ یکبارگی از قید خرد وارسته ✻
یکبارگی از قید خرد وارسته ✻ در میکده ها پیر و پا کردیده
و ایضا این مطلع و این رباعی که منسوب است او صف اطبا مضحکه تمنی
بر مدح مربی اهل فضل و هنر متتبع طبع اوست ✻ دلا بکو غم و درد
اگر بپای راه بپیش آصف عالی گهر حسب الله رباعه ✻ ای ذات تو
فیض بخشی باهل طلب ✻ وز حسن تو کرده فزون ذوق طرب ✻
تو معدن ملک جود دیده نهند ✻ صاحب جایان بنایت ادب
شرف ملک و صاحب عهدی مولانا احمد گیلانی ازشاهیر منجمان
واز علم رمل و طالع مسلم نیز وقوف تمام دارد در زمان جاقای مصور از
گیلان بطالعی که تولا کند بدان بقوم نخجوانیان آمده بکسب فضایل مشغول
گشت و الی یومنا هذا در هراة بمطالعه خلوت مشغوف بوشیده نماند
درین زمان (رقم زده رویاه شاه) عظم الشان ازین طایفه بسیار نزد و در گرجستان

موجب

موجب تطویل است لابد م تحریر بعضی ازشاهیر احتصار نمود اختتام
در ذکر بدایع و غرایب ربع مسکون حکمای دقیقه شناس اتفاق دارند که
بعضی از کره زمین دریحر اعظم که آنرا دقیانوس خوانند مستور است
بصورت پنجه که در آب افکنند و ازین نصف که مکشوف
است بعضی که در جانب جنوبیست ویران و غیر معمور است پس از
چهار بخش زمین یک بخش عمارت دارد که آنرا ربع مسکون خوانند
و ربع مسکون در شمال خط استوا است و خط استوا خطی است که
حکما در سطح معدل النهار مجازی بعنی زمین از مشرق تا بمغرب اعتبار
کرده اند و هر شهر و مزرعه که برین خط بود شب و روز در آنجا پیوسته
مساوی باشد و در سالی مرتبه فصل در آن دیار وقوع نمی نماید
دو بهار و دو تابستان و زمستان و پاییز و در اکثر اوقات در آن صحاری
سهل و ریحان بشکفد بنابران جمعی کثیر از آن فضل برانند که معتدل ترین
مواضع جهان خط استوا است و ابتدا خط استوا از شرق اراضی
چین است و برفراز جلگوت گذرد پس بر بلاد جن و تن و کنک و زر
پس جزایر ژرآوه که آنرا ارض الذهب گویند پس بر شهای سراندیب
میان جزیره کله و سریره و وسط جزیره دیره و شهای جزایر زنج
بر معظمات بلاد زنجیان گذرد و بر شهای حبش قمر و جنوب بلاد
سودان مغرب گذرد تا بحر اعظم منتهی گردد و حکما ربع مسکونرا
ازآنجا که خط استوا است تا نهایت معموره عالم هفت بخش کرده اند

وهر بخشی اقلیمی از مشرق بمغرب بیش و عرض اقلیم اول را که متصل خط استواست
بیشتر اعتبار کرده اند بواسطه آنکه مشتملست بر دریاهای اعظم و عرض اقلیم هفتم
نیز از سایر اقالیم زیاده است زیرا که محتویست بر فقا و بیابانهای بسیار
الاقلیم الاول این اقلیم بزحل منسوبست و عامه اهل این اقلیم سود اللون و ابتداء
این اقلیم از جهت مشرق از شمال جزیره یاقوت باشد پس بر جنوب بلاد چین و
شمال سراندیب و وسط دیار هند و سند گذرد و بحر فارس را قطع کند و بر
جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن گذرد و از آنجا نیل مصر را قطع کند و بر بلاد
نوبه و وسط بلدان بربر و وسط جزایر یونان و جنوبی امصار مرطابه گذرد تا
بحر محیط منتهی گردد و بعضی از بلاد غریبه این اقلیم بر این موجبست **بلاد نوبه**
دیار طویل عریضست بر کنار نهر نیل و طول آنرا بمدت هشتاد شبانروز
قطع توان کرد و متوطنان اکثر آن امصار نصاری باشند و طعام ایشان
و دار الملک نوبه را آوند گویند و مردم سیاه فام صاحب جمال باشند و زرت
و خرما از اطراف و جوانب بدانجا برند و خوردن گوشت نیز در آن بلده
شایعست و زر از آنجا بسیار پیدا شود و مملکت نوبه مشتملست بر بلاد
السودان و هوای آن مواضع در غایت حرارتست چنانچه اهالی آنجا بروزها در سرادا
زیر زمین باشند و شبها بیرون آیند زکریا بن محمد قزوینی در عجایب البلدان
آورده است که در بلاد السودان زر از ریگ روید و مردم آنجا بعد از غروب
آفتاب از خانها بیرون شتابند و آن زر را بدست آورند و متاع ایشان
همانست و لباس از پوست حیوانات و اکثر پوست پلنگ پوشند زیرا که پلنگ

دران

دران سرزمین بسیارست و تجار بتعب و رنج بسیار نزدیک بمواطن ایشان
روند و چوب صنوبر و چوب ترنج و مهره آبگینه و دستینه و خاتمها از مس
و آبگینه همراه برند و بعد از وصول بدان حدود طبل زنند و امتعه خود را در موضعی
معین جدا جدا نهند و اهالی آنجا از آواز طبل مطلع شده شب بسر متاع آیند
و در برابر آن زر یا چیزی دیگر گذارند و تجار بدانجا رفته بضاعت را از ثمن آن
دور نهند و باز طبل زنند و باز گردند و شب نوبت دیگر آن مردم بیایند و چیزی
اضافه ثمن نمایند تا وقتی که تجار راضی شوند و علی الدوام سودا و معامله ایشان
باین طریقه باشد **بلاد الزنج** شمالی آن امصار مملکت یمن است و جنوبی آن
بیابانهای نامسکون و شرقی آن بلاد نوبه و غربی آن بلاد حبشه و مردم
زنج اسود اللون باشند بسبب وفور حرارت و آب آنجا اندکی بیش و خانها
خود را باستخوان ماهی پوشند در عجایب البلدان مسطورست که هرگاه زنگیان با اعدا
محاربه نمایند هر که در محاربه کشته شود گوشت او را بخورند و در آن دیار زر بسیار
بود و زرافه و فیل وحشی آنجا بسیار باشد و ایشان بصید آن جانوران مشغول
نمایند و در آن سرزمین درختی است که برگ آنرا در آب اندازند و چون
فیل از آن بیاشامد مست گردد زنگیان او را گرفته بکشند و استخوان و دندان
او را فروشند و گوشتش را بخورند و بزرگی دندانها آن فیلان به پنجاه من
رسد و تا صد من و سیصد من نیز گفته اند **حضرموت** ناحیتیست از
یمن در عجایب البلدان مسطورست که شخصی از آنجا حکایت کرد که در آن دیار
خوشه گندمی یافتند که هر دانه از آن برابر بیضه بود پس نزد پیری که بزعم

اهالی آنجا سیصد سال از عمرش گذشته بود رفته حقیقت آن سوال کردند جواب داد که در
اوقات سابقه بواسطه عدل سلاطین و امانت عمال حبوبات باین مرتبه بوده
گویند در حضرموت آبی است که هر که از آن بیاشامد مخنث گردد **سبا**
شهریست که میان آن و صفا سه روز راه است و بانی آن بلده سبا بن یشجب
بن یعرب بن قحطان بن هود پیغمبر است و مشتملست بر انهار خوشگوار
و اشجار میوه دار چنانچه در شان آن نازل شده که لقد کان لسبا فی مسکنهم
بعقیده صاحب عجایب البلدان مگس و پشه و مار و عقرب و دیگر هوام در آن بلده
نباشد **صنعا** دار الملک بلاد یمن است و بعذوبت ما و لطافت
هوا اتصاف دارد چنانچه بیماری را که بدانجا نقل نمایند باندک زمانی صحت یابد
و طعم گوشت در یک هفته بلکه بیشتر متغیر نشود و بانی آن بلده صنعا بن
ازال بن عبیر بن عابر است و هو هود النبی ع و از غرایب صنعا قصر عمدان
بود که بعضی از تبابعه یمن آنرا بنا کرده اند و یک رکن آن خانه زرد و یکی سرخ
و یکی سبز و دیگری سفید بوده است در عجایب البلدان مسطور است که قصر
عمدان آنمقدار ارتفاع داشته که در وقت طلوع آفتاب سایه آن بسه میل
میرسیده و سقف آنرا از یکپاره سنگ رخام ترتیب داده بودند و بر هر رکنی
از ارکان اربعه آن صورت شیری تصویر کرده که چون باد بر آن خانه وزیدی
آواز شیر از آن تمثالها مسموع شدی گویند عثمان بن عفان در زمان
خلافت خود بانهدام آن فرمان داد بعضی از اهل کیاست گفتند که بر کتابه
این قصر این کلمه مکتوبست که اسلم عمدان فان هادمک مقتول و نیز

طایفه

طایفه از کاهنان میگفته اند که ویران کننده قصر عمدان البته مقتول گردد پس
مناسب آنست که از سر انهدام این قصر درگذری عثمان این سخن را بسمع قبول
جای نداده آن قصر را ویران کرد و بعد از آن باندک زمانی بقتل رسید **چین**
مملکتی عریض طویلست مشتمل بر آبهای خوشگوار و اثمار و ابتداء اقلیم اول
و دوم و سیم و چهارم از آن مملکتست و اهالی چین بحسن صورت اتصاف دارند
اما بیشتر ایشان کوتاه قامت و بزرگ سر باشند و اکثر بعبادت اوثان
اشتغال نمایند و مجوسی مذهب و تناسخی نیز در میان ایشان باشند در عجایب البلدان
مسطورست که یکی از قری ولایت چین غدیر است و در سالی یکنوبت بروزی
معین اهل آن قریه جمع آمده اسبی در آن غدیر اندازند و مردم بر اطراف آن
ایستند و هر چند اسب میل بیرون آمدن کند او را نگذارند و مادام که
اسب در آب بیشتر در آن دیار باران بارد لاجرم اسب را چندان از خروج مانع
آیند که بقدر کفاف باران بارد آنگاه بگذارند تا اسب بیرون آید آنگاه آن
اسب را کشته بر قله کوهی که نزدیک بآن غدیر است اندازند تا طیور و سباع
از گوشت و پوستش انتفاع یابند و در سالی که این فعل از مردم آن قریه
سر نزند باران نبارد و قحط و غلا پیدا شود و در آن سرزمین معادن زر
و جواهر بسیارست صاحب تحفة الغرایب گوید که در بعضی از بلاد چین
طاحونه ایست که سنگ زیرین متحرک و سنگ بالا ساکن است و از زیر سنگ
آرد بی سبوس و سبوس بی آرد جدا جدا بیرون آید والله اعلم **الاقلیم الثانی**
این اقلیم منسوب بمشتری بود و لون عامه اهل این بلاد بسمرة و سواد مایل باشد

وابتداء این اقلیم از مشرق بود و بر وسط بلاد سراندیب گذرد پس بر شمال
بلاد هند و قندهار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان گذرد پس بحر
فارس را قطع کند پس بر وسط بلاد رقه و افریقیه و شمال بربرستان
و جنوب قیروان و بساحل بحر اوقیانوس منتهی گردد و بعضی از مواضع
اقلیم دوم اینست **مکه معظمه** مکه بمیم عبارتست از آن بلده شریفه و
ببکه بباء موحده موضع خانه کعبه را گویند و جوهری در صحاح آورده است که
بطن مکه را بکه خوانند لازدحام الناس فیه و مکه را ام القری نیز گویند بجهة آنکه
زمین را از تحت آن گسترده اند پس مکه اصل ارض باشد لاجرم آن بلده را
ام الارضین نیز نامند و مکه پیش از ظهور اسلام نیز مطاف خلایق بوده و آن مقام را
معزز و محترم میداشته اند و از خصایص آن بلده یکی کعبه معظمه است که طواف
آن بر جمیع برایا واجبست و حجر الاسود که استلام آن از جمله مناسک حج است
و مقام ابراهیم که فیه آیات بینات مبنی بر تعظیم آن موضع است در عجایب البلدان
از عبدالله عباس منقولست که هیچ چیز از بهشت در زمین نیست مگر
حجر الاسود و مقام که دو جوهر بوده اند از جواهر بهشت و اگر نه اهل شرک آنرا
بسودندی هر علیل و مریض که آنرا مس کردی شفا یافتی دیگر از خصوصیات آن مقام
چاه زمزم است که از یمن مقدم اسمعیل ع پیدا شده و از خواص آب زمزم است
همچنانکه تشنه را سیراب میسازد گرسنه را نیز از جوع تسکین میدهد و از جبال
مکه یکی جبل ابو قبیس است که بروایت ابن عباس اول کوهی است که در روی زمین
مخلوق گشته و زعم زمره از انام آنکه هر کس کله بریان بر سر آن کوه بخورد بقیة العمر

از درد

از درد سر ایمن باشد و کوه صفا و مروه که آیه ان الصفا والمروه من شعایر الله
مشعر بعظم شان آنهاست از جبال مکه است در بعضی از کتب حدیث از حضرت
رسالت صلعم مرویست که دابة الارض که خروجش از علامات قیامت است از کوه
صفا بیرون خواهد آمد **مدینه طیبه** در قدیم الایام نامش یثرب بوده و رسول
آن بلده را مدینه طیبه خوانده و مسجد آنحضرت و مرقد منورش در آن بلده است
در عجایب البلدان مسطورست که یکی از خواص مدینه آنست که هر غریب که بدانجا
رسد بوی خوش شنود و عطریات در مدینه بوی بیشتر دهد از مواضع دیگر **هندوستان**
مملکتی است در غایت طول و عرض و بعضی از بلاد آن داخل خط استوا است
و اکثر معموره آن از اقلیم دوم است و اندکی از سیم و چهارم و مذاهب متوطنان آن
بلدان مختلف باشد و اکثر بت پرستند و در هندستان حیوانات غریبه الاشکال
و معادن جواهر نفیسه بسیار پیدا شود و آنمقدار از نباتات نافعه و ادویه مفیده که
در آن دیار حاصل شود در دیگر بلاد نباشد و اعظم بلاد هند دهلی است که
شمه از ذکر وقایعش در ضمن عرض احوال ملوک و سلاطین هند سمت تبیین پذیرفت
در عجایب البلدان مسطورست که در هند درختی است که میوه شیرین دارد
و طیور مثل فاخته و کبوتر و غیر ذلک بر آن درخت می نشینند و از آن میوه خورده
بیهوش میگردند و از درخت می افتند و مار قصد آن مرغان کرده هر یک
در سایه آن درخت باشند از تعرض مار سالم مانند و باقی طعمه مار شوند
دیگر از غرایب هند شهریست که چون غریب بدانجا رسد اصلا بر جماع کردن
قادر نباشد و هرگاه از آنجا برود باز بحال خود رود در عجایب الاخبار آورده که

در اقصی بلاد هند زمینی است که ریگ آن با زر آمیخته است و نوعی از مور
در آن موضع باشند بر هیات سگ بزرگ چشم و تیز تک و هوای آن
موضع در غایت حرارتست بنابران در وقت ارتفاع آفتاب
بزیر زمین روند و در آن وقت تجار فرصت یافته باد پایان برق
رفتار خود را بآن موضع رسانند و از آن ریگ چندانکه خواهند بار کنند
و بتعجیل باز گردند زیرا که اگر بآن موران دچار شوند مرد و مرکب هیچ
یک جان نبرند و از جمله نباتات آن ولایت برگ تنبول است
و آن مشابه برگ نارنج است و در اکثر بلاد عرب و هرموز آن برگ را
معتقد باشند و کیفیت خوردنش چنانست که مقداری فوفل که
آنرا بهندی سپاری گویند بشکنند و در دهان نهند و یک برگ تنبول
که بمقدار ارزنی آهک تر کرده برو مالیده باشند پیچیده در دهان گیرند
و با سپاری بخایند و همچنین تا چهار برگ بخایند و گاهی اندک کافوری
با آن ضم کنند خاصیت این برگ آنست که آب دهان را بغایت
سرخ سازد و رخساره را برافروزد و کیفیتی مشابه نشاء
شراب آورد و گرسنه را تسکین دهد و سیر را مایل طعام سازد
و بوی دهن خوش کند و بوی بد را دفع کند و بیخ دندان محکم کند
و در تقویت باه و انگیز آن هیچ چیز بآن نرسد و این ابیات
شارح بعضی از اوصاف آن برگ است که گفته اند شعر
نادره برگی چو گل بوستان ❊ خوبترین نعمت هندوستان

تیز چو گوش فرس تند خیز ❊ صورت و معنی بصفت هر دو تیز
تیزی او آلت قطع جذام ❊ قول رسول است علیه السلام
پر رگ و در رگ نه نشانی ز خون ❊ لیک هم از رگ دودش خون برون
طرفه نباتی که چو شد در دهن ❊ خونش چو حیوان بدر آید ز تن
خوردن آن بوی دهن کم کند ❊ سستی دندان همه محکم کند
سرخی رویش ز دو خد منکرش ❊ آهک و فوفل شده رنگ آورش
گرچه که آبش بنوی هست بیش ❊ کهنه شود بیش کند آب خویش
برگ عجب بین که گسسته ز بر ❊ از پس شش ماه بود تازه تر
در دهنش گیر و بصحبت خرام ❊ تا نگری فعل عجب والسلام
در بعضی از نسخ بنظر در آمده که در بعضی از حدود هندوستان بتخانه
ایست در دامن کوهی و زنجیری از سر آن کوه آویخته تا سطح بتخانه
و در ایام عید خود آن بت پرستان آن بیت الصنم را می آرایند
و از اطراف و جوانب خلقی کثیر جمع می آیند و شخصی در غایت
چستی و چالاکی در آن مجمع حاضر میگردد و با آن جماعت شراب میخورد
و چون مست میشود ساعتی رقص کرده بت را سجده میکند
آنگاه دست در آن زنجیر زده بقله کوه بر میرود و آنجا نشسته
دست در هم میزند و از سنگ که همراه میدارد یکی را بجانب راست و یکی را
بجانب چپ و یکی را به پس پشت خود افکنده بآواز بلند چیزی میگوید که
همه مردم می شنوند بعد از آن دست در سلسله زده پایان می آید و مانند مرده می افتد

اورا باعزاز برداشته پیش بت می برند و از وی احوالی که در آن سال واقع خواهد شد
از صلح و جنگ و خیر و شر و صلاح و فساد و غیر ذلک می پرسند و او همه را
مطابق واقع جواب میگوید و بعد از آن بحال خود آمده برمیخیزد و بمنزل خود
میرود و تا سال دیگر هیچکس اورا نمی بیند **ماوکرم** داخل بلاد هند است و در آن
بلده بتی است بر یک خسپیده و در بعضی اوقات بی محرکی بر پای ایستد
و از وی صدای ظاهر شود و اینمعنی علامت ارزانی و رفاهیت باشد و در سالی که
این حرکت از آن بت صادر نشود در آن شهر قحط و غلا وقوع یابد **کلب**
هم از جمله بلاد هند است و بزعم صاحب تحفة الغرایب آن بلده عمودیست از
مس که بر زبر آن صورت بطی ساخته اند و در پیش آن عمود چشمه آبیست
هر سال در روز عاشورا آن بط بالها بگشاید و منقار خود را بآن چشمه رسانیده
آب از آن چشمه بیاشامد بعد از آن از آن عمود چندان آب بیرون آید که تا یک
سال مردم آنجا را کافی باشد **کالیکوت** بندریست در هندوستان بمثابه
هرموز و متوطنان آنجا کافر باشند اما جمعی از اهل اسلام نیز در آن بلده
مقام دارند و دو مسجد جامع بتکلف از چوب ساخته اند و در روزهای جمعه
بآن بقعه در آیند و باداء نماز قیام نمایند و در آن شهر عدالت بمرتبه است که
تجار که در ثروت صورت بحار دارند از دریا بار بآن دیار آیند و مال بسیار
آورند و در ساحل دریا بلکه در کوچه و بازار آنجا گذارند و بواسطه اشغال
ضروریه چند روز بآن نیز دارند و عمال دیوان آن اموال را محافظت نمایند
و هرگاه فروخته شود زکوة چهل یک ستانند و دیگر بهیچوجه تعرض نرسانند

ورسم

و رسم سایر بندرها آنست که هرگاه کشتی را بی اختیار ملاح و تاجر بند بادی
بدانجا آورد هندیان آنرا باد آورد گفته غارت کنند مگر کالیکوت که از اموال
کشتی باد آورد نیز بیش از چهل یک چیزی نگیرند و اکثر مردم آنجا برهنه اندام
باشند لیکوتها از ناف تا زانو بسته در یکدست کتاره چون قطره آب
و در دستی دیگر گاو سپری چون قطعه سحاب و کالیکوتیان پادشاه خود را
سامری گویند و هرگاه سامری فوت شود خواهرزاده اش را قایم مقام گردانند
و برادر و سایر اقربا را معتبر ندانند و هیچکس نتواند بقهر و غلبه بر آن شهر استیلا یابد
و در آنجا همه چیز پیدا شود و هیچ کار در آن دیار عیب نیست الا کشتن گاو و خوردن
گوشت آن چنانچه اگر معلوم کنند که کسی گاوی کشته یا گوشت آنرا خورده در ساعت
اورا بکشند و گاو را چنان عزیز دارند که خاکستر سرگین اورا بر جبین مالند مولانا
کمال الدین عبد الرزاق که شاهرخ میرزا اورا برسالت هند فرستاده بود آورده است که
کالیکوت اگرچه در اصل شرک و بت پرستی شریکند اما هر قومی را روشی است
قومی از آن قبیل اند که یک زن ایشانرا شوهر متعدد باشد هر یکی مؤنتی از مؤنات
آن زن را تعهد نموده اند از جامه و خانه و خوردنی و پوشیدنی و بوی خوش و غیره
و اوقات شبانروز را قسمت کرده اند چون یکی از شوهران بخانه آن روند نشانی
بر در سرا گذارند تا اگر شوهر دیگر بیاید آن نشان را دیده باز گردد **بیجانگر**
شهریست که سیاح سیاه پوش مردمک دیده در هیچ سواد مانند آن ندیده و جاسوس
تیز گوش هوش در هیچ اقلیم شبیه آن نشنیده وضع آن بلده چنان است که
هفت حصار استوار و شهر بند در گرد یکدیگر کشیده اند و در گرد اگرد حصار اول

در عرض پنجاه گز سنگهای طولانی نصفی در زمین و نصفی در بیرون بقدر آدمی
متقارب بیکدیگر محکم کرده اند تا سوار و پیاده بسهولت نزدیک بسور
نتوانند رفت و گرداگرد پادشاه که اورا رای گویند در حصار ششم باشد
و در میان حصار اول و دوم تا سیم و چهارم مزارع و باغات و عمارات
بسیارست و از حصار سیم تا هفتم دکاکین و اسواق بیشمارست
و متصل بقصر پادشاه چهار بازاریست و بر سر هر بازار طاق رفیع و
رواقی بدیع ساخته اند و در هیچ یک هیچ پوسته کل خوشبوی هرگز در بازار آورند
و بر جانب راست قصر پادشاه دیوانخانه ایست در غایت وسعت و رفعت
بصورت جهل ستونی و در پیش آن صفه که ارتفاعش بمقدار قامت شخصی باشد
در سی گز طول و شش گز عرض بود برافراخته اند و آن دفترخانه باشد و خطوط مردم آنجا
دو نوع بود یکی آنکه بر برگ جوز هندی نویسند و آن برگ دو گز درازی و دو انگشت
پنهاور دارد و بی استعمال رنگی بقلم آهنین نقش کنند و این مکتوب قلیل البقا باشد
نوع دیگر آنکه جنس سفیدی را سیاه کنند و آهار داده صیقل زنند تا قابلیت تحریر پیدا کند
و سنگی نرم را که در ان دیار باشد شیشه دسته فلزاش برداشته و بآن هرچه خواهند
و از ان سنگ رقمی سفید بر ان جنس سیاه ظاهر شود و این خط بسیار بماند و دفاتر اعتمادی
این باشد و در میان جهل ستون مرکور خواجه سرای که آنرا دنانک خوانند مرجع کارها باشد
برمسند حکومت نشیند و پیادگان جوبها در دست در پای آن صفه بایستند و
هرکه را مهمی باشد میان ایشان در آمده محقر تحفه گذارند و روی بر زمین نهاده
باز بر پای ایستد و حاجت خود را بعرض دنانک رساند و او بمقتضای عدالت حکم کند

دیگر

و دروازه در کمال متانت و استحکام است ص

در زیر مکتوب ان اینی خورده ها را بکار میبرند

و میان دو ان علیحده صراف جواهر نشسته و دروازه دیگر

دیگر هیچ آفریده را مجال دخل در مهمات نباشد و چون دنانک از ایوان برخیزد چند
چتر ملون پیش پیش او برند و نفیر کشند و از دو طرف مداحان زبان بمدحش
گشایند و از دیوانخانه تا پیش پادشاه هفت حاجب نشسته باشند چون دنانک
متوجه ملازمت رای گردد نزدیکترین حاجبی جمواز ملازمانش بایستند چنانچه از
در بند هفتمین تنها در رود و مهمات ملک را عرض کرده فی الحال برون آید و برود
چهار درگاه دیگر ایوانخانه ایست و زر آنجا سه نوع بود یکی از طلا متعوش انرا
درم گویند و نزدیک بمثقالی هژده دینار کنبکی خرج شود و دوم را که نصف آنست
برتاب خوانند و سیم را که ده یک درم است قتم نامند و قتم از ان دو نوع رایج
تر باشد و شش یک قتم از نقره پاک سازند و تار گویند و آن نیز بغایت
رایج است و سه یک تار از مس شش و آنرا چند خوانند و قاعده آن مملکت
چنان شش که از تمامر بلدان بمبیعاد مقرر زر بضرابخانه فرود آرند و هرکرا از دیوان
چیزی دهند بر ضرابخانه نویسند و سپاهیان در هر چهار ماه یکبار بضرابخانه
واجب ستانند و یکدینار هیچ آفریده را بر ولایات حواله ندارند لاجرم معمور
بمرتبه ایست که شرح نتوان کرد و خزانه پادشاه خانهاییست که در زمین چون گودالها
مانند حوضها از طلا کداخته مالامال و تمام خواص و عوام آن دیار حتی مردم بازار
جواهر و مرصعات در کوشش و گردن و بازو و سر دست و انگشتان کنند و در بر
ضرابخانه شحنه گاه است و دوازده هزار عسس در ان شهر باشند که هر روز رسم
ایشان دوازده هزار قتم باشد و آنوجه را از حاصل ولایات بدیشان رسانند
و کار عسس آنست که از قضایا بر این سوء حصار مطلع بوده اگر چیزی گم شود پیدا کرده

یا خود تاوان دهند و شمه از احوال خوابات آنست که قفا خراباتی صورت راست
بازاریست در صد گز طول و پانزده گز عرض و در دو طرف آن بازار ستونها برافراخته
صفه های تکلف ساخته اند و در پیش آن خانها زیبا پرداخته هر روز بعد از نماز
پیشین درخانها را آب زده گرسیها و صندلیها نهند و قحبگان عزیز سیمای حور
جمال هر یک از جواهر و زیور توانگر بر ان گرسیها نشینند و در پیش هر یک یکدو کنیز
بر پای ایستند و صلای عیش و عشرت در دهند هر که خواهد بدانجا رود و هر که
خواهد خوش برآید و آنچه داشته باشد خوابات محافظت نماید و اگر چیزی فوت
شود از عهده بیرون آیند مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع السعدین مرقوم
گردانیده که چون خاقان سعید را جهت رسالت بدان دیار فرستاد در محرم سنه ۸۴۶
بمقصد رسیدم و بعد از چند روز که از رنج راه آسودم روزی قاصد از پیش رای اطلس
آمد بعد از نماز پیش درگاه رفتم و بخ سراپرده و دو تغوز کمخا و اطلس
پیشکش بردم و رای در چهل ستونی بعظمت مرصع تمام نشسته بود و بر بالین زر نگار
خلق بسیار ایستاده هم جا جهانی فاخر پوشیده و جواهر گرانبها در گوش و گردن انداخته
و رای قبای اطلس نیتونی پوشیده و از درهای شاهوار گردن بندی بگردن انداخته
سبز ارنگی لاغر اندام قامت بلندی مانند سرو در ریحان جوانی صورت نهایت مطبوع
بر عارض خط مشکفام دمیده و بر زلف عنبر سا مونی برسته چون حرامیش او برد
و سر فرو آوردم التفات نموده فرمود تا مرا در دست چپ نشاندند
و نشان خاقان سعید را ستانده سپرد و گفت خوش وقت شدیم که
پادشاه بزرگ ایلچی برای ما فرستاد الکاه طبق که دران دسته برگ

تنبول و بسته فتم و بیست مثقال کافور بود پیش من آوردند و رخصت دادند
تا بمنزل رفتم و هر روز دو گوسفند و چهار جفت مرغ و پنج بز و یکمن
شکر و دو درهم زر قفلتم مقرر کردند و هفته دو نوبت آخر روز مرا می طلبید
و از احوال خاقان سعید می پرسید و دستور روز اول طبق که دران سبول
و فتم و کافور بود می بخشید و ترجمان را میگفت با او بگوی که قاعده
ما چنان است که ایلچی را طعام دهند و مایده پیش او نهند چون ما و شما
بجهة مخالفت مذهب با هم چیزی نمیخوریم این بسته را دعوت الملک
ورای را در آنوقت بمقصد خاتون و تمامی بود و در مجموع ۶ مهمانی داد
سالها را نمیگذاشتند دو عورت در یک خانه می نشستند و مهمات
ایشان ضبط تمام داشتی در تمامی مملکت خود هر جا دختر جمیل می شنود
مادر و پدر دختر را طلبیده رعایت بسیار میکرد و دختر را بتجمل تمام بحرم
سرای خود میفرستاد و دیگر کسی از والدین و اقربا او را نمی بیند و ملازمان
پیغامگر در سالی یکنوبت از روی تعظیم و اقتدار و تجبر و افتخار جشن پادشاهانه
ترتیب نمایند و او را مهمانی خواهند شرح این سخن آنکه از تمامی ممالک
رای که طول شش چهار ماهه راهست سرداران و کلانتران بدرگاه آیند
و هزار فیل پر سلاحها آراسته تختها و صندوقها بر پشت پیلان بسته
و بازی گران بر نشسته حاضر سازند و سه روز متعاقب در ایام بیض
ماه رجب در فضای نهایت وسیع و مقامی بسیار بدیع سرداران بلاد با
پیلان کوه نهاد مصور بصور مجسم و هر صورت که در خیال آید از آدمی و

جهة خاصه رای ساز ند و در میان ان چهل ستون و چار طاق میدانی وسیع باشد
و مطربان کلعذار و دختران خورشید رخسار در ان میدان موالی و رقاصی نما
و بازیکران لعبهای غریب نمایند و پیل را مانند بز بر چراغ پایه فرستند
و هر اصولی که دارند پیش آنرا بخرطوم نگاه دارد و مناسب آن حرکات نماید
الاقلیم الثالث صاحب این اقلیم مریخست و اهالی آن احمر اللون باشند و
ابتدای آن از مشرق از بلاد چین ست و بر جنوب بلاد یاجوج گذرد و تمامی
بلاد سند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل گذرد پس بر قندهار و وسط
بلاد کمران و سجستان و وسط کرمان و بلاد فارس و عراق و جنوب دیار
بکر و شمال بلاد مغرب و وسط ولایت شام پس بر بلاد مصر و اسکندریه
و وسط قادسیه و قیروان و بلاد طنجه بگذرد تا بحر اعظم منتهی شود و
بعضی از بلاد غربیه این اقلیم بر یمن جنوبست **قیروان** داخل مملکت افریقیه
است و در ان بلده دوستون است که جسم آن با حجار و جواهر مشهور
مشابهت ندارد و در ایام جمعه پیش از طلوع آفتاب از ان ستونها آب
ترشح کند و در سایر روزها آب نوجود نباشد **اسکندریه** از بناهای
اسکندر بن فیلقوس رومی است و سوری از سنگ رخام و چهار دروازه دارد
و یکی از ان ابواب را باب الرشید گویند و دیگری را باب السدره و سیم را
باب البحر و چهارم را نمی گشایند مگر در روز نوروز و خوارت بر سوای
اسکندریه غالب بود و آبش از رود نیل و قنوات بود از غرابت انکه در انجا
اگر آب را ذخیره کنند و دوسال نگاه دارند متغیر نشود و قریب باسکندریه

حصاری

حصاری است در غایت بلندی و در ان قلعه بمثابه سی حکم بزمانی و القرنین میل
ساخته بوده در غایت ارتفاع و آینه بقسطر مئت ذرع در ان میل
نشانده و آنرا بطلسم چنان پرداخته که هر کشتی که از قسطنطنیه
بر روی دریای فرنگ که میان اسکندریه و آن قلعه است حرکت نماید
در ان آینه نمودی و این آینه تا زمانی که عمرو بن عاص حاکم اسکندریه
باقی بود و مردم فرنگ بواسطه اطلاع اهل اسلام بر حال ایشان نهایت
متوهم بودند عاقبت الامر تدبیری اندیشیده جمعرا نا اسکندریه فرستاده
در لباس اهل تقوی خود را بخلق نمودند و چون مردم را نسبت باشان
اعتقاد پیدا شد آوازه در انداختند که اسکندر در پس این آینه گنجی
عظیم نهاده و عمرو بن عاص فریب خورده آن آینه را از انجا برکنند و
از گنج اثری ندیدند و چون بار دیگر آینه را در موضعش نصب کردند آن
خاصیت ندیدند در عجایب البلدان بطوریست که اصل مناره اسکندریه
از ابگینه بوده و صورت عرجیکی در غایت بزرگی از مس بر بیخیه در
میان نهاده بودند و بر پشت آن مناره بنیاد کرده و ارتفاع آن
مناره چهارصد و پنجاه گز بوده **مصر** از جمله اعاظم بلاد قدیمه است
و معموری و کثرت باغات و بناتینش در ازمنه سابقه عربیه بوده که
سبب غرور فرعون شده گفت الیس لی ملک مصر و هذه
الانهار تجری من تحتی و المعز لدین الله اسمعیل در وقتی که اینملک را
منخ ساخت بنا توطن را از مصر برانداخت و نزدیک بان شهری دیگر

درغایت تکلف ساخت
و آنرا موکو بنامزد
آل بویه در ایام سلطنت
گردانیدند و
آن شهر را بمحل تموای
رسانیدند

ودران بلده بقاع خیر و عمارات عالیه مرتفع کرده اند و قاهره مغربه بلده ایست
طولانی بر کنار نیل و عمارات آن چهار طبقه و پنج طبقه است اکثر ملون
و منقش مشتمل بر طاقهای بدیع و رواقهای منیع از عجایب دیار مصر یکی آنکه
مردم آنجا مرغ بسیار در زیر سرکین پنهان کنند و بعد از چند روز جوجه
بیرون آورده آغاز دانه چیدن کند و بتدریج بزرگ شود دیگر آنکه در بعضی
از حدود آن ولایت کومست که آبی شیرین از آن میریخ کرده و در
حوضی جمع شود و باطراف و جوانب جریان نماید اگر شخص حنب یا حایض
بکناره آن آب رسد آب از جریان باز ایستد و تا آنکس دور نشود
و آب از حوض بیرون نریزند آب روان نشود دیگر در تاریخ یافعی مسطور
است که در حدود مصر چاه عمیقی بود و در ازمنه سابقه
بطلسم صورت مردی از سنگ رخام ساخته اند در غایت مهابت و هائل
چنان راه مسدود کرده که ریگ روان از آن موضع تجاوز نمیتواند نمود
تا بعمارات ضرر رساند و هیئت آن صورت بمرتبه ایست که آنرا ابوالهول
گویند و دیگر از جمله عجایب ابنیه آن مملکت اهرام مصراست و آن عبارتست
از گنبدهای بزرگ که حکمای سلف ساخته اند و بروایت بعضی از مورخان بانی
آن عمارت ادریس نبی است ع و آن گنبدها در دو فرسخی مسافت تقریبا واقع
و کوچکترین آن ابنیه از بزرگترین عمارات عالم بغایت کلانتر است و در زمان
عزت یوسف ع غلات در آن گنبدها مخزون بوده و از آنجمله سه گنبد بزرگتر
و از آن سه یکی کوچکتر و آن دو گنبد بزرگتر را هرمان گویند و هریک از هرمان

چهارصد گز طول و چهارصد گز عرض دارد و ارتفاع آن همان مقدار است و آن گنبد
کوچکتر سیصد گز است در طول و عرض و ارتفاع و در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی
یکی از مشایخ بادشاهی از بادشاهان مصر را بتخریب اهرام ترغیب نمود و سلطان
بسیاری از بیلداران را با متعین و کلنگدار ان بدانجا فرستاد و ایشان مدتی
بویرانی یکی از آن گنبدهای کوچک مشغول گردیدند اندکی از آن خراب شد خیانچه از دور
بنظر درمیاید و از نزدیک چنان نماید که گویا روی آن دیوار را اخراشیده اند ضعید
ناحیتی است بصر در جنوبی فسطاط و در صحرای صعید مغاره هاست که مردگان
در آنجا افتاده از آدمیان و وحوش و طیور و اموات انسانی را از گیاه های سطبر
کفن کرده اند و ادویه در و مالیده که پاره و پوسیده نشود و گویند نوبتی کفن چاره را
از آن مردگان باز کردند اصلا تغیر بهیئت نیافته بود و اثر خضاب در دست و پای
او باقی بود در عجایب البلدان مسطورست که بعضی گفته اند مومیای مصر از آن مردگان
حاصل میشود و بهترین مومیاها آن بود عین الشمس شهرست در حدود مصر که بتوتی
تخشگاه فرعون بوده و در خبر است که روز عرض بندگان از آن حاصل میشود در آنجا در عجایب
البلدان مسطورست که در عین الشمس تمثالی چند است که دیوان در زمان سلیمان ع ساخته اند
از آنجمله منارهایست از سنگ رخام سرخ که نقطهای سیاه دارد و ارتفاع آن منار
از صد گز متجاوز است و بر سر آن صورت انسانی است از مس و بر یمین و یسار آن
دو صورت دیگر مشابه دو جام ساخته اند و از آن صورت سیوسته آب ترشح میکند و بهر
چار سو سبزه و نبات روید حلب از مشاهیر بلاد شام است و در تسمیه آن
بزعم بعضی آنکه ابراهیم خلیل ع گوسفندان خود را در ایام جمع آنجا دوشیده شیر از بر فقرا

گویند در نواحی آن بلده چاهی است که اگر سگ دیوانه کسی را بگزد اگر پیش از گذشتن
چهل روز از آب آن چاه بیاشامد شفا یابد **حمص** در آن بلده هیچکس از
مار و کژدم ضرر نیابد و اگر جامه را در آب حمص بشویند مادام که آنرا بیرون نکنند
در هر جا که باشند کژدم و مار متعرض نشوند و در بعضی از نسخ بنظر رسیده که
بر در یکی از مساجد آنجا تمثالیست نصف اعلی آن مشابه مردم و نصف
اسفل بصورت کژدم چون پاره گل در آن صورت نهند و آنرا در آب اندازند
هر کژدم گزیده که از آن آب بخورد شفا یابد **دمشق** دار الملک بلاد شام است
و نخست ارم بن سام بن نوح عم باغی ساخت و باغ ارم که در میان طوایف
امم اشتهار دارد آنست و بعد از ارم شداد عاد بتقلید بهشت در آن زمین
بستانی بنا کرده و بقول بعضی تفسیر آیت ارم ذات العماد التی لم
یخلق مثلها فی البلاد کنایه از آن موضعست پس از آن تاریخ بروایت
اهل سنت و جماعت پدر ابراهیم عم دمشق را احداث نمود و هوای دمشق
بحرارت مایلست و آبش که از طرف بعلبک می آید اکثر در سایه درختانست
بدین سبب گوارنده نباشد و غوطه بهشت یکی از چهار بهشت دنیاست
و آن سه موضع نیز که عبارت از شعب بوان و آبله بصره و سغد سمرقند است
در لطافت و نزاهت دون غوطه نباشد و ملوک بنی امیه در ایام دولت خود
در دمشق عمارات عالیه ساخته اند ولید بن عبد الملک مروان در تعمیر و تزیین
مسجد جامع آن بلده که مشهورست بجامع بنی امیه و در عالم بقعه بدان زیب
کم توان یافت غایت سعی و اهتمام بجای آورد چنانچه گویند پنج ساله مال ممالک

شام

شام را در آن عمارت صرف کرد و دمشقیان بلهو و لعب مشغوفند و اکثر اوقات
ایشان بمناهی و ملاهی مصروف **انطاکیه** شهری بزرگست نزدیک بدریای
روم موسوم بنزاهت ساحت و لطافت ابنیه و بانی آن بلده دختر روم بن
یعن بن سام بن نوح است و در سور انطاکیه سیصد و شصت برج است
و جهت محافظت هر برجی در قدیم الایام چهار هزار کس از نصاری معین بوده
در عجایب البلدان مسطورست که در ازمنه سابقه در اندرون شهر انطاکیه
پشه نبوده و در بیرون آنمقدار پشه بوده که اگر کسی دست از پنجره سور شهر بیرون کردی
صد هزار پشه بر دست او چسپیدی ناگاه عمودی از رخام که در آن بلده بود بشکست
از درون آن حقه از مس ظاهر شد مالامال پشه بعد از آن در داخل شهر نیز پشه
پیدا شد و در انطاکیه موشی است که گربه از صید آن عاجز شود **بیت المقدس**
مهبط وحی و محل توطن انبیاء بنی اسرائیل عم بوده و آن بلده بنا کرده داود است عم
و سلیمان عم مسجد اقصی را که سالهای فراوان قبله ارباب ایمان بود تعمیر فرمود و
شرف آن مسجد همین بس است که پیغمبر صلعم از آنجا بعالم بالا عروج نمود در عجایب البلدان
مسطور است که در زاویه از زوایای مسجد اقصی عصایی منصوب بود از آبنوس که
هر که دعوی کردی که از اولاد انبیاست آن عصا را مس کردی اگر صادق بود
اصلا متضرر نشدی و الا صاعقه ظاهر شده آن کذاب را بسوختی **شیراز** همیشه
دار الملک سلاطین سرافراز بوده و در سنه ۷۴ پسر عم حجاج بن یوسف محمد قاسم بن
ابی عقیل الثقفی بنا کرده و بوسعت ساحت و تکلف عمارت اتصاف دارد و در
بازار آن بلده همیشه اطعمه لذیذه مثل مرغ بریان و آش نارنج و لیمو و غیره توان یافت

کما قال تعالی سبحان الذی
المسجد الحرام الی المسجد

الاقلیم الرابع این اقلیم بآفتاب تعلق دارد و وسط معموره و مسکن اشراف
اولاد بنی آدم است متوطنان بلاد این اقلیم بحسب صورت و سیرت افضل
و اکمل اولاد ابو البشر اند و ابتداء این اقلیم از مشرق از بلاد چین است
پس بر اراضی تبت و جرجیر و ختای و جبال کشمیر و بلور و بدخشان
و صوب بلاد یاجوج گذرد پس بر وسط دیار بکر و بلاد عراقین
و دیار ربیعه و شمال بلاد شام گذرد و آنجا بحر روم را قطع کند و بر
جزیره قبرس و سقالبه و بلاد مصر و اسکندریه گذرد و بلاد ماریق
و افرنجه و طنجه گذرد و بساحل بحر محیط منتهی گردد و بعضی از مواضع
این اقلیم بر این موجبست **خانبالیق** دار الملک مملکت ختاست و بفسحت
فضا و لطافت آب و هوا غیرت بساتین روح افزاست و چنانچه در
جزو اول از مجلد ثالث مذکور شد خانبالیق بنا کرده قبلا قاآن بن
تولی خان بن چنگیز خان است و نهری بزرگ سی گز عرض در میان شهر
جریان دارد و نزدیک بکنار جوی جاده ایست که بدار الملک ماچین منتهی
میشود و تمامی آن شارع را که چهل روزه راه است بسنگ فرش کرده و از
دو طرف درختان بید و غیره نشانده چنانچه مسافران در سایه طی مسافت
نمایند و هیچ آفریده از لشکریان و غیر ایشان را زهره نیست که
شاخی از آن درختان بشکند یا آسیبی ببرگ آن رساند و در دو طرف
آن راه قری معموره مشتمل بر بتخانها و دکاکین بسیار است **حکایت**
در مطلع السعدین مسطور است که در شهور سنه ۸۲۲ حضرت خاقان سعید شاهرخ

سلطان

سلطان جمعی از ملازمان را که سردار ایشان شادی خواجه بود برسالت ختای نامزد
کرد و میرزا بایسنقر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش که از زیور فضل
و هنر بهره مند بود مصحوب آن جماعت ارسال نمود و با خواجه مشار الیه مقرر نمود که
از آن زمان که از هراة سفر کنند تا بروزی که باز آیند آنچه روی نماید بی زیاده و
نقصان بقلم آرند و چنانچه از روزنامه خواجه غیاث الدین بوضوح می پیوندد ایلچیان
۱۶ ذی قعده از بلده هراة متوجه ختای شدند و ۲۲ محرم سنه ۸۲۳ ببلده
سمرقند رسیدند و آنجا چندان توقف کردند که ایلچیان میرزا سیورغتمش
و امیر شاه ملک و شاه بدخشان بدیشان پیوستند و عاشر شهر صفر از
سمرقند بیرون رفته ۲۸ بجایگاه یلدوز و اوایل شهر بهرام در آمدند و با آنکه
آفتاب در سرطان بود آب در آن بیابان دو انگشت یخ بسته بود و اکثر اوقات
باران و ژاله می بارید لاجرم ایلچیان بمشقت تمام طی مسافت مینمودند تا در اواخر
جمادی الآخر بشهر قایل رسیدند و اکثر مردم آن بلده بت می پرستیدند و بتخانه
بزرگ داشتند و در یکی از صفهای بیت الصنم بتی بزرگ نهاده میگفتند که این صورت
سامکوتیست و دوم ماه رجب از آنجا کوچ کرده روز پنجم قراخواجه فرود آمدند
و دهم رجب جمعی از نویسندگان ختای بدیشان رسیده اسامی ایلچیان و عدد
مردم ایشان را مفصل کردند و ۲۱ آن ماه شادی خواجه و رفیقان را در شهر
قابله نزول افتاد و در آن بلده سیدی فخر الدین نام مسجدی عالی در غایت تکلف
و تزیین ساخته بود و عبده اوثان قریب بآن بقعه بتخانه بزرگ داشتند که
در اطراف و جوانب آن بتان بزرگ و کوچک بصورت بدیع نهاده بودند و بر در

بتخانه صورت دو دیو که با یکدیگر در جنگ بودند نگاشته و جوانی منگلی تیمور
بابری نام در غایت حسن و جمال در قابله بحکومت اشتغال داشت و از قابله
روان شده و بیست و پنج مرحله پیموده ۱۲ شعبان دران بیابان بگاو قطاس
باز خوردند گویند آن گاو چنان بزرگ و با قوت بود که نوبتی سواری از
پشت زین ربوده مدتی بر سر شاخ نگاه داشته القصه در ۱۴ شعبان
بموضعی رسید که از انجا تا سکجو که اول شهر از شهرهای مملکت ختاست
ده روزه راه بیابانی بی آب بود و جمعی از ختاییان بموجب فرمان باستقبال
شتافته دران مرحله با شادیخواجه و رفقا ملاقات کردند و یکروز در مرغزاری
لطافت آثار صفه عالی ساخته سایه بانها برافراشتند و شیرها و صندلیها
نهادند و از ماکولات غاز و مرغ و گوسفند و انواع میوهای تر و خشک
در طبقهای چینی مرتب گردانیده و برابر هر شیره نخلی بسته بودند و باصناف
سبزی خوانها را آرایش داده چون از طعام خوردن باز پرداختند انواع
مسکرات حاضر کردند و هر کس را آنچه محتاج الیه بود از گوسفند و آرد و
برنج و غیره دادند و نسخه گرفتند که هر یک از ایلچیان چند نوکر دارند و مبالغه
کردند که زیاده نگویند و گفتند هر کس دروغ گوید او را در پیش پادشاه اعتبار نباشد
و بازرگانان که همراه ایلچیان بودند در سلک نوکران داخل شده کمر خدمتکاری
بر میان بستند و ۱۶ شعبان دانک داجی که حاکم سرحد بود طوی عظیم ترتیب
داده ایلچیان را نزد خود برد و ختاییان بدستور معهود خود در خیمه مربع فرود
آمده بودند طناب اندر طناب چنانچه هیچ آفریده در میان ایشان راه نمی یافت

مگر از دروازه که بر چهار طرف آن مربع گذاشته بودند و در میان خیمه های ایشان
فضای بزرگ بود و در وسط آن دکانچه بلند که ساحتش یکجریب بود ساخته
بودند و خیمه دو سره ختایی در انموضع نصب کرده دامانش را برداشته و
تالاری از چوب بسته و سایبانها برافراخته چنانچه دران یکجریب اصلا آفتاب
نمی تافت و در زیر خیمه دو تیره صندلیها داجی نهاده بودند و از چپ و راست
و پیش ایشان تعظیم در جانب چپ بیشتر باشد و پیش هر یک از امرا و ایلچیان
دو شیره نهادند در یکی غاز و مرغ و گوشت پخته و دیگری پر از میوه های خشک
و تر ختایی و کلیچها و نانهای خوب و نخلی از کاغذ و ابریشم بغایت مرغوب
بسته و در پیش سایر مردم بعدد هر یک شیره بود و در مقابله کورکه پادشاهی
بر موضعی مرتفع نهاده بودند خمها و چنجها چینی و صراحی خرد و بزرگ بعضی نقره و
بعضی طلا و بعضی چینی موضوع بود و در اطراف کورکه مطربان و اهل ساز ایستاده
بودند و با توغن و کمانچه و نی و موسیقار و صنج و چهار پاره و دهل بنوازش در آوردند
و پسران صاحبجمال مانند دختران سرخ و سفیدی بر روی مالیده و مروارید در گوش کشیده
بازیگریها کردند و ازین فضای گشاده تا هر چهار دروازه سپاهیان جبه پوش
چنان بتمکین و وقار ایستاده بودند که از محل خویش یک قدم پیش و پس نمی نهادند
و تیرها در دست داشتند و بعد از خوردن طعام آغاز شراب کرده امیر درسون
که حاکم دیوان بود کاسه داشت و صندوق نخلبندی با وی میگردانیدند تا هر کس را
کاسه داد شاخچه از آن بر سرش میزد و مجلس را غیرت افزای چمن ساختند
و بازیگران از کاغذ مقوی صورت جانوران ترتیب کرده بودند و بر روی خود بسته

خنایه بهیچوجه گوش و گردن ایشان نمی نمود و بر اصول ختاییان برقص اشتغال داشتند
و بعضی پسران گلعذار طبقهای پر فندق و عناب و جوز و شاه بلوط مقشر و
سیر و پیاز در سرکه پرورده و خربزه و هندوانه بریده بر کف نهاده بودند و چون
امیر کسی را کاسه دادی یکی از ایشان طبق پیش آوردی تا آنکس بهر نقل مایل بودی
تناول کردی و یکی از بازیگران صورتی مشابه لکلک در غایت بزرگی ساخته
بود خنایه پسری در اندرون آن رفتی و آن لک لک باصول پای کوفتی القصه آن روز از
صباح تا رواح بعیش و نشاط و فرح و انبساط گذرانیده ۱۷ شعبان
بیابان در آمدند و قطع منازل میکردند تا بقراول رسیدند و قراول قلعه ایست
در غایت متانت در میان جبال واقع شده و یک راه بیش ندارد و ایلچیان
بدان حصار در آمده متوطنان آنجا همه را شمردند و نام نوشتند بعد از آن
از قراول بسکجو رسیدند و در یامخانه بزرگ که بر در شهر بود فرود آمدند و ختاییان
الاغان و رخوت آنجماعت را بالتمام ستادند و بدفتر بردند و مایحتاج ایشان را
از ماکول و ملبوس و مشروب و مفروش و مرکوب همه خوب و مرغوب مرتب ساختند
و برای هر کسی کتی و جامه خواب ابریشمین و یک خدمتکار فرمان بردار مقرر فرمودند
و از آنجا تا دار الملک در همه یامخانها برین نهج ایلچیان را خدمت میکردند و سکجو
شهریست در غایت عظمت سوری مستحکم بر گرد آن کشیده و هیأتش مربع
است متساوی الاضلاع مشتمل بر بازارهای عریض چنانچه عرض هر بازاری
پنجاه گز شرع باشد همه آب زده و جاروب کشیده در اکثر خانهای آن بلده
خوک اهلی بود و در دکانهای قصابی گوشت گوسفند و خوک پهلوی هم بر قناره بن

ودران

و دران شهر بازارها و چهارسوی بسیارست و بر سر هر چهارسوقی طاقی از چوب
بسته اند در کمال زینت و کنگرها بران تعبیه کرده هم از چوب و مقرنس
ختایی دران بکار برده و بر فصیل سکجو در هر بیست قدم برجی سرپوشیده
ساخته اند و چهار دروازه بر چهار رکن در برابر هم گشاده و با آنکه از میان
شهر تا هر دروازه مسافت بسیارست اما از غایت راستی بازارها و کثرت
مردم راه اندک مینماید و بر پشت هر دروازه کوشکی دو طبقه بنا کرده اند و درین
شهر بیت الصنم بسیارست و هر بتخانه در وسعت قریب ده جریب هست و تمامی
صحن آنرا از خشت پخته تراشیده فرش کرده اند و بر در بتخانها پسران صاحب جمال
ایستاده و صلای عشرت در داده و از سکجو تا خانبالیق که تختگاه پادشاه
ختاست نود و نه یام بود همه معمور و آبادان و هر یامی در بزرگی مانند شهری و
در میان هر دو یام چند فرغو و کبد فوست فرغو عبارتست از خانه که ارتفاع
آن شصت گز باشد و پیوسته درین خانه ده کس نشینند و آن منزل را چنان ساخته اند
که فرغوی دیگر مینماید و چون حادثه دست دهد مثلا اگر از لشکر بیگانه اثری
بینند فی الحال در فرغو آتش کنند و اهل فرغوی دیگر این را مشاهده کرده
هم بدین عمل قیام نمایند و علی هذا القیاس تا اشتعال آتش مرئی ایستادگان پایه
سریر اعلی گردد و بعد از یکشبانروز از افروختن آتش حالی که از دار الملک
تا آنجا که سه ماهه راهست بر سبیل اجمال معلوم کنند و متعاقب این صورت
مکتوبی از شرح واقعه بدست یکدیگر دادند بدرگاه معلی رسانند و کبد فو
عبارتست از خانه داری مبنی چند که در محل معین ساکن گردانیده اند و مامور بانکه

مکتوبی یا خبری که بدیشان رسد آنرا فی الحال بکندفو دیگر رسانند تا آن قضیه باندک
زمانی معروض پادشاه گردد و از کندفو تا کندفوی دیگر ده مره است و هر شانزده
مره یک فرسخ شرعی و هر روز بنوبت ده کس ملازم فرغو باشند اما جمعی که در
کندفو می باشند همانجا اقامت نمایند و خانها ساخته زراعت کنند و از سکجو
تا قمجو که بلده دیگرست و بزرگتر و دانکچی که کلانتر داجیان سرحدست درین
شهر حکومت نماید و در هر یامی پنجاه سر اسب و دراز گوش و قریب شصت عرابه
جهة ایلچیان آوردند و پسرانی که اسبانرا محافظت نمایند موسومند بافو
و متعهدان دراز گوش به بوفو و عرابه کشان به چیغو و این طبقه بسیار باشند
و ریسمانهای عرابه بر دوش گرفته بصوب مقصد کشند و هر عرابه در عهده
دوازده کس باشد و هر چند در راه بارندگی و سرما باشد ایشان از عرابه کشیدن
باز نمانند و پسران خوش صورت سیمین بدن مرواریدهای دروغ ختایی
در گوش کشیده و مویها بر سر گره زده و اسبان که برای ایلچیان آماده میدارند
با زین و لجام و تازیانه باشد و بافویان بتعصب یکدیگر پیش اسبان میدوند
تا از یامی بیامی دیگر رسند و در هر یامی جهت ایلچیان گوسفند و غاز و مرغ و
برنج و عسل و آرد و سیر و پیاز بسرکه پرورده و بقول دیگر آماده میدارند
و در هر شهری ایلچیانرا طوی دهند و در هر طوی دیوانخانه که آنرا دوسون گویند مرتب
بود و در هر دوسون اول پیش کور که بجانب پادشاهی تختی بنهند و پرده آویزند
و شخصی پهلوی تخت ایستاده باشد و نمدی بزرگ زیر پای انداخته بغایت
پاک و پاکیزه ایلچیان بر بالای آن نمد بر پای ایستند و سایر مردم در قفای ایشان

صف

صف زده بسان مسلمانان در صف نماز ایستند و آن شخص که پهلوی تخت ایستاده
بزبان ختایی ندایی کند سه نوبت بعد از آن داجیان سر بر زمین نهند و ایلچیانرا
تکلیف کنند که سه بار باین فعل قیام نمایند آنگاه هر کس بسر شیزه خود
رود و در قمجو بتخانه بنظر ایلچیان در آمد پانصد گز در پانصد گز و در میان آن بتی
خفتیده بقامت پنجاه گز و درازی قدمش نه گز و دور کله و دور سر او بیست
گز و دیگر بتان بر بالای سر او و پس پشت نهاده بودند هر یک بقامت گزی
و کمتر و بیشتر و صورت بختیان بنظر در آمد چنان متحرک که گمان میشد که
مگر زنده اند و بر دیوارها صورتگریها خوب پرکار ظاهر ساخته و پیرامون
آن بتخانه عمارتها بود مانند کاروانسرا همه بیوت آنرا پردهای زربفت
و کرسیها مطلا و صندلیها و شمعدانها و صراحیهای چینی آراسته و درین
شهر خانه دیگر ساخته اند که اهل اسلام آنرا چرخ فلک میخوانند مانند
کوشکی مثمن از زیر تا بالا پانزده طبقه و در هر طبقه منظرها مشتمل بر
مقرنس ختایی و غرفها و ایوانها پرداخته و در گرد منظرها انواع صور
غریبه بظهور آورده از آنجمله تختی ساخته اند و پادشاهی بر آن نشسته
و از چپ و راست او خادمان و غلامان و دختران ایستاده و در زیر آن
کوشک صور دیوان بدیدار بود که آنرا بر دوش گرفته بودند و در آن
کوشک بیست گز بود همه از چوب تراشیده و چنان تذهیب
کرده که گویی مجسم از طلاست و در تحت آن قصر سردابه ایست و میل
از آن سردابه تا بالای کوشک تعبیه کرده بودند و میل را بزیر کرسی آهنین

و سر دیگر بر سقف آن خانه که آن کوشک در آنجاست محکم ساخته اند باندک
حرکتی که آن میل را دادندی آن کوشک عظیم در حرکت آمدی و آنچه ایلچیان
برای پادشاه ختا می بردند درین شهر از ایشان گرفتند مگر شیر را که پهلوان
صلاح الدین شیربان خود بدرگاه رسانید القصه ایلچیان هر چند به
خانبالیق نزدیکتر می شدند داروغگان و حکام و کلانتران یام در ازدیاد
طوی مبالغه می نمودند و اهتمام بجای می آوردند و ایشان هر روز بیامی و هر
هفته بشهری میرسیدند تا ۴ شوال در کنار آب قراموران اتفاق نزول افتاد
و آن رودیست موازی رود جیحون و به بیست و سه کشتی جسری بدان بسته اند
و آن کشتیها را بزنجیری که برابر ران آدمی باشد محکم ساخته و آن سلسله از هر
طرف ده گز بر خشکی گذشته و بر هر دو طرف آن دو میل آهنین هر یک
بسطبری تن شخصی بر زمین فرو برده و زنجیرها بران استوار کرده و کشتیها را بقلابها
بزرگ و زنجیرها استحکام داده و بر بالای آن کشتیها تختها افکنده لاجرم ایلچیان
بی تعبی از آب گذشتند و دران طرف آب شهری بود در غایت فسحت مشتمل بر
عمارات پر زیب و زینت دران بلده ایلچیان را زیاده از بلاد دیگر طوی دادند و دران
شهر بتخانه عظیم بود چنانچه از سرحد ختای تا آنجا مثل آن موضع بنظر در نیامده بود
و آن شهر سه خرابات داشت و در هر یک بسیاری از دختران صاحبجمال نشسته بودند
و زیبایی رخسار زنان آن شهر بمثابه ایست که بحسن آباد مشهور شده القصه
چون ایلچیان از آن شهر بیرون رفتند از چند رود دیگر عبور نموده تا در ۲۷ ذی قعده
سنه ۸۲۳ ببلده صدین خور نزول نمودند و آن شهریست بغایت معظم محتوی بر

خلق

خلق بسیار و بتخانه بزرگ داشت و بتی عظیم جسیم در آن موضع از برنج ریخته و مطلا
کرده پنجاه گز طول و بر همه اعضای او دستها و بر هر کف دستی بهیات جسمی
ساخته و آن بت را هزار دست میگفتند و از مشاهیر اصنام ختاییان است و
عمارتی بدیع رفیع در کوهی ساخته اند و آن بت در ایوانی که در کمال غرابت تراشیده اند
موضوع است و رواقها و منظرها بر گرد این بتخانه ساخته اند مشتمل بر چند
طبقه طبقه اول از کعب بت گذشته و دوم بزانوی او رسیده و دیگری از زانو گذشته
و بر این قیاس تا سر صنم و سر آن عمارت را بمقرنس ختایی بهم آورده چنانکه دیده
نظارگی دران حیران میشود و بر مجموع طبقات این عمارت اندرون و بیرون توان
گردید و چنانچه از سیاق کلام مفهوم گردد این بت را استاده ساخته اند و در
هر دو قدمش که طول هر یک بده گز نزدیکست بر دو تخته منصوبست و میگفتند که
مقدار صد خروار برنج درین بت صرف شده است و دیگر بتان کوچک بودند
از گچ ساخته و رنگ آمیزی کرده و صورتها دران بتخانه کشیده و صورت
رهبانان و بخشیان و جوکیان تصویر کرده که در مغارها بچله نشسته اند و صورت
حیوانات و اشجار و نباتات بقلم کشیده و درین شهر نیز چرخ فلک بود بزرگ و بسیار
بتکلف تر از شهر قمجو ساخته و ایلچیان آنجا نیز طوی خورده و رحلت کرده
صبح ۸ ذی حجه بدروازه خانبالیق رسیدند شهری در نهایت عظمت و بزرگی دیدند
چنانچه طول هر دیواری یک فرسخ بود و چون در سور آن شهر هنوز استادان بنا
کار میکردند دروازه بسیار بسته بودند در وقتی که ایلچیان بکنار خندق رسیدند
هنوز دروازه را نگشاده بودند ایلچیان را از برجی که بعمارت آن مشغول بودند

بشهر در بردند

و بر در کریاس دایمنک خان که پادشاه بود فرود آوردند و بر در بارگاه قرار هفتصد
قدم سنگ تراشیده فرش کرده بودند خراسانیان پیاده از آن فرش گذشتند
بر هر طرف پنج پیل ایستاده و خرطومها براه داشته ایلچیان بدهشت تمام
گذشتند تا بفضای در سرای پادشاه رسیدند با آنکه هنوز آفتاب بر نیامده بود
قرب صد هزار کس مجتمع بودند و در پیش قصر دایمنک خان کرسی بنظر در آمد ارتفاع
آن موازی سی گز و بر بالای آن کرسی ستونها پنجاه گزی منصوب ساخته و بر بالای
آن طنبی ترتیب داده شصت گز در چهل گز و در پیش ستونها سه دروازه
مرتب گردانیده دروازه میان از چپ و راست بزرگتر و این دروازه ممر
پادشاه است و از طرفین خلایق تردد می نمایند و بر زبر کوشک پشت دروازه
کورکه نهاده و ناقوس آویخته و چند کس منتظر ایستاده تا پادشاه کی قدم بر
تخت نهد و قریب سیصد هزار آدمی بهنگام روشنایی روز بر درگاه حاضر شدند
و دو هزار مغنی و مطرب حاضر آمده بر پای ایستادند و هزار نفر از آدمیان ناچخ و دور
باش و زوبین و خشت فولاد و تبرزین و شمشیر و نیزه و گرز بدست گرفته
مستعد خدمت شدند و بر اطراف و جوانب فضای کریاس خانها و صفها
و ستونها در غایت عظمت ساخته و فرش مجموع از سنگ تراشیده بود
القصه چون آفتاب طلوع نمود جماعتی که بر بالای کوشک انتظار پادشاه می کشیدند
کورکه و دهل و صنج و دمامه و ناقوس فرو کوفتند و آن سه دروازه گشاده مردم
بسرعت تمام باندرون رفتند زیرا که در وقت دیدن پادشاه رسم ختاییان
دویدن باشد و چون ایلچیان از آن دروازها بدر آمدند فضای وسیع دیدند دلگشاتر

از فضای

از فضای اول و کوشک در غایت عظمت مشاهده کردند و همان ساعت تختی آورده
نهادند و آن سریر مثلث بود در اطلس زرد گرفته و در آن نقش سیمرغ و اژدر و
دیگر صور نقش کرده و بر بالای آن تخت کرسی از زر منصوب بود و از چپ و راست
تخت ختاییان صف کشیده ایستادند اول امراء تومان بعد از آن هزاره بعد از آن
صده بترتیب و هر یک از آن جماعت تخته داشتند بطول یک گز شرعی و بعضی موازی
چهار یکی و چشم بر آن تخته دوخته بطرف دیگر نمی نگریستند و در عقب امرا افزون
از مرتبه تخمین و قیاس جبه پوشان و نیزه داران و بعضی شمشیرهای برهنه در دست
صف زده در غایت استوار بایستادند و مجموع چنان خاموش بودند که گویا نفس نمیزدند
بعد از ساعتی پادشاه از حرم بیرون آمده نردبانی از نقره مشتمل بر پنج پایه بر تخت
نهادند تا پادشاه بالا رفته بر صندلی نشست میانه بالایی محاسن نه خرد و نه
بزرگ مقدار دویست سیصد موی از محاسنش چنان دراز که در کنار او سه چهار
حلقه زده بود و از چپ و راست تخت دو دختر قمر پیکر بایستادند موی مشکبوی
در میان سر گره زده و گردن و عارض مکشوف مرواریدهای بزرگ آبدار در گوش
کاغذ و قلم بدست منتظر که هر چه پادشاه تقریر کند بتحریر در آورند و چون در حرم
رود بعرض رسانند اگر حکمی تغییر باید کرد خطی بیرون فرستند تا دیوانیان بر آن
موجب عمل نمایند القصه بعد از نشستن بر تخت امرا ایلچیان را با بندیان
پیش بردند و پادشاه نخست یرغوی بندیان پرسید و ایشان هفتصد
کس بودند بعضی دو شاخه در گردن و برخی بر تخته طولانی مقید سرها از سوراخ
تخته بیرون آمده و هر یک را نفری موکل بود و مویش بر دست گرفته مترصد آنکه

پادشاه چه حکم کند

پادشاه طایفه ازایشان را بزندان فرستاد و زمره را حکم قتل کرد و در جمیع
ممالک ختای بهیچ حاکم و داروغه مرخص بقتل احدی نیستند و هر آفریده که گناه
کرد گناه او را بر بخشه یاده نویسند و در گردنش آویزند و حد گناهش را
تعیین کرده قلمی نمایند که در کیش ایشان چیست و بر بخیر و دوشاخه نخانی یا لیق
رسانند و اگر ذره المثل از ایشان مجرم تا پای تخت یکساله راه میرود در هیچ جا
توقف نتوانند کرد و چون دران روز مهم ارباب جرایم فیصل یافت ایلچیان را
نزدیک بردند و بمسافت پانزده گز از تخت دور نگاه داشتند و یکی از
امرا از انوزده صحیفه را که مشتمل بر احوال ایلچیان بود مضمونش اینکه این جماعت
راه بسیار قطع کرده اند و از پیش میرزا شاهرخ و اولاد او آمده اند
و از برای پادشاه تبرکات و تنسوقات آورده اند تا سرارادت بر زمین
عبودیت نهند و منظور نظر التفات گردند و مولانا حاجی یوسف قاضی
از جمله امرا و مقربان بود و از دوازده دیوان پادشاهی یکی بعلق او میدانست
با چند نفر از مسلمانان زبان دان پیش ایلچیان آمدند که تخت قاآنها
خم کنید بعد ازان سر بزمین نهید و ایلچیان دو تا شده سر فرود آوردند
اما پیشانی بزمین نرسانیدند و آنگاه بمکتوب حضرت خاقان سعید
و میرزا بایسنقر و سایر شاهزادگان و امرا فراساتزا که در قطع اطلس زرد
پیچیده بودند با شارت خواص و ایلچیان بزود دست بلند کردند
و قاعده اهل ختای آنست که هرچه بعلق پادشاه دارد آنرا در چیزی زرد
پیچند و مولانا حاجی یوسف آن مکاتیب را ازیشان گرفته بخواجه سرای تسلیم نمود که

پادشاه ... بخواجه سرا ... و ایلچیان را ... و از ... و ... و ... و

طنی قریب دویست هزار اصطلاح دارا ستاده بودند و دری بود در پیش حرم سرای
پادشاه و پرده بزرگ بطناب ابریشمین ازان در آویخته و سرهای طناب دو خواجه
سرا بدست داشت و میانی آن طناب پرده چنان تعبیه کرده بودند که چون
سر طناب را کشیدندی آن پرده بهم پیچیده شدی و در باز شدی القصه بعد ازانکه
مجلس ترتیب یافت پادشاه ازان در بیرون آمد و سازندگان بیکبار آغاز
نواختن ساز ها کردند و چون بر تخت قرار گرفت همه خاموش شدند و بر بالای
پادشاه پرده دراز کشیده بودند مانند سایبانی از اطلس زرد و
بر تخت ایلچیان امرا را پیشی دادند تا پنج نوبت سر بر زمین نهادند انگاه امرا
بقضای اول برده در پیش هر یک شیرهای طعام که آماده بود نهادند و خدایگانی هر کس را
تعظیم کنند در پیش او سر بریده نهند و ازان فروتر را دو و ازان فروتر را یکی و دران روز
هزار شیره بلکه افزون پیش مردم نهادند و آشپز پادشاه نزدیک بآن هفت چیز ملون
دو محوطه که از اطلس زرد ترتیب کرده بودند نهادند و چون آشهای خاصه پیش می بردند
مطربان و مغنیان بیکبار آغاز نواختن ساز ها کردند و سرود گفتن بنیاد نهادند
و آن هفت چیز را اجزو خوان دارایان همراه آشپز می بردند تا نزدیک تخت و بایکدیگر در ادای فرز
پسران و دختران صاحب جمال در آن مجلس بسیار بودند و بعضی سقی و وزمره بلباسهای
مشغول بودند و در صحن آن فضا چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ و

و دران سال منجمان حتمای حکم کرده بودند که پادشاه را از آتش
ضرری رسد بنابران پادشاه بدستور معهود حکم شبچراغ
نفرمود و رسم شبچراغ دران دیار بر نمونهیست که در درون کرباس
پادشاهی کوی سازند از چوب و روی آن چوب را بشاخ تیرو
پوشند و صد هزار چراغ بر زیسانها تعبیه کرده موشکها بر اطراف
آن بندند بروجهی که چون یکچراغ را برافروزند مجموع چراغها افروخته
شود و این شبچراغ ماهعت شبانروز بر و دران شبها مردم شهر
نیز در دکاکین و بیوتات چراغ بسیار برافروزند و پادشاه در آن
هفت روز گناه بر کسی نگیرد مگر آنکه خون کرده باشد و بخشندگی بسیار
کند و باقی داران دیوانی و بندیانی را آزاد کند و در روز سیزدهم صفر صباحی
شقاول آمده ایلچیان را بر در کرباس اول نشاند و خلایق هر دیار زیاده
از صد هزار دران فضا جمع آمدند و در کوشک اول بختی مرصع نهاده
بودند و در ناز اکشاده بعد از اجتماع مردم پادشاه بیرونی فرامیده
و خلایق را نوازنده سر بر زمین نهادند انگاه بختی دیگر آوردند و در برابر
تخت پادشاه نصب کردند و کس بر بالای این بخت برآمده
حکمی را که از پادشاه صدور یافته بود بر جایی ثبت کردند روشن
برداشتند و یکی آواز بلند نشانرا خواند ایچاکه مجموع مردمی در اطراف

وشقارسه لگد زده کلنگ را انگرفت و صندلی در زیر پای پادشاه
نهادند تا فرود آمد و بر صندلی دیگر نشست و هریک از
سلطانی احمد و سلطانشاه را هریک شقاردادو بشادی خواص
عنایت نکرد و باز سوار شده روی بدارالملک نهاد و نزدیک
بشهر مردم بسیار بیرون آمده بزبان ختایی او را دعا میکردند و دایمک خاتون
بعجلت اسب میراند تا بقصر سلطنت رسید و رابع ربیع الاخر باز شقاول
آمده آلمجیان را پیش برد و گفت امروز پادشاه شما را سنگش
میدهد بعضی را با بنعام مخصوص میگرداند و چون دایمک خاتون آلمجیان را
دید اشاره کرد تا شیرها را بیکطرف بردند و امرا را بر سر شرها فرستادند
و آلمجیان آن شیرها را در پیش آلمجیان نهادند از انجمله در شیره سادیخواهد
ده بالش نقره بود و سی اطلس و هشتاد پارچه قلمی و طرقو و لوساو کیکی
و بنجهزار جاو و جهت خاتون اولتش اقمشه مرکوره نامزد کردند
و سلطانی احمد و کوکه وارغداق را هریک هشت بالش نقره و شانزده
اطلسی و طرقو و لوساو کیکی و هریک را ازین سه کس با جواهین نود و چهار
وصله بود و هرکدام را دو هزار جاو و جهه هریک از آلمجیان مرزا الگ
که سلطانشاه و ملک بخشی نام داشتند هشت بالش نقره و سی جامه
با استر و بیست و چهار قطعه قلمی و طرقو و لوساو دواب که یکی از انجمله زین

[illegible] خان را [illegible] پادشاه بلشکرجهار
[illegible] دست و پا نکنند [illegible] اخبار [illegible] از [illegible] ملک زرنشام بود [illegible] عیاری [illegible] زرد
[illegible] ایشان [illegible] [illegible] [illegible]

ملوک روم را خانه بود مفعل و هیچ یک از قیاصره آنرا نگشودی بلکه قفلی بر آن افزودندی تا عدد قفل بر در آن خانه آمد و چون نوبت حکومت آخر ملوک رسید اورا داد غدغه شد که قفلها را بگشاید هر چند اساقفه و علمای نصاری اورا ازین حرکت مانع آمدند بجایی نرسید و چون در آن خانه را باز کردند تمثالی چند دیدند بر هیات اعراب بعضی شتر سوار و بعضی پیاده نیزه بدست گرفته و ایشان مسلمانان لشکر بروم کشیدند و آن بلاد را مفتوح گردانیدند

کاخ حصاری است در روم بر روی سنگ ساده بلند بعمارت ساخته و غایت استحکام و استواری دارد از غرایب آنکه در آن سرزمین هر سال در فصل بهار سه روز متعاقب طیور صغار بجثه گنجشکی از هوا بر زمین افتند و مردم آنها را گیرند و بگشند سود کرده ذخیره سازند و از آن طیور هر چه در آن سه روز نگیرند پر و بال بزرگ کرده پرواز نمایند

قیصریه شهری بزرگست در روم بر دامن کوهی افتاده و سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی سور قلعه آنرا از سنگ بر کشیده زینت داده بود در عجایب البلدان مسطورست که بملتمس حکم در قیصریه حمامی ساخته بودند که بمجرد افروختن چراغی گرم می‌شد

یونان ولایتی است مقدل بروم و مولد و منشاء اکثر حکماء آن سرزمین بوده است در عجایب البلدان مرقوم است که هر کس در یونان چیزی حفظ کند هرگز فراموش نکند و اگر چیزی فراموش کرده برود چون بدانجا رسد بیادش آید

ارمنیه ناحیه ایست در میان

نقلیس ولایتیست در غایت حصانت در سرحد دیار کفار و بانی آن نوشروان عادل بوده و در آن بلده اهل اسلام و نصاری ساکن باشند چنانکه از یکجانب آواز اذان بمسامع رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس و در عجایب البلدان مسطورست که در نقلیس حمامی بود که آبش گرم بود زیرا که آن گرمابه را بر بالای چشمهای گرم ساخته بودند و آن حمام باهل اسلام اختصاص داشت

الاقلیم السادس صاحبش عطارد و مردمش اسمر اللون باشند و مبدأش از مشرق بود و از شمال بلاد یاجوج و بلاد خاقان و کیماک و اسفنجاب گذرد پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی کیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد فلیقا گذرد و بر جنوب بحر سقالیه گذرد و بر شمال ازهره و اندلس تا بحر اعظم منتهی گردد و یکی از بلاد عظیم عزیز این اقلیم

قسطنطنیه است و آن شهریست در غایت وسعت و مساحت و سه طرفش را دریا احاطه نموده و در کتاب عجایب البلدان مسطورست که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست و یک ذرع است و آن شهر بر بساتین و مزارع اشتمال دارد و در اوقات سابقه در آن بلده کنیسه بوده که عمودی عالی در سیصد گز طول بوده گز عرض بر آن نصب کرده بودند و بر سر عمود سواری از مس بر اسبی هم ازین جنس و در یکدست آن سوار گره بود و دست دیگرش بنوعی موضوع که گویا اشارت بدان دست میکرد

بلغار ولایتیست در شمال روم و در عجایب البلدان مسطورست که از اقاتا قسطنطنیه تا بلغار راه ایست و میباید از اول بلغار تا قسطنطنیه ۴۰ ساعت راه باشد

ذکر بعضی از کوه و بحار

سبب هیجان آب تشکلات فلکی و اشعه کواکب است که بر سطح
آن می افتد و اتصالات کواکب با قمر و وصول او بمنازل معتبر درین
باب اثری عظیم دارد اما علت مد و جزر آنست که در بیشتر قعور دریاها
سنگهای بزرگ باشد و چون ماه در برابر یک دریا رسد و اشراق خود
بدان افکند شعاع آن بدان احجار تابد و از آنجا رجعت نموده آب را
گرم سازد و چون بواسطه حرارت لطافت پیدا کند متخلخل شده مکانی
وسیعتر طلبد بنابران در تموج آمده متلاطم گردد و حالش برین موجب باشد
تا وقتی که قمر از وسط السما زایل گردد آنگاه این غلیان و مد تسکین یابد
و اجزای آب بقوام آید و جزر عبارت ازین حال باشد باز چون قمر بافق
غربی رسد در جانب افق شرقی مد بنیاد شود باین طریقه که گفته شد
تا وقتی که قمر در تحت الارض بوسط السما رسد باز آغاز جزر باشد و در شبانروزی
دو نوبت مد و جزر وقوع یابد و باتفاق اکثر مسالک ممالک بحار عظیمه در
ربع مسکون پنج است اول بحر الهند که آنرا بحر سند و فارس و بحر عمان
و بحر چین نیز گویند طول آن از زمین چین تا ارض حبشه دو هزار و ششصد و
شصت و شش فرسخ است و نهصد فرسخ عرض آن و از انجمله سیصد و سی
فرسخ شمالیست از خط استوا و باقی در جنوب خط استواست که داخل
اقالیم سبعه نیست و پنج شعبه ازین دریا بمیان عالم در آید و آنرا خلیج بربر و

و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارض در آید یکی را خلیج اندلس و دیگری را
خلیج طنجه خوانند و بنابر عدم جریان سفاین حال جزایر این بحر معلوم نیست
و جزایر خالدات درین بحر معمورست چهارم بحر نیطس که آنرا بحر طرازون
و بحر الروس نیز خوانند و از عقب قسطنطنیه جاری بوده بزمین روس و
سقلاب ممتد بود و بنای قسطنطنیه برین دریا واقعست و طول این بحر
بقول صاحب نهایه الادراک ۴۳۳ فرسخ باشد و درین بحر جزایر بسیارست
و در اکثر مواضع آن حیوانات غریبة الاشکال مهیبة الصور باشند
و ازین بحر دو شعبه باقالیم در آید یکی قریب بجزیره سودان و دوم که آنرا
خلیج فرنگ خوانند پنجم بحر طبرستان آنرا دریای گیلان و بحر جرجان
و دریای باب الابواب و بحر خزر و بحر قلزم خوانند طولش از مشرق بمغرب
دویست و شصت فرسخ است و عرضش دویست فرسخ و این دریا
از آبسکون امتداد یافته بطرف دیلم و طبرستان و باب الابواب و
شروان و دیار خزر بگذرد و باز بآبسکون منتهی میشود و ارباب مسالک
گویند که رکوب این دریا خطری دارد چه امواجش پیوسته در تلاطم باشد
و درین دریا جزر و مد وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره دارد که از آن
نقطه سیاه و سفید حاصل گردد اما بحار صغار و خلیجات و بحیرات
و بطایح در ربع مسکون بسیارست از انجمله نزد کر بعضی که بمزید غرایب امتیاز دارد

نیز هست که چون آنرا بخورند خوابهای پریشان و هایل بینند و بفزع از
خواب در آیند **بحیره افامیه** در حدود شام است و بغایت بعید العمق
آورده اند که یکی از حکام شام خواست که عمق آنرا معلوم کند در کشتی نشسته
بمیان دریاچه رفت و لنگری بر سر طناب بسته در آب گذاشت و چون
آن طناب تمام شد طناب دیگر و همچنین تا چهار هزار گز رسید گمان بردند که
طناب سنگین شده و بالای هم نشسته است پس آنرا بر کشیدند و آسیا سنگی
بر طناب بستند و خریطه پر از تخم مرغ در زیر آن تعبیه کردند و طناب را
فرو گذاشتند و چون طناب تمام شد بر کشیدند بیضها درست بود دانستند که
بقعر نرسیده از آن داشتند **بحیرة الصخره** دریاچه ایست بحدود شمال
و در حوالی آن سوری از سنگ کشیده اند و این بحیره بغایت عمیق باشد
در یکطرف آب این دریا چنان سیاه بود که از آب جانب دیگر بحس ظاهر فرق
توان کرد و چون خاک را با آن آب سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ شود
چنین گویند که یکی از ملوک آن نواحی خواست که عمق آن را معلوم نماید
هزار گز رسن فرو گذاشتند بجایی نرسید و آبش چنان روشن است که
با وجود آن عمق قعرش چنان نماید که گویا دو سه گز بیش نیست **بحیره اخلاط**
دریاچه ایست نزدیک بآن بلده گویند که دو ماه درین بحیره ماهی باشد و دو ماه
نباشد و سبب معلوم نیست **بحیره حیرون** در حدود مغرب است و بغایت

و انتها بحیره خوارزم و در بعضی از فصل شتا آن آب
چنان منجمد میگردد که چند گاه کاروانها بر بالای یخ گذرند و اندیشه
ننمایند **نهر دجله** نهری بعظمت است و مبداء آن از جبال ارزن الروم
و کوههای نصیبین و حصن ذو القرنین باشد و در فرضه عبادان
ببحر فارس منتهی میگردد و آب دجله نافعترین و سبکترین آبهاست
نهر الذهب در زمین شام است و در صفت آن گفته اند
هو نهر شام اوله بالمیزان و آخره بالکیل یعنی از آن جداول
زراعت بسیار کنند و محصولاتش نیکو آید و چون بآخر رسد آبش
در زمین نفوذ کند و نمک شود و هیچ از آن آب ضایع نماند **نهر**
ارس از مغرب بمشرق جاری باشد و ابتداء آن از جبال ارمنیه بود
و آبش بغایت سریع الجریان باشد و سلوک کشتی در آن متعسر است
بلکه متعذر زیرا که بر کنارش سنگ لاخست بعضی ظاهر و بعضی مخفی
و نهر ارس میمنت دارد هر چه از حیوانات در وی رود بسلامت
بیرون آید **نهر زنده رود** در بلده فاخره اصفهانست و بعذوبت و لطافت
اتصاف دارد و میان مردم آن ملک چنان شهرت دارد که
سیصد و شصت جوی از آن نهر جدا میگردد که هر جویی مدار دو
قریه بر آنست و اصلا کمی در آن آب ظاهر نمیشود و میگویند از آنجا که

وچون اینجا رستمدار در آمد آنجا بایستان بود و عبد الصمد بن ابراهیم
ارزاعی در کتاب اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع و هیجان
نیل آنست که بحر روم در فصل فرا بحدّ آنکه مطارح اشعّهٔ کواکب واقع
شود و هیجان کند و موج زند از مواضع مرتفع گشته در پیش رود نیل
حوض سدی شود و نگذارد که آب نیل در وی ریزد پس بدین سبب میل آب
کند و اراضی مملو کرده و چون مقدار کفاف حاصل شود باران بسیار و تیز
باد جنوب را فرمان دهد تا بحر روم را جاری گرداند پس دیگر باره نیل روان
گردد و این یعنی از عجایب صنعت الهی است و اهل مصر را متعیاری بود که بدان
مقادیر زیاده و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان برکه نیل موضوع
و بر آنجا خطی چند است که از آن دستور کفاف اهل مصر معلوم شود
و آن تا بچهارده خط باشد و چون زیاده کرد ایشان نزدیک رسید
خیر و منفعت بسیار حاصل آید و غایت زیادتی تا بجده بود و هر
ازان پیشتر کرد بمصر خرابی بسیار راه یابد و گویند این مقیاس
از موضوعات صدیق است مسمور ست که در زمان جاهلیت در
یکسال بمرتبه طغیان کرد که نزدیک بآن رسید که مصر را خراب سازد
چون دختر بکر صاحب جمالی را بحلی و حلل آراسته در آب می انداختند
تسکین می یافت و این صورت در زمان ارتفاع اعلام اسلام منسوخ شد

عیون و آبار علی سبیل الاختصار ذکر بعضی از

اگر آب غلبه کند هوا مرض خیزد و اگر آب اندک باشد قحط و غلا پدید آید
و زمین صلب شود و چون تخم را افکنند بشکافد و بر آورد زمین شکافها کرده
و اگر زمین را اصلاحات بود بجهاتی
و آبار نکاری می آورند و احتیاج
و لطافت و ملوحت و حرارت و
عین اندونیس آب اثباج دارد و
است آبش مهلک

عین الحمام در ریحان نوشته که بسیار است و در ریحان نوشته که
عین مسکوره چشمه است برابر سپری در اراضی اندلس و با وجود صغر
اگر لشکری بر کنار آن نزول کند همه را کافی باشد و نقصان در آن ظاهر نشود
عین الغصه چشمه ایست در مغرب و بارهای نقره بوزن مثقالی و نیم مثقال
در وظایف شود **عین الکرم** در نواحی بیلقان است خون قدری از آن در
پای تاک خشک ریزند باز سبز گردد **عین نهاوند** چشمه ایست در شکاف
کوه نهاوند هر کس آب محتاج شود نزدیک بآن شکاف رفته گوید مرا
آب می باید تا الحال از آن شکاف آب در ریخ آید و چون مهر را کی تیت
کرده پای بر زمین زند گوید بس است در ساعت آب از آن فوران باز ایستد
عین الشجر گویند این چشمه در پای جبلی است از جانب طبرستان و آب
آن در غدیری مجتمع گردد که دور آن یک تیر پرتاب است و در میان این غدیر
درختی است بزرگ و در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب گردد
و سبب آن ظاهر نیست نوبتی یکی از مشایخ ملک آن نواحی را برای آشتی
آن درخت را بزنجیرها و مسمارهای آهنین استوار کرد چون زمان عیدش رسید
زنجیرها گسیخته درخت ناپدید شد عوامی جهة تحقیق آن بآب فرو شدند

عین الشیخ عین ایلیکی ایلیکی از اوست که در ریحان نوشته که
عین الشیخ در ریحان نوشته که
عین الشیخ در ریحان نوشته که
عین الشیخ در ریحان نوشته که

جوی بحر تفصیلات میسازد

بلکه از ان جاه رود آب ازده

جاه نیلاب آید و بقنوان روان شود

آب انبار عرض ساعی آنجا

آب المواد آبی که از زمین جوشد و

روزد آوازهای غریب بگوش میرسد

در حوالی قزوین چشمه ایست که در تابستان آبش یخ می بندد و چون هوا

خنک شود نبندد و هم در انولایت چشمه دیگرست که مردم بوقت

خربزه آنجا روند و از ان آب آشامند اسهال قوی آرد و اگر آنرا جایی

برند ان خاصیت ندهد **دیگر** بولایت ارمن چشمه ایست که آبش

چنان بقوت و سرعت بیرون می آید که از مسافتی بعید آوازش

توان شنید هر جانوری که در ان چشمه افتد فی الحال بمیرد و خوردن

آن آب اسهالی قوی آرد **دیگر** در جامع الحکایات مرقوم است که

در مزارعه دو چشمه است متصل بیکدیگر از یکی آبی در غایت برودت

بیرون آید و از دیگری در کمال حرارت **اما از آبهای متبرک**

یکی بئر قضاعه است که در مدینه طیبه واقع است و حضرت ص

آب دهان خود در ان افکنده هر بیماری که بیاشامد شفا یابد **بئر التوفیق**

در مغرب زمین است و بجاری عظیم از ان منبع گردد چنانکه اگر سنگی بزرگ

در ان افکنند بیرون اندازد و البته بقعر چاه نرسد و اینمعنی را بسیار

تجربه کرده اند **بئر ماشی** آبی خوشگوار دارد و چون خشت خام در ان

افکنند آوازهای مهیب از ان چاه برآید و بعد از ساعتی بسکون بایستد **بئر**

التوانی آبش مسهل بشر و چون اندک مسافتی ببرند خون شود و اگر

دور تر ببرند سنگ گردد اگر فرقه حیض در ان افکنند صاعقه عظیم و بادهای

تند و زمین گیر دیگیتی که عمارات را منهدم سازد **بئر بابیان** گویند که

بئر الصفا آبی گوگردی دارد

بئر الکلب آبی گوگردی دارد

بئر عبد الرحمن

بئر حفر

شهر خوار از کثرت آب ویران میشد **بئر سیامک** در نواحی فارس

دیوسته بخاری گرم بیرون می آید و حرارت آن بخار بمثابه ایست که اگر

مرغی بر بالای آن چاه پرواز نماید بسوزد **ذکر بعضی از جزایر غرایب آثار**

مخفی نماند که در میان بحار و بقاع جزایر بسیارست که باری سبحانه بعضی را آنها

محل معشت فرق عباد ساخته و برخی را مجمع افاده و منافع گردانیده

و از جزایر بسیاری بتصرف آدمیان است و بسیاری مساکن جنیان و بعضی

از جزایر حوالی چند تو طن دارند بر صورت انسان امانه بر صف ایشان و برخی

از جزایر ما مقر وحوش و طیورست و بعضی معادن طلا و نقره و جواهر و بسیاری از

جزایر از ان قبیل است که هیچکس را بر چگونگی حال آن اطلاعی نیست **جزیره**

واق در بحر محیط است و در انجا درختی است که میوه مانند سر آدمی بار می آرد

و چون آن میوه رسید آواز واق از وی برمی آید **جزیره هکوت** در عین خط استوا

واقع است و مساحت آن صد وبیست فرسنگ در صد وبیست فرسنگ و در

عجایب ان جزیره انکه در آنجا بیشه ایست که ثمره آن صورتی بمثابه انسان دارد

و چون آنصورت بزرگ شود و اعضایش درست گردد چنان کند و برود

سر بوستانی که شیر از ان تریخ نماید بران درخت پدید آید و آن صورت

از ان سر بستان شیر مکد تا مقدار یک ذرع بلند شود و بعد از یکسال خشک

گردد و هم در ین جزیره گرمی است که یک گز طول دارد هر چند او را پاره کنند باز بهم

جزیره دل واق

جزیره النقم

جزیره

جزیره

الماره ... **الکنیم** ... **جزیره خالط** ... **جزیره طیور** ... **جزیره جام** درمیان بحرست ودران جزیره کوهیست که درشب آتشی دران کوه مرئی میشود ودر روز غیر دود چیزی مرئی نمیشود وهیچ آفریده قدرت نه دارد که نزدیک بآن کوه رود وعود ونارکیل ومویز وشکر دران بسیارست **جزیره الشجاع** جزیره ایست معمور مشتمل بر نخلستان وقری بسیار واشجار میوه دار ودر زمان اسکندر ازان دریا حیوانی بیرون آمده مواشی متوطنان آن جزیره را تلف میکرد آن حیوان را شجاع میکشد وچون ضرر او از اعتدال گذشت متوطنان هر روز دو گاو بکنار دریا برده می بستند تا او بیرون آمده میخورد وزیاده تعرض نمینماید چون اسکندر کیفیت این حال یافت فرمود تا دو گاو را ذبح کردند وپوست آنرا از زر ریخته وآلت حربیت در میان آن گذاشته بدستور معهود بر کنار دریا گذاشتند شجاع بطریق عادت بیرون آمد وهر دو را فرو برد بعد ازان او را کشتند **جزیره البرق** درین جزیره سه موضع است که در تمام شبهای این چهار فصل در یکی ازین سه موضع دریکی یا دو جا یا سه جا برق میجهد ودر یکی یا دو جا باران میبارد **جزیره الاشقر** ساکنان این جزیره اشقر اللون باشند وروی بر سینه دارند نارکیل وشکر وعود آنجا بسیار باشد **جزیره المحترقه** از جزایر بحر زنگبارست ومردم کمتر باینجا رسند وساکنان آن جزیره در سالی یکمرتبه آرکوکی که سمت ایشان کند آتشی عظیم رسد چنانچه اشیاء واقمشه واجناس ایشان از شدت حرارت بسوزد لاجرم پوشیده میرصد آن باشند که چون نزدیک بآن رسد از آنجا نقل کنند وهرگاه کوکب ازان محل بگذرد

جزیره خالط ... **جزیره جانه** ...

جزیره بعضی از جزایر اعراب ... **جزیره کلاه پیره** خط استوا در حدود شرق ازمیان این جزیره گذرد ومعدن قلعی آنجا بسیار باشد ودران جزیره جانوران باشند که گاوش فرو برند **جزیره الرامین** دریا خطرناک است ودران جزیره نوعی از نبات هست که بیخ آن تریاق زهر افعی وسایر سموم بود ودرین جزیره گاومیش هست که اورام نبود وآنجا جنسی از آدمیان هستند که هریک چهار شبر قامت دارند وموی ایشان سرخ بود ومجموع برهنه باشند وهرگز چیزی نپوشند ولحن ایشان فهم نتوان کرد وبیشتر اوقات بر بالای درختان بسر برند وطایفه از ملاحان نیز درین جزیره مقیم اند که چون درآنجا سیاحت کنند ذورق را در ربایند **جزیره سرندیب** جزیره معظمی است مسافت آن هفتاد فرسخ در هفتاد فرسخ وروی گوهری است که هبوط آدم علیه السلام بران واقع شده ومردمی که درکشتی باشند

جزیره جلد دانه ...

جبل واسط

جبل بیطاشیل

جبل بنفشه

جبل ثبت

جبل نباوند

جبل ثور

جبل شیره

جبل سولان

جبل النصوره

جبل فرغانه

جبل اسفیذ

جبل اسفیذ

جبل

جبل

میت در انجا اصلا نپوسد و چنان استماع افتاده که در کوهستان قاین نیز
مقدار مائت که اموات در انجا خشیده اند و بعضی نشسته و اصلا
تغییر در بدن ایشان نشده در عجایب البلدان مسطورست که کوهی است در
چهار فرسخی قزوین و در انجا صورت حیوانات که بقدیر الهی مسخ شده اند
و متحول بسنگ گشته از انجمله شبانیست بگیه بر عصا تکیه زده و گوسفندان
در حوالی آن مجموع از سنگ و همچنین زنی بنظر درمی آید که کادی میدوشد و نیز مسموع
شده که چون از قهستان بکرمان روند بر دست راست بمسافت بازده
فرسخ مجموع قری و قصبات آن متحول بسنگ شده و هر چند آدمی حیوانی و نباتی که
در آنجا بوده سنگ گشته بالجمله ی که کهواره در انجا یافتند و در آنجا گودکی بسته و سنگ
شده و قفسی کبکی در و سنگ گردیده و در کنار این بیابان جنسی از گرگ دم باشد
بغایت سیاه و در شب طیران نماید و زخم آن مهلک هر دیگر در کرستان
و در ان کوه غاریست هر که در ان غار رود در ساعت بمیرد و از سم غریب تر
انکه هم در ان نواحی غاریست که هر کس از پیش آن بگذرد روح از بدنش
مفارقت کند دیگر در مملکت چین کوهیست و در ان کوه دره ایست و در ان
دره جاده که مردم ازان بتبت روند هر کس از ان جاده انحراف نماید در
ساعت عقلش مسلوب گشته بمیرد ذکر بعضی از آدمیان غریبه که باشکال
مبهوت پوسته که تیمم دارای مردی بود نصرانی در زمان هدایتشان حضرت پیغمبر

ماه و حی
الفم خواسته و ان گیاه را در دوره
بی تخصیص قتی ۲۴
بطلاد انولی

نقطه کنند که آنرا آهن ربا میگویند
و چون فرغانه
ولی را ان خاک اطلاع
و در میان عوام مشهورست که سلیمان عم صخر جنی را در ان کوه حبس فرموده است
در عجایب البلدان از علی بن زرین منقولست که گفت من و جماعتی از اهل
سیاحت عازم دماوند گشتیم در قلهٔ آن هشاد موضع یافتیم که دخان گبرتی
از انجا متصاعد بود و چون احتیاط کردیم سر جبال در جنب آن بغایت
حقیر بود و بحر خزر از آنجا چوبی کوچک مینمود و بر سر آن کوه پیوسته غمامیت
متراکم که در تابستان و زمستان اصلا منکشف نشود جبل نباوند
نزدیک آن بلده است و درین کوه دو طلسم ساخته اند یکی بصورت گاو و
دیگری بصورت ماهی از این کوه آبی بیرون می آید و منقسم بدو قسم متکدر و قسمی نیلگون
میرود و قسمی بدینور جبل ثور نزدیک بکدانست و در انجا غاریست که بعضی
در وقت بحرت دو سه روز با ابوبکر در آنجا ساکن بوده جبل شیره در ولایت
برکستان در اراضی شاشست معادن فیروزه و طلا و روی و آهن و نفط در ان کوه
بسیارست و در آنجا سنگی پیدا شود چون در آتش افکنند سفید شود و اثوانی را که
بآن شویند بغایت پاک و لطیف گردد جبل سولان کوهی است در غایت
بلندی نزدیک بارد یل مشتمل بر اشجار بسیار و چشمهای آب گرم و سرد مشهورست که
هر حیوانی که قاصد خوردن آن اشجار کرد بمیرد جبل النصوره در حوالی کرمانست
وجه تسمیه اش انکه چون قدری از سنگ آن بسایند و در ظرف افکنند البته بر صورت
انسان قرار گیرد جبل فرغانه درین کوه گیاهی روید بصورت آدمی که از آن زهر موج

جبل اسفیذ

جبل اسفیذ

جبل

جبل

روشن کرده بود و هنوز کسی بحمام در نیامده بود من فوطه بسته بحمام در رفتم
و در خلوتخانه غسل کردم چون بصحن حمام آمدم شخصی بر روی تخت نشسته بود
از وی پرسیدم که صبح دمیده است گفت باش تا احتیاط کنم آنگاه خود را
بلند کرده دست بشیشه سقف حمام رسانید و شیشه را برداشت که ملاحظه
صبح کند و هم بر من غالب گشت و فی الفور بیرون دویدم و جامه پوشیدم و
متوجه خانه گشتم چون بدر باغ شهر رسیدم شخصی بهیأت مردم آشنا
پیدا شده گفت درین صحرا کجا می آیی گفتم از حمام و مرا این واقعه پیش آمد چون
کیفیت بلند شدن آن شخص تقریر کردم آن عزیز نیز هر دو کتف خود را بر کشید
تا برابر پشت طاق عمارت در باغ بلند شد و گفت آن شخص که در حمام دیدی
بلندتر بود یا من من از مشاهده این حال بیهوش افتادم و تا روز آنجا افتاده
بودم تا بعضی از کسان من بسر وقت من افتادند و مرا بخانه بردند و هم از
جناب مشار الیه استماع رفت که گفت یکی از نوکران امیر حسن ملک گفت
در زمستانی که متوجه یکی از مواضع بادغیس بودم در روزی که تمام دشت و بیابان
برف گرفته بود ناگاه بزغاله سیاهی بنظرم آمد که در میان برف خفته بود و
از هیچ طرف اثر قدم او نمی نمود من متحیر شده اسب بدان طرف راندم و آن
بزغاله را برگرفته بقاش زین رسانیدم و دست در اندام او می مالیدم درین
اثنا دست من بمیان هر دو پای وی در آمد خصیتین او را بغایت کلان یافتم

از بچگانش آنچه بآب رود نهنگ شود و آنچه در خشک بماند سقنقور گردد اما
فرس البحر جانوریست سر و گردنش مشابه گاومیش و شش ناب مانند
دندانهای خوک از دهانش بیرون آید و چهار دندان رسته دارد و هر دندان
برابر تخم مرغی و دست و پای او بغایت کوتاه است و مشابه دست و پای
شتر و دمی کوتاه دارد و دایم قصد کشتی کند و هر جانور که بیابد هلاک کند
و قوت و صلابت جسدش بمرتبه ایست که نوبتی در مصر هزار مرد مسلح خواستند
که او را هلاک کنند میسر نشد و هم در رساله الصید مذکورست که نوعی از ماهی
هست که آنرا حوت الحیض خوانند و آن بسیار بزرگ باشد چنانکه کشتی را از رفتن
دارد اما چون ساکنان سفینه خرقه آلوده بحیض در دریا اندازند آن ماهی بگریزد
و اگر زنی حایض در کشتی باشد همین خاصیت دهد در تحفة الغرایب مسطورست
در هندوستان دریایی است که ده فرسخ طول و عرض دارد و در آن دریا حیواناتند
بهیأت انسان و چون شب شود از آن جنس بسیاری از آن آب بیرون آیند و بر کنار
بحر با یکدیگر ملاعبه نمایند و در میان ایشان زنان خوب صورت باشند و مردم
آن دیار در شبهای مهتاب نزدیک آن دریا روند و در گوشه نشسته نظاره ایشان
کنند اما حیوانات بری که غریبة الاشکال و الافعال اند بسیارست از جمله آنکه در ولایت
مغرب حیوانی است که چون آفتاب طلوع کند بچه از وی تولد کند و تا وقت غروب
زنده باشد و روز دیگر صباح از آن نو رسیده بچه بیاید و مادر بهنگام غروب بمیرد

ارکفار بعضی از علمار آثار چنان معلوم میشود که کفتار حایض میکردد و سالی نر و سال ماده می میشود و حکایت آن شهاره دارد چنانکه از کرفتش معلوم میکردد **خرشتر** از جنس کولات آنچه آدمیان خورند او نیز خورد و همچنین علیق اتش شتر و طعمه سباع را نیز کار برد و در وقت وضع حمل رنج بسیار کشد و او در زمستان کم تردد باشد و هرکاه کرسنه شود دست و پای خود را لیسد فربه شود **خوک** قوت مجامعتش از جمیع حیوانات زیاده است نر بیشتر ماده در شدت میل جفت میطلبد و ماده اش در وقت مجامعت آب بسیار از دهن میریزد و هرکاه آبستن کردد و شش بچه زاید چون پانزده ماهکی رسد دیکر نزاید و هرکاه بیمار شود خوردن خوک علاجش از غرایب است اکر خوک را سه روز خوردنی ندهند فربه کردد و نصاری برحسب امر او را برداشته کنند **روباه** بحیله و تزویر نظیر ندارد کویند هرکاه کبک بر او غلبه کند آهسته آهسته آب میخورد تا همه برکردد دهانش جمع آیند آنکاه غوطه زند و بکریزد **نقلست** که در زمان حضرت رسالت صلعم شخصی بتی داشت و پیوسته نان و سکم می آورد و بر سر آن بت می نهاد ناکاه روباهی انجا رسیده نان و سکم را خورد و بر سر آن بت شاشید آن بت برست بت را شکسته مسلمان شد **شغال** جانوری مشهورست کویند اکر زبانش را در مرابی کذارند پوسته در مسان کنای آن جا جنبک شر **خرکوش** بعضی از مردم کمان برده اند که شالی نر و سالی ماده میشود و این سخن اصل ندارد و آنچه بصحت پیوسته

جانور کثیر الضررست کویند اکر دمش را بسوزند و در خانه دفن کنند دیکر جانور بآن خانه نیاید **خار پشت** شب راه رود و بخوردن افعی میل کند و اکر افعی او را بکزد چو خورد تاریک شود **سلحفات** او را سنک پشت و کشف کویند چون تخم نهند نظر کردن در وی بچه کند زیرا که اکر شکم بر تخم نهد شکند که چون کشف را پشت اندازند میوه آنوضع از سر ما ضرر نیابد **مار** مخلوقات از آنجمله یکی مکلله است که مجرد رویت او سبب هلاک میشود دیکری افعی است که خالهای سیاه و سفید دارد کویند که چون عمرش هزار سال رسد کور شود و در خت بادیان را پیدا کرده چشم بران مالد تا او بینا شود دیکر از غرایب احوال افعی آنکه اکر چشمش را برکنند باز بروید و همچنین اکر دمش را ببرند و دندان او را برکنند باز بروید و علاج مرض خوردن افعی زیتون باشد و مطلق مار را بشراب مثل بسیار باشد و هرکاه بر شراب قادر شود چندان بخورد که بیهوش کردد و کاه باشد که در مستی بمیرد از غرایب خلقت مار آنکه دیده اش در حدقه کردد و محکم باشد و از او در رنجه بریزد و اکر او را تبازیانه کربوق آب آلوده باشد بزند بمیرد **کردم** بقول صحیح از دهان وضع حمل نماید و او را که بسیار آید عجایب که کرد یم آدمی مرده را انکیزد و کسی را که در خواب باشد سر نکرد **کرکدن** صورتش بکاومیش نزدیک است و او یک شاخ بزرک دارد بر پشت یعنی و بان شاخ با پیل حرب کند و چون شاخش بشکافد از زور بیفتد

عمر یابد **استر** نتیجه اسب و دراز گوش است از غرایب آنکه اگر کسی زکام داشته
باشد افکندهٔ او را بردارد و بوی کند و آب دهان بر آن اندازد صحت
یابد و هر کس دیگر که بر آنجا بگذرد زکام نگیرد **گاو** چند نوع باشد از آنجمله گاو
میش است که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد و از ابو هریره روایت
کرده اند که گفت روزی مردی گاوی را بار کرده میراند ناگاه آن گاو
بگریست و گفت من خلق نشده ام جهة بار کشیدن بلکه آفریده شده ام
زراعت و مردم ازین متعجب شدند **گوسفند** گوشت او ملایمترین لحوم
نسبت بمزاج آدمی و مسود اوراق در بلخ گوسفندی دیده هشت دست و پای داشت
لیکن چهار دست و پایش کوتاه بود و بزمین نرسید **آهو** بر چند نوع می باشد از آنجمله صنفی
است که مشک از ناف او بحصول پیوندد و رنگ آهوی مشکین بسواد مایل است و نجس
جثه از انواع آهو بزرگتر است و او را دو دندان سفید است در فک اسفل و آن
آهو پیوسته در سنبل چرا کند و مردم آنجای متعرض او نگردند تا وقتی که خون در نافش
مجتمع گردد آنگاه خارشی در آن موضع پدید آید و کسانی که منتظر آن وقت باشند میخها
و چوبها در آن صحرا فرو برند و آهو ناف خود را بدانجا مالد تا نافه از و جدا شود و چون
شمه از حال سباع مذکور گفته شد طایر خامه بذکر حیوانات پرنده در پرواز آید **شتر**
مرغ هر چند طبعش موافق دوابست و قوت طیران ندارد اما چون پر دارد و بیضه نهد
او را از طیور شمرده اند و شتر مرغ را گردنی بلند و پایهای کوتاه باشد و صورت
مجموع سایر اندامش بهیات قاز و بط مینماید لیکن در عظم جثه برابر گوسفندی باشد و او را
حاسه سامعه نیست و اصلا آواز نشنود اما شامه اش بغایت قویست و آب بخود

مگر اندکی یک پایش را بشکنند از حرکت باز ماند تا بمیرد و شتر مرغ ببلاهت مشهور است
چنانکه بوقت فرار از صیاد سر خود بزیر زنگ پنهان سازد و سایر اعضا را ظاهر گذارد
و گویند که بیضهای خود را سه بخش سازد قسمی بچه بیرون آرد و قسمی را بخورد و قسمی را بگذارد
ه شود و کرمها از آنجا بیرون آرد تا بچگانش بخورند و این جانور در مصر بسیار
گوشتش را بر قناره فروشند و در زمان خاقان منصور شخصی شتر مرغی بهراه
آورد و راقم این حروف چند کرت مشاهده کرد که مقدار بادامی آهن را با آتش سرخ
کردند و پیش او آوردند خورد و اثر حرقت در هیچ عضو او ظاهر نشد از امیر علیشیر
استماع افتاده که گفت وقتی که میرزا کیچک از سفر حجاز باز آمد بیضه شتر مرغی
جهة خاقان منصور آورده بود و پس از آنکه دو سال آن بیضه در خزانه پادشاه بود
نوبتی بخاطر آوردند که آنرا دو نیم ساخته از هر قسمی قیچکی ترتیب نمایند چون بیضه را بدو
نیم کردند از آنجا بچه شتر مرغی زنده بیرون آید **عنقا** عبد الله یافعی در مرآت الجنان از شرح
مقامات حریری که مصنف آن ابو البقا عبد الله بن الحسین البعلبکی است نقل نموده
که در اراضی رس کوهی بود که موازی یک میل ارتفاع داشت بسیاری از اصناف طیور
بر آن منزل گزیده بودند و در سالی یکنوبت مرغی بزرگ خلقت طویل العنق که رویش
مشابه روی آدمی بود و در سایر اعضایش از هر حیوانی نمونه بود و در آن کوه پیدا شد
و بآن طیور تعرض رسانیده بعضی را هلاک میکرد و گاهی متعرض اطفال آن دیار میشد
و اهالی رس آن طایر را عنقا مغرب میگفتند والمغرب الذی یجیء بالغرائب و چون آن مردم
مکرر از آن مرغ متضرر شدند نزد پیغمبر خود حنظله بن صفوان شکایت کردند و
بدعای حنظله شر عنقا از ایشان مندفع شد و فرقانی مورخ که معاصر عزیز بالله اسمعیل بود

در تاریخ خود آورده است که از صعید مصر طایری در غایت غرابت خلقت کریهان
آدمیان لحیه و غبغب داشت و پرهایش ملون بچند رنگ بود و شبیه اکثر اعضایش بطیور
در اعضایش مسموع نزد عزیز او آوردند و آنرا اعضا میکشد و زمخشری در ربیع الابرار
از عبد الله بن عباس روایت کرده که ان الله تع خلق فی زمان موسی ع طایرة انثی
عنقا و لها اجنحة اربعة من کل جانب و وجهها کوجه الانسان و صانع بعلم
هر مرغ را در الصینی داد، بود و بعد از چند گاه جفت او زد حق مشابه او آفرید و بموسی ع وحی
کرد که من دو مرغ عجب خلق کردم و رزق آنها را از وحوشی که در حوالی بیت المقدس اند
مقدر ساختم و باندک زمانه از ان دو طایر فرزندان تولد نموده نسل ایشان بسیار شد و
پیش از آنکه موسی ع بجوار رحمت ایزدی انتقال فرماید آن مرغان از اراضی شام بصحاری تبخد و
حجاز آمدند و همواره وحوشی و صنیان آن حدود را طعمه میساختند تا لاجرم در وقت
ظهور رقاب توسن قوم مردم از ان طیور شکایت میکردند و بدعای آنحضرت بسرایشان الصاق
یافت بانفی گوید که آنچه در عدم بعضی از اشیا مثل شده است که مانند عنقا است مراد است که
بعد از دعای حضرت کسی او را ندیده است و خبری از وی کسی نشنیده عقاب
نزد اعراب بسیط طبورست و او نهایت دور بینی و تیز پروازست چنانچه باشد در اعراف
هر شام در یمن و سه بیضه نهاده در سی روز بچه آرد و از بچگان خود یکی بیرون اندازد
زیرا که بوی مشقت میرسد که جهت هر سه بچه طعمه بهم رساند و عقاب که بچه را بیرون افکند
و مرغ را که بشکند و آنچنان موسوم است بالهام حق تع بر و مهربان کرده و او را طعمه
تا بزرگ شود از عجایب امکنه بعضی از اهل دانش گفته اند که تمامی عقابان ماده می باشند
و با غیر خود جفت میگردند و عقاب چون پیر شود بچگان او را برداشته بهندوستان برد

و در چشمه که بعین العقاب مشهورست غوطه دهند آنگاه در آفتاب نگاه دارند تا پرها
کهنه وی بریخته پر نو برآرد دیگر آنکه چون در جنگش تصوری پیدا شود دیگر فرگوشش و
روباه خورد صحت یابد باز بعضی از اهل دانش گفته اند که باز نمی بیند الا ماده و
زوجش از طیور دیگر بهتر چرخ چنان مشهورست که بهیچ یک از طیور شکار صید آهو
نتواند کرد دیگر کرکس و او بمرتبه سرد است که هرگز میل خوردن آب نکند و از نجه از دهنش
بوی ناخوشی آید بوم در شب اصلا خواب نکند و در روز از آشیانه بیرون نیاید تغل است
نوبتی کسری کرکس را گفت که بدترین مرغ شکار کن و بدترین هیزم کباب کن و بدترین دندان
بده آنکس بوم را گرفت و بهیزم تلخه کباب کرد و بعامل بطالم داد گویند که چون بوم را
بکشند یک چشم او کشاده و یکی پوشیده می ماند هر کس آن چشم کشاده را با خود
دارد در خواب نشود موشکبر او را غلیواژ و غاد و حداه گویند در رسالة الصید
مذکورست باین عبارت که موشکبر فروتر مرغانست کاهی و تیز و کاهی سنجد
نهد بهر حال بچه بیرون آرد و ازین عبارت چنان مستفاد میگردد که گاهی از یک
بیضه دو بچه بیرون آرد و این صورت در غایت غرابت گویند که موشکبر بهترین
جانوراست در حق همسایه زیرا که اگر یکی بسرحد هلاکت رسد قصد بچه و بیضه
مرغان همسایه نکند بوتی تحفی از عزیزی پرسید که این سخن راست است که غلیواژ
شش ماده و شش ماه و شش ساعت زنده است گفت این را کسی داند که یکبار غلیواژ بوده باشد
کرکس عرب او را عریف گوید یعنی خبردار از کار ها و او بدرازای عمر و حدت بصر توصیف
کرده اند چنانکه گمان دارند از چهار صد فرسنگ مسافت چیزی را بیند و در یکروز از شرق بغرب
رود و مجنبانی آورده اند که بوی مردار از دور شنود و اگر بوی خوشی بوی رسد بیمار شود و بخورد

بسیار حریص باشد و گاهی آنمقدار خورد که حرکت نتواند کرد و گرفتار گردد و گرگس را با جفتش
آنمقدار محبت باشد که هرگاه از و جدا گردد از اندوه بمیرد **لکلک** گویند جانوریست
زیرک و بعضی از حکما گفته اند نگاه داشتن استخوانش با خود غم و اندوه ببرد و اگر کسی چشم
او با خود دارد در آب غرق نشود هر چند شناه نداند **کبوتر** جانوریست بغایت
مطبوع و مقبول و انواع او بسیارست چون خلت و پرپا و شیرازی و بغدادی و
هندی و پردم و صحرایی و از خواص طبیعت کبوتر آنکه اگر هزار فرسنگ از آشیانه معهود
دور افتد و ده سال بران بگذرد طلب همان موضع کند و کبوتران نیز مثل آدمیان بعشق
ورزند و در وقت جفت شدن سر و روی یکدیگر بوسند از ارسطو منقولست که
عمر کبوتر بهزار سال رسد **طوطی** باصناف اوصاف موصوف میباشد از آنجمله در
زمان معز الدوله دیلمی طوطی سفید نزد او آوردند که منقار و پای وی سیاه بود و بر سر
خود اکلیلی فستقی داشت و در ایام دولت سلطان ابوسعید طوطی سرخ از هند آورده
بودند و در هنگام سلطنت سلطان حسین میرزا طوطی سفید که منقار و پایهایش سرخ بود
دیده شد گویند هر کس زبان او خورد فصیح گردد و هر که زهره اش تناول کند
لکنت در زبانش پیدا شود **طاوس** بحسب صورت بهترین طیورست و در سه سالگی
زیب و زینت پرهای وی بکمال رسد و ماده وی در سالی یکبار دوازده تخم نهد یا کمتر و بازی
بسیار کند با نر خود چنانچه تخمش بشکند بنابرین بیضه او را در زیر ماکیان نهند تا بچه را
بیرون آرد و ماکیان از آن بیضها زیاده از دو عدد را محافظت نکند در رساله الصید
مذکورست که از عجایب آنکه طاوس نر و ماده با یکدیگر مجامعت نکنند بلکه چون طاوس نر مست
گردد اشکی در گرد چشم وی پدید آید و ماده آنرا بخورد و این معنی سبب بیضه نهادن او میشود

اما

اما راقم حروف از امیر علیشیر که طاوس بسیار داشت بکرات استماع نمود که میفرمود
ما چند نوبت جفت شدن طاوس بسان زوجیت خروس و ماکیان مشاهده
کردیم از غرایب آنکه چون چشم طاوس بر طعامی افتد که زهر داشته باشد آغاز رقص کرده
فریاد زند **خروس** بوقت نماز عالم باشد چنانچه بعضی از علماء مجتهدین برین رفته اند که اعتماد
بر بانگ خروس کرده نماز توان کرد در صحاح اخبار آمده است که حضرت رسول صلعم فرمود که
چون خروس بانگ کند از فضل خدای چیزی طلبد زیرا که خروس ملکی را می بیند و بانگ
میکند و خروس بر ماده خود بسیار غیور باشد و بصفت شجاعت و سخاوت مشهور **تذرو**
خروس دشتی است و او در هوای خوش و موسم وزیدن باد شمال فربه شود و در هوای
مکدر و هبوب باد جنوب لاغر گردد **دراج** مرغی مشهورست و در وقت وزیدن باد شمال
و هوای خوش طیران نماید و در زمان هبوب ریاح جنوبی بال پرواز بگشاید
کبک از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد از غرایب آنکه کبک ماده بمجرد
شنیدن آواز کبک نر تخم نهد و گاه باشد که در خاک افتد و بر پرهای خود خاک پاشد
و بیضه آرد و کبک دو آشیانه سازد بیضه که بچه نر شود کبک نر محافظت نماید
و بیضه را که بچه ماده آید ماده نگاه دارد و کبک نر بماده خود بغایت غیور باشد **هدهد**
رسول حضرت سلیمانست بجانب بلقیس و او آب را در زمین همچنان بیند که مردم در شیشه
گویند که هر که پر هدهد را با خود دارد بر دشمن ظفر یابد و اگر هدهدی را در خانه بیاویزند
ساکنان آن منزل از ضرر سحر ایمن باشند **فاخته** با آدمی انس تمام دارد لاجرم پیوسته
در مواضعی آشیانه نهد که دست مردم رسد و در خانه که آشیانه فاخته باشد
مار ساکن نگردد زیرا که هرگاه آواز نشنود بگریزد و گویند چهل سال عمر یابد در رساله

الصید مذکورست که ایمنی مشاهده شد **قمری** آورده اند که چون نرش
بمیرد ماده او با دیگری جفت نگردد و در فراش نالد کند تا بمیرد **فراشر و ک**
بغایت معروفست گویند چون جفتش برگشند باز برود و جهت دفع خفاش
که دشمن بچگان ویست پوشته کرفس در اشیانه خود نهد تا بوی آن بگریزد
واکر بچه ویرا بر عنوان رنک نماید پندارد که اورا علت یرقان حادث شده
ناکاه رفیقه سنک یرقان آرد یکی از ثقاة نقل نموده که نوبتی در سقف خانه من
اشیانه ساخته بودند و من آنرا ویران کردم چون آمد و خانه خود را خراب دید آغاز
اضطراب نموده بر بام پرید و فریاد میکرد تا از جنس او بسیار جمع آمدند و هریک
مقداری کل آورده در همان لحظه خانه ساخته و اویجا نه در آمده پیضه نهاد و جمعی
مخادیم فرمودند که در زمان خاقان منصور در روز پنجشنبه بخطیره سلطان احمد میرزا که
در کنار زرکاست اقامه بودیم و در موضعی نشسته که در برابر اشیانه فراشر و ک
رو بناکاه دیدیم که ماری قصد اشیانه او کرد که بچکانش را بخورد چون ناچار رادید
بیرون پرید و هیش از انکه مار خود را برساند باز آمد و نزدیک مار رفته خبر
مهلکی باو رانداخت چنانچه مار بطرف شده از سقف در اثقاد جمعی خاسته
مار را کشتند و دانش را ملاحظه نمودند خار خسکی در میان دهانش بود و بدان
جهت سر او مندفع کردید هرچند وقوع این نحو مستبعد است اما چون از ثقاة
استماع افت خانه بتحریر آن جرات نمود **عکه** مه زدی و خیانت موصوفست
واو پیضه خود را بر کرک درخت پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اکر شپره بر
نزدیک بچه وی رود نگذارد و همچنین عکه موت خود را بر نهال سازد کویند غیر آدمی

و عکه و موش و مور هیچ جانور دیکر موت خود را پنهان ندارد **غراب** چ
نوع می‌ب وطبیعت جمع اضداد شش بر انی مجبولست که از خلق کناره کرد
در جایی جفت شوند که کسی نه بیند و نداند و بعضی از علما بر انند که کلاغ مجت
بکند بجز انکه نر منقار خود را ماده طعمه دهد هم نهند و آنچه منشی علیه ارانب
هیچ غراب با یک ماده مواصلت نکند از بیخه اورا لعدم وفا منسوب
از غرایب انکه چون بچه اش از بیضه بیرون آید در نظر پدر و مادر آنقدر
منظر نماید که چند روز کردش نکردند و در ان ایام رزاق پشه را بشیا
فرستاده تا وقت بچکانش کرده و هرکاه غراب بچه پر برآرد پدر و مادر
باشیانه آمده تعهد حالش نمایند دکر کمال الدین حسین انبوری کفت که در
مصر معرکه کیری را دیدم که کلاغی را بر دست نشانده و میکفت یا غراب
وحد الله غراب بزبانی که مفهوم شد کفت لا اله الا الله **کلنک**
جانوریست ابلق و دنک زیرا که در وقتی که هوا پرواز نماید چون کسی دست را
جنبانیده اشاره نماید موهم کشته بطرف دیکر رود اما یک صفت یک
دارد که چون مادرش پیر کردد او را ضایع نکذارد و هر جا رود همراه برد و در
طعمه مردد نماید **بط** در وقتی که ماده بر سر تخم نشیند یکی خط نر از وی جدا نشود و در
آخر ماه بچه از بیضه بیرون آرد و بوچه را دوست دارد **سمندر** مرغیست که
در میان آتش پیدا شود و پر و بالش در آتش نسوزد و کاه باشد که آتش از دور
شعله زند و در هیزم افتد و هم در میان آتش بچه کند و کویند او را از سال
عمر شود و حکمی از امام جعفر نقل کرده اند که چون اجلش نزدیک رسد هیزم بسیار

کند و اتش در ان زند و خود در ان نشیند و بسوزد و بعد از مدتی کر
ران بران خاکستر بارد همه را دیگر سر برزند و العلم عند الله خفاشی
ب پره گویند طایریست موصوف تا وصاف عجایب از جمله انکه گوش
ندان دارد و پستان و خصیه و مقاربت ماده وی حایض شود بخلاف
ر دیگر که بچه زاینده شیر دهد و بول کند و خنده کند و مانند آدمیان
ش دراز بیش و محل پرواز ش در شبانروزی دو ساعت تا
مان دیدن صبح صادق تا طلوع آفتاب و از حین غروب تا
بت شوق و در سایر اوقات چشمش از رویت عاطل بیش و بعضی از
ار بشمر گفته اند مرغای عیسی ع مخلوق شده بنابران صفت مرغای دیگر
ارد اما گفته از امور طیور غیر مشهور برخی جثت که ندکور میکردد نقل
رده اند که در ساحل دریای نیل مرغی است که سرش سفندست و باقی اعضا
سیاه و از انموضع بجای دیگر نرود و سوی بسته ازان بحر ماهی خورد و هرگاه
ر طیران آید بلحظ فصیح گوید الله فوق النوق چنانکه همه کس ان کلم را
شنود دیگر در حدود مغرب مرغیست که آنرا قارون گویند همواره
راه کشتی طران نماید و هرگاه سفینه بمحل خوفناک رسد یا از جانوری
ر مقصور باشد سه نوبت بانگ زند و ملاحان کیفیت حال دانسته
بدارک مشغول میشوند دیگر در ولایت زنگ مرغی است که بر درخت
ا فوق بیضه نهد و هرگاه مار قصد میکند که بیضه اورا بخورد آنمرغ بیضه را
نان بر چشم مار میزند که دیده اش از حدقه بیرون می افتد و بیضه نمی شکند

درهرگاه بچه سر از بیضه بیرون میکند مادر پوست آنرا نزد بچه خود
و مار بواسطه دیدن ان پوست کور میکردد و بر بیضه دخت
اشیا بسازد الا درخت کاژ دیگر در جزیره سقلاب مرغیست که
هرگاه راه براهل کشتی مشتبه میشود آنمرغ می آید و در پیش کشتی
می پرد و ملاحان کشتی در عقبش میرانند تا بطریق مستقیم میرسد
دیگر در هندوستان مرغیست که دهنی بزرگ دارد و دهن خود را بر آب
میاندازد و بر سر کوهی می آید و دیگر مرغان خود را بوی رسانیده از
دهن او آب میخورند و چون آب تمام میشود بار بر سر کار خود میرود
دیگر در ولایت زنگبار مرغیست که مار میخورد و بایں طریقه که دم مار را
میگیرد و بر هوا میپرد و اگر مار قصد او میکند مار را میکذارد و باز در میان
آسمان و زمین میگیرد تا بر ابر کوهی میرسد آنگاه اورا رها میکند و مار بر
سنگ خورده چند پاره میشود بعد ازان نشسته اورا میخورد اما سر دم
اورا نمیخورد که اگر بخورد کور میکردد دیگر در حدود فرم دیان مرغیست که
هر روز نوروز در میان عمرانات پیدا آید مردم آنجا را یقین کردد که در ان
سال قحط در میان ایشان خواهد بود و اینمعنی تخلف نکند دیگر در عجایب
المخلوقات مسطورست که مرغی هر سال در روز عاشورا علی الصباح بمشهد
حسین علی ع آید و تا هنگام غروب نوحه کند و بعد ازان طیران نماید
تا عاشورای دیگر کسی اورا نه بیند دیگر در دیار بلغار مرغی است که
منقار دراز دارد منقار زیرینش شش ماه بجانب راست مایل باشد

MUL 69

ششماه بجانب چپ و گوشت او حصاة کلیه و مثانه را نافع شد
و هرگاه بیضه او را بر یخ یا برف نهند از حرارتش آب شود
در یکی از کتب معتبر بنظر رسیده که در دریای روم جزیره ایست که بجزیره
الطیور موسوم است و در انجا از اصناف طیور صد و سی صنف
یافته اند اکثر غریبه الاشکال و الافعال و برین قیاس عجایب جهان
بسیارست و تحریر جمیع آنها مقدور بنان بیان نیست و میسور خامه مکسور
اللسان نه و هل کان فی الایام غیر عجایب و از همه عجبتر آنکه این ذره احقر
با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت و دلی ناخوش و دماغی مشوش
بتوفیق توفیق مساعدت نمود و مساعد تایید معاونت فرمود تا در زمانی
اندک معظم وقایع انبیا و ایمه و ملوک و سلاطین و مشایخ و علما و فضلا را
از اول آفرینش تا غایت در سلک تحریر کشید و در تصحیح روایات
و تنقیح حکایات بقدر امکان لوازم اهتمام بجای آورده این مجموعه را باتمام
رسانید بیت شکر که این نامه بعنوان رسید ٭ پیشتر از عمر بپایان رسید
چون این نامه نامی محتوی بر آثار انبیا و ملوکست اتمامش در سالی اتفاق
افتاد که آثار الملوک و الانبیا از تاریخش خبر داد و ایضا لفظ خبر از جهانیان
ازین سال مخبرست و باین تاریخ مشعر نظم چون خامه کرد قصه اهل جهان بیان
شد سال اختتام خبر از جهانیان ٭ اکنون بیتی چند که از اغراق شاعرانه
و اغلاق منشیانه مبراست بر رای ممالک آرای صاحب دولتی که نضارت
گلزار این گفتار از فروغ آفتاب عنایت بیغایت اوست عرض مینماید

Library Digitised Collections

Author/s:
Khvnd Mr, Ghiys al-Dn ibn Humm al-Dn,ca. 1475-1535?

Title:
sr al-mulk va-al-anby

Date:
[17--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23234

File Description:
Part 3